چندین خط سخت که آخرین [illegible] جسٹر شده به هر دو دفاتر مذکور القدر در رفته [illegible] ۱۳۰۹
مطابق ۵ ربیع الثانی [illegible] فهمایش نامه از محکمه معتمد مدار المهام [illegible] به مضمون
ذیل در رسید۔

"فہمایش ہے کہ فی الواقع یہ کارروائی نہایت افسوسناک ہے اب
نہایت سختی کے ساتھ کتاب مولوی عبدالحلیم صاحب شرر سے طلب ہوئی ہے۔" فقط
اگر صاحبان انصاف را این قدر کافی است قلم خود را نگاه میدارم و حوصله بکار می برم
هر چند که از احدی اندیشه نداریم که هر چه بقلم آید به نویسیم۔ ولی از آنان اندیشه دارم که گردنهای بے
انصاف را ناموافق حمل بر بی تهذیبی بنده نمایند۔

دیگر آن که بعضی از صاحبان همّ و کرم نیز عنایتی فرمودند در مد طبع کتاب مذکور و همچنین در
مد طبع این کتاب هر که بخواهد حساب کند که این مبلغ را و در این شهر میتوانیم هر که هزار ها کس در یک
شب بیک بنده ای عنایت می فرمایند و در سال تا قلاً پنجاه لکه به بهانه کونه اعمال صرف میشود
خدای من گواه است که چگونه وصول کرده ام۔ البته بعضی بکمال معقولیت داده اند و بے
بعضی دیگر به کمال نامعقولیت و درد سر داده اند اگر چه بنده نام هیچ فرقه را بقلم نمی آرم چند نکته
را در این مقام اشاره می کنم برای عبرت۔ (۱) آنکه هنگامیکه در میان ما مسلمانان در هر سالے
کرورها زر بکیسه رقاص و قوال و شیاد و امثال اینها میرود این است حالت کمال و اهل
کمال۔ (۲) در این ریاست ها ضوابط و قوانین می باشند و جریان آنها بدست کسانی است
که همه بی۔ اے و ایم اے می باشند پس چه باید باشد حالت آن ریاستهائے که این
ضوابط و قوانین و اشخاص در آنها نیستند۔ (۳) آنکه هنگامیکه مردم فرنگ چهل
پنجاه مجلد کتاب را در اندک زمانی طبع می کنند و لکها از آنرا به قیمت های گزاف میفروشند
حالت یک رساله که پنجاه یا صد صفحه است در میان ما مسلمانان این است چه در جمع آوری
زر و چه در طول ایام طبع آن۔ (۴) از بس در میان مسلمانان شیاد و قلاش پیدا شده اند
بر انسان و آدم معقول هم اعتمادی نیست و خشک و تر باهم می سوزند۔ چنانچه بنده بے
نهایت شرمنده هم که این مبلغ قلیل کجا آبروی مرا بر خاک ریزد و البته بسیاری هم مرا در

شمار شیادان محسوب نموده اند چنانچه وقتی نواب اکبر جنگ بهادر شکایتی فرمود که تو مبلغی از من گرفتی و هنوز کتابی به من نرسید - الحق جرم این تقاعد از جانب ناظم تعلیمات است که شهرت آن بر بنده است - و باید دانست که چون بنده در این ملک از همه کس ناخوشتر کسی گمان نه کنند که از صاحبان مطابع و کتاب خوشتر و بیشک آنها هم خالی از جرم نیستند -

بهرحال چنین به نظر می آید که نام نامی و اسم گرامی عنایت کنندگان سابق و لاحق را در همین کتاب ذکر نمایم و تشکر و احسان آنها را نیز بجا آرم و وعده نمایم که اگر آن کتاب سابق الذکر دیگر به من برسد و طبع آن ممکن باشد با کمال عذرخواهی از آن هم هر یک را جلدی بدهم والا به لطف و کرم خود بنده را معاف دارند و آن مبالغ را به بنده بخش فرمایند - ولی خاطر جمع باشند که اگر بنده را قدرت و دستگاهی بودی که کتب و رساله جات خود را طبع کنم برای این گونه وانهاخرمن ها آبروی خود را بر خاک نمی ریختم - و دیگران من هم چون دیگران منتظر وقت استم که اگر ممکن شود لکها از این ریاست را ببرم و کاهی برای این لقمه های ناچیز دهن نخواهم داشت - فقط

صاحبانی که دو بار عنایت نموده اند

عالیجناب نواب عماد جنگ بهادر	عہ	عالیجناب آقا شیخ محمد تعلقدار	عـہ
عالیجناب سید خواجه حسن صاحب	ـہ	عالیجناب مولوی حسین عطاء الله	ـہ
عالیجناب مولوی سید افضل حسین صاحب	ـہ	عالیجناب نواب وقار الملک	ـہ
عالیجناب نواب مشهور الملک بهادر	عـہ	عالیجناب میر قمر الدین صاحب وکیل	عـہ
عالیجناب مولوی محمد عزیز میرزا صاحب	عـہ	عالیجناب سید لطف علی صاحب وکیل	عـہ
عالیجناب محمد انور خان صاحب	ـہ	عالیجناب سید ابوالقاسم صاحب وکیل	ـہ

عالیجناب مولوی محمد اعظم صاحب - مسلمہ

صاحبانی که یکبار عنایت فرموده اند

عالیجناب نواب محبوب یار جنگ بہادر	صہ	عالیجناب نواب عزیز الدولہ بہادر	عہ
عالیجناب محمد بشیر الدین احمد خان صاحب	عہ	عالیجناب مولوی یسین خان صاحب	عہ
عالیجناب نواب مقتدر جنگ بہادر	عہ	عالیجناب مولوی محمد امجد علی خان صاحب	عہ
عالیجناب سردار دلیر جنگ بہادر	عہ	عالیجناب سید نور الضیاء الدین صاحب	عہ
عالیجناب سید اقبال علی خان صاحب	عہ	عالیجناب سید احمد صاحب دفتر محاسبی	عہ
عالیجناب امر اللہ شاہ صاحب	عہ	عالیجناب سید احمد صاحب زید	عہ
عالیجناب مولوی عبد الغفور صاحب وکیل	عہ	عالیجناب نواب معتمد الدولہ بہادر	عہ
عالیجناب نواب اقبال یار جنگ بہادر	عہ	عالیجناب نواب محمد یوسف الدین صاحب	عہ
عالیجناب علی یاور الدولہ بہادر	عہ	شخصی کہ نام خود را نفرمود	عہ
عالیجناب نواب محی الدولہ مرحوم	مہ	عالیجناب خان بہادر شیخ نظام الدین احمد	عہ
عالیجناب وزارت علی صاحب	مہ		
عالیجناب انور علی صاحب۔	مہ		
عالیجناب عبد المجید صاحب۔	مہ	عالیجناب غلام محمد صاحب ناظم کبتیت کوسل	مہ
عالیجناب سید علی مددگار محاسبی	مہ	عالیجناب راجہ بالمکوند صاحب	عہ
عالیجناب سید بادشاہ علی ضیار	مہ	راجہ نندلال سیل مددگار محاسبی	مہ
عالیجناب نظام الدین احمد صاحب۔	مہ	عالیجناب سید باقر حسین صاحب۔	مہ
عالیجناب سید محمد غلام جبار صاحب وکیل	مہ	آقا سید ابراہیم نبیرہ میر محمد حسین خان	عہ
آقا سید محمد صاحب فرزند سید نظام الدین	عہ	آقا سید باقر زعوری زکو رالصدر	عہ

عالیجناب بابو خان صاحب سوداگر مہ

ما انشاء من قوم الا هدیهم الله الی رشد امورهم

[redacted] (۱۱) روپیه

۱۵ [redacted]

بنام خدای بخشاینده مهربان

هنگامیکه بر امور جهان ملاحظه میکنیم بدیدهٔ خلقی که وجود دارند در هشتمین هزار سال خلقت و چهاردهم صدی هجری اسلام و در زمانی که کون چندان ترقی نموده که بنظر همهٔ ما و خلق عالم غایت ترقی است یعنی میتوان بطور تخمین گفت که صد هزار بار بیش از صد سال پیشتر و صد هزار هزار بار بیش از هزار سال پیشتر ترقی نموده جز آنکه انگشت حیرت و عبرت بدندان گرفته و دست افسوس و حسرت بر سر نهاده مانند نقش بر دیوار سرد و بیجان بمانیم ولی چون مار گزیده بر خود بپیچان باشیم چارهٔ نیست - حقیقت این است که هیچ شخصی بهر درجهٔ کمال و فضل و بلاغتی که باشد بهیچ وجه من الوجوه نمیتواند بیان کرد و لغات و بیانات و تشریحات وغیرهٔ را بکار برد که کماکان حالت ترقی و کمال و هنرمندی و دولت و زور و استیلای نصارا و وضع زندگی و پستی حالت و نکبت و ذلت و بدبختی اهل اسلام را بتقریر یا تحریر در آرد و صورتی دهد و لباسی پوشد که فوراً باذهان وا نموده شوند چنانچه هستند - بلکه در اول قدم از این عاجز و بیچاره است که از کدام رشته یا شعبه یا جانب یا سلسله یا مسئله یا حالت یا نکته یا مطلب آغاز نماید - برای مثال عرض میشود که فرضاً اگر ملاحظهٔ یک لباس را کنیم که نصارا می پوشند و نیز اهل اسلام می پوشند می بینیم چنان

بنظر می آید که نصارا عموماً یک طرز و وضع و رنگ لباس پوشیده اند و حال آنکه در میان
اهل اسلام اهل هر قریه بعد نفوس آن قریه اقسام مختلفه لباس پوشیده اند ولی اهل
قریهٔ دیگری بکلی مختلف استند از اینها - اگر کسے در عید صیام یا عید اضحیٰ در مسجدی یا
عیدگاهے حاضر باشد و این ملاحظه را نماید او معلوم میشود که بنده چه عرض میکنم یعنی
همین کثرت و قلت اختلاف و افتراق است که در هر امرے از امور نصارا و اهل اسلام -
و همینطور این اختلاف و افتراق و نسبت و علت زیاده میشود در خیالات و آراء و عقاید و امثال
اینها - مثال آن این است که اگر فرضاً شخصے بیمار شود نصارا عموماً نسبت میدهند آن بیماری
را به چند سبب واقعی طبیعی و مربوط بآن بیماری - برخلاف اهل اسلام که آن بیماری
نسبت میدهند به صدها سبب غیر واقعی و غیر طبیعی و غیر مربوط - هیچ شخصے در
یورپ امروز از نظر بد و از سحر و جادو و از سایهٔ اجنه و شیاطین نمی میرد و بیمار نمیشود
برخلاف که از میان اهل اسلام و خصوصاً در این صفحات ملک هند اغلب و اکثر مردم
از نظر بد و جادو بیمار میشوند و میمیرند و در هر قبرستانے سه ربع مردگان از نظر بد و جادو
مرده اند - هر حادثه را در جهان اسباب و جهات معدودی ولی خاص و مربوط و طبیعی
میباشد ولی اهل اسلام هزارها جهات و اسباب غیر مربوط و غیر طبیعی برائے هر حادثه قیاس
کرده و میکنند - خسوف و کسوف ماه و آفتاب را مردم یورپ تماماً نسبت میدهند
به حائل شدن یکے از قمر و ارض در میان دیگرے و بیشک باید چنین باشد و چنین است -
مگر در میان ما اهل اسلام صدها سبب دیگر وارد غیر طبیعی و غیر مربوط - چنانچه میگویند
شمس یا قمر قرض دار میشوند یا اژدها آنها را بلع میکند یا از گناهان خلق چنین میشوند
و از این قبیل خرافات دیگر - اگرچه این حالات و خیالات در میان نصارا هم تا دو صد
یا سه صد سال پیشتر بر همین منوال بود مگر امروز که علم و دانش و حکمت باین اندازه
رسیده و در میان آنها اینسان منتشر گشته که ما همه ملاحظه میکنیم هیچکس از اینگونه خیالات
نمیکند و اینگونه اعتقادات ندارد - ولیکن در همهٔ امور نقطهٔ مقابل همین مذکوره
صفحهٔ مقابل هم در نصارا ملاحظه میشود و غرض بنده هم همین است و حیرت هم در این است

که تمام اهل مذهب ما ملاحظه کنند و بکمال دقت - مثلاً هنگامیکه لباسهائے اهل اسلام رنگهائے بسیار مختلف و وضع و قطع آنها از هزار سال بیشتر است. هم وضع آنها بدست و هم قطع آنها - لباس مردان یورپ غالباً یکسان است ولے لباس زنان بی نهایت مختلف اند و وضع و قطع آنها هم خوب و قشنگ و باسلیقه است - از آن طرف ملازمات زیست و زندگی اهل اسلام انچه هزار سال بیشتر بوده امروز هم همان است - مثلاً کوزه را معلوم نیست که ابتدا کدام قوم اختراع نموده ولے تا امروز همان یک صورت و ترکیب و شکل کوزه میباشد که از ابتدائے اختراع آن بوده - اما خیالات آنها اگرچه لکها بار از خیالات ما بیشتر است صدها هزار ریم کاغذ را پر میکنند در هر سال مع ذلک غرض مفهوم همه یک است و اختلافے در آنها نیست که موجب خصومت و نفاق باشد و بیهوده از اعراض یکدیگر و مجادلۂ کلمات یکدیگر واقف میشوند برخلاف آنچه در میان اهل اسلام است *

درین تمهید ضرور است بیان بعضے مطالب و حکایات خارجه که معلوم شود غرض از تحریر این رساله چیست و نیز فرق میان حالات و وضع زندگی عموم اهل آسیا خصوصاً مسلمانان با اهل یورپ یعنی نصارا تا بچه اندازه است و این افتراق کلّی را هیچ سببے دیگر نیست جز جهل و بی علمی - هندوی صاحب مال در همسائگی بنده بیمار بود ولی هیچ وجه بیماری او سخت - تغیر آب و هوا هم نمود و باز در خانهٔ خود آمده در بستر خفت - بنده بهیچ وجه ندانستم که کدام طبیب علاج او کرد و کدام دوا و غذا را باو خورانید - بنده را هم گفتند چون همسایه است بنابر حق همسائگی تو نیز عیادتی از وی کن - بنده این امر را بی نهایت دیدم بلحاظ رسوم و توهمات آنها مع ذلک رفتم و او را دیدم - اگرچه بغایت نحیف بود سخن میگفت - از زنش سوال کردم از طبیب و دوا بجواب گفت طبیب جهان آمدند و علاج دینار اکردند بی سود و اکنون جز آنکه طبیب حقیقی ایزد او را شفا دهد چاره نیست - بنده برسم جهان دعائی کردم و روان شدم و افسوس خوردم که این بیچارگان اجل نارسیده خود را میکشند بنادانی - پس شنیدم که زن مهربان نادانش از محبت

آنکه از خوراک بمیرد خوراک را از و قطع نموده و آن بیچاره گفته بوده است یک آم را
در کف من بیفشارید و لذو مضایقه کرده بودند۔ پس عزرائیلؑ معالج او شده و درین
وقت بخیال افتادند که از چنگ عزرائیلؑ نجات دهند او را مبلغی زر به گداها و برهمنان
گردن کلفت دادند و لے هیچ فائده نکرد۔ حالا سه روز است که خاکستر او برباد
رفته و آن زن مهربان و لے نادان ننّیا ننّیا میگوید و آوازی از ننّیا نمی آید۔
اگر ربع آنچه را که بفقرا دادند به ننّیا خورانیده بودند و بیک طبیب حاذق شاید ننّیا
نمے مرد ❊

همچنین بود حال یک مسلمان صاحب دولتے که ربع سکندرآباد را خریده بود
و درین وقت دو گز در طول و یک گز در عرض زمین را با چند گز جهلواری با و حصه دادند و
باقی را دیگران مالک شدند۔ از این شخص هم بنده را حکایت طویلی است و لے
این مختصر هم کافی است ❊

دختری مسلمان که نه یا ده سال عمر دارد چند روز است بچنگ شیطانی
گرفتار شده و سایه دیو یا پری بر او افتاده یعنی بر او عاشق شده و اکنون حرکات مجنونانه
میکند و جمعی گرد او نشسته و دهل می نوازند شب و روز۔ زنی را شوهر او لگدی زده و آن
زن آبستن بود و زن دیگری نادان شکم او را مالید و بالجمله درد سختی او را عارض شد
و مردی را طلب کردند که علاج او کند بنده هم در آنجا حاضر بودم آن مرد گفت عود آورند
و آن زن را بخور داد۔ من گفتم سبحان الله درد اندرون را با بخور عود چه نسبت
و بیماری را با اینگونه معالجات چه ارتباط۔ آن زن نیز گفت که شبی از راهی میگذشت
صورت مهیبی را دیده و او هم اکنون بدست عزرائیل است۔ چند داکتر مسلمان
و غیر مسلمان با بنده آشنا میباشند که اگر نیم شب سواری برد و حاضر میشوند بجهت دیدن این
بیماران و اگر خرچ هم نشود چندان نیست۔ و لے چه باید کرد که این بیچاره ابلهان
به قصاب و حجام و گاذر و امثال اینها و اینگونه معالجات معتقد هستند و به داکتر و دواها
و داکتر اعتقاد ندارند۔ چندین خیالات واهی در عوض داکتر میکنند که از این جمله است

که داکتر بیمار را میکشد و زهر میخوراند که بمیرد - چون مردی یا زنی طفلی بیمار شود مردمان بسیاری خصوصا از زنان پیوسته در مکان او جمع میباشند حتی زنانی که سبزی آلات میفروشند و زنان گازر و امثال اینها و اینها همه ربطی از طبابت و داکتری دارند و هریک رائی میدهد و تجویزی سنی اندیشد و اقوال مسموع است و پیروی می شود و لیکن سخن افلاطون را کسی استماع نمی کند و برآن التفاتی ندارد و اگر حکیم کاملی گوید این کارها چیست در جواب او میگویند تو اطلاع نداری در اینملک شیطان هست دیو و پری هست - شیطان هست و امثال اینها - بالجمله این است شمه از حالات وخیالات و عقاید مردم این ملک که هندو و مسلمان همه شریک اند بلکه بعضی را اینها از آنها اخذ کرده اند بعضی را آنها از اینها *

چنانچه سابقاً عرض شد این رسوم و عادات و توهمات وخیالات پوچ در همه جاهای ملک آسیا و در میان هر قوم و ذاتی میباشند ولی چندانکه در ملک هند وجود و کثرت دارند در هیچ ملک دیگری نیست و کثرت ندارند بواسطه کثرت مردم و اجتماع و اختلاط مختلف مذاهب و مشارب - دراین ملک هزارها مذهب میباشند و بموجب اختلاف این مذاهب برهمن و مولوی و فقیر و درویش و مرشد و پیر و رمال و فال گیر میباشند و اعمال و افعال و اقوال اینها همه معتبر و مستند هستند و خلق را خواه مسلمان وخواه هندو بر اینها اعتماد و اعتقاد است و علاوه بر اینها لکها قصاب و حجام و کوزه گر و آهنگر و نجار و گازر و پاره دوز و امثال اینها طبابت میدانند - نجوم میدانند - فال میگیرند تعویذ میدهند - اگر عقرب و مار کسی را گزیده باشند دم و افسون دارند - و رفع و دفع زهر میکنند - سایه شیاطین را دور مینمایند - هزارها بت و بتخانه در هر معبر میباشند و هزارها سنگ را سرخ و زرد کرده اند بنام دیوی و در معابر عام افتاده یا نصب کرده اند بعضی خلقتی و بعضی مصنوعی و گروهها مردان نادان و زنان ناقص عقل بناچار روزی یا شبی بر اینها عبور و مرور میکنند و بناچار بدست شیطانی و دیگر گرفتار میشوند - و چون بیمار شدند در حالت بیماری بیماران خود بیان میکنند که

فلان روز یا فلان شب از فلان مقام گذشته بودند و صورت مهیبی بنظر آنها آمده بود و بیماری
آنها با هیچ سبب دیگری نبود جز آن - زنی میگوید فلان مقام حجامی است بسیار ماهر
و کامل او را می طلبند فال گرفته میگوید همان سایهٔ است بر تو و یک مرغ سیاه و چند دانه
لیمو و چند دانه مرچ و یک نارگیل و مقداری زرچوبه و نوفل و گل و امثال اینها را بیار و فلان
مبلغ را بده من بخانهٔ خود رفته اینها را بکار میبرم و رفع ایذای شیطان از تو میکنم ولی بخانه
رفته آن مرغ را کباب میکند و آن مبلغ را بشراب میدهد و با یاران جشنی کرده دیگری را از هم
پیشگان اطلاع میدهد که در فلان خانه زنی بیمار است و در قبضهٔ شیطانی گرفتار - روز دیگر بینی
که همان شیطان واقعی را طلبیده اند برای معالجه و او نیز برنگ و ذنگ و نیرنگ شعبدهٔ
دیگر مبلغی گرفته میرود - غالباً همان زنان در میانه راهنما هستند - الغرض نیم یا ربع این
مبالغ را بداکتر نمی دهند که باندک دوائی رفع بیماری آنها را بکند و ابداً اعتقادی باو
و معالجهٔ او ندارند - بیشک کرورها خلق را این فرق مختلفه کشته اند و جواب هیچکس را
نداده اند بلکه جواب اینها و همچنین عقیدهٔ همان ابلهان این است که "در مقابل تقدیر تدبیر
بیکار است" در تقدیر آنها بوده است که بمیرند ولی بعد از آن گریبان دیگران را
گرفته اند و دشنامها بدیگران داده اند که آنها جادو کرده اند - چنانچه زن هندوی همسایهٔ
من کرد - بیشک هیچ داکتری تا امروز کسی را نکشته و اگر بغفلت دوای دیگری به بیمار
داده است بعوض دوای مخصوص مرض او بازخواست شده است از رو سزا یافته ✤

بر همه کس درین ملک و البته در ممالک دیگر هم معلوم است که در این دو سال
که بیماری طاعون در بمبئی و جاهای دیگر شیوع داشت چه فتنه انگیزی و خونریزی ها شد -
چه قدر مسلمان و هندو و غیره شور و غوغا نمودند - خدا لطیف و رئوف بود که آن بیماری
در حیدرآباد قدم نگذاشت و الا قیامت برپا می شد - چند روز که پیش از وقت بند و بست
میخواستند کرد که مبادا در این جا هم شایع شود بسیاری از سکندرآباد فرار نمودند و آنچه
توانستند همراه بردند و باقی اثاث البیت خود را رها کردند - ولی این نه از خوف طاعون
و مرگ بود بلکه از خوف داکتران و از بیم این بود که سوای آنچه حقیقت داشت که داکتر

درخانها مے آید (آن هم داکتر زن) واگر کسے باین مرض گرفتار یا آثار این مرض در او ست
او را بشفاخانه میبرد و علاج میکند هزارها چیز دیگر موهوم و از روی جهل و نادانی بآن
کار نسبت میدادند - ازانجمله اینها بود - داکتران صبر دم را زهر میخورانند - در خانه ها
داخل شده پرده نشینان را از پرده بیرون مے آرند و تمام اعضاے آنهارا ملاحظه
میکنند و همچنین بدنظری آنها مینمایند - ماکه باید بمیریم داکتر چه میکند بگذار بمیریم -
ما راضی هستیم بمردن ولیکن اگر داکتر بمکان ما قدم گذارد چنین و چنان میکنیم - بیماری
و مرگ بدست خداست داکتر چه علاج میکند - آنهمه سعی و کوشش داکتران در بمبئی
چه اثر بخشید - بعضے میگفتند انگریزان دشمن مسلمانان اند و بجهت آنکه مسلمانان را
تمام کنند این حکمت را اندیشیده اند - بعضے دیگر چیزهاے دیگرے گفتند - آخر مخلوق
جاهل و از جهان بیخبر هرچه بزبان شان آید مے گویند - پس ازان چنان شهرت یافت
که انگریزی در حیدرآباد زهر در حوضی ریخته بوده و او را بگولی زده بودند - بعضے گفتند
که دو سه انگریز چنین کردند - بعضے که ثقه بودند گفتند که بیچارهٔ عیسوی مذهب فقط
شیشهٔ را در حوضی شسته بوده است که دیگر دوا دران کند چند کس از جهال بگمان
آنکه زهر در آب آلوده مے ساخته او را بے نهایت زده بودند - بالجمله چنان انتشار
یافت این مطلب که جمعی از بزرگان و امراے حیدرآباد در مجلسی که بنده نیز دران
حاضر بودم ذکر آن را درمیان آوردند و حقیقت آنرا از من دریافت نمودند من
گفتم که این ها سخنان ابلهانه است چراکه اگر ما فرض کنیم که در حوضی پنجهزار من آب باشد
و دو تولہ یا چهار تولہ زهر در آن شامل سازند چه مقدار از آن زهر میتواند شامل آب یک
جام یا کوزه باشد - بیشک از چنین مقدارے زهر هیچ مرد یا طفل هلاک نمی شود و حال
آنکه مکرر زیاده از صد بار زهرے که در یک جام آبے باشد با آن مقداری که ذکر شد در دیگر
دواها شامل نموده اند و به بیماران داده اند - بنده خود این مقدار زهر خورده ام
و نه یک روز بلکه دو ماه - بزرگوارے که حقهٔ عالی شانی زیر لب داشت و بدیگرے
نیز از زبان گشوده فرمود "آغا صاحب بعضے زهرها میباشند که بهمین مقدار هم

شخصی را میکشند - بنده خاموش ماندم چراکه جای خاموشی بود - غرض تا دو سه هفته شهر حیدرآباد و شاید تمام ریاست از اینگونه گفتگوها پر بود و بعد بمختلف روایات مفتی شهر یا نوابی عالی مقدار بخدمت اعلیحضرت معروض داشته بوده است که خلق را اینگونه بندوبست ها ناپسند است و عنقریب فتنهٔ عظیمی خواهد شد آنگاه فرمانی رفت که آن بندوبست را موقوف سازند - ولی شکر خدا را باید بجا آورد که آن بیماری در حیدرآباد قدم نگذاشت - ثانی آنکه اگر خدانخواسته آن بیماری درین شهر شیوع یافته بود معلوم نیست که اعلیحضرت منع می فرمود بندوبست آنرا چراکه از عقل و حکمت و تدبیر مدبرانه بعید است که بحال خود بگذارند مرضی را که اگر یک شخص را عارض شود در چند روزی محله را فرا میگیرد - ثالث شکی نیست که اگر عوام الناس و جهال مخالفت کنند و حکومت از بندوبست عاجز ماند رعایا را در چنگال طاعون رها کند و خود را از دردسر دور دارد - ولی بهرصورت اگر این امور فی نفس الامر مخالف رای عوام باشد مخالف انتظام ملک و تدبیر مدبرانه و فرض منصبی هیچ پادشاه و حکومتی نیست - البته جهال را که از بندوبست نیک و حقیقی بی اطلاع اند نمیدانند چگونه بندوبست میتوان کرد و اگر هرج و مرج نیز واقع شود جهالت خود شان سبب آن است *

آنچه تا اینجا بیان رفت و مشتی از خروار و قطره از عمان بود نسبت داشت بعوام کالانعام - ولی باید دانست که درین سلسله بسیاری هم شامل اند که محتمل بعضی صاحبان کرور مال میباشند و بعضی تجار عالی شان اند و برخی امرا و بزرگان و صاحبان جاه و منصب اند و حتی اینکه اراکین و امنای دول سلطنتهای اسلام میباشند ولی بکلی از لباس عقل و دانش عاری اند و الف را از بی فرق نیارند و هر را از بز نشناسند - و ابداً کثرت دولت دلالت نمی کند بر کثرت فهم و بهیچ وجه من الوجوه جمع مال و دال نیست بر اینکه صاحب آن مال دانشمند و از جهان با خبر است و علم اجتماع مال فقط منحصر است بدو سه چیز و بس - البته کثرت مال و جمع آوری دولت درمیان اقوام تربیت یافتهٔ جهان از کثرت علم و نتیجهٔ علم است - ولی برخلاف درمیان

اقوام تربیت نایافته که از انجمله ما مسلمانانیم کثرت دولت ابداً بعلم یا بکثرت علم وابسته نیست - آنچه حکام و بزرگان ما بیاشند غالباً دولت و مکنت آنها از ظلم و جور به خلق خداست و آنچه مردم بازار و تجارت پیشه اند غالباً از جمع کردن و نخوردن و امساک است مثلاً پسرکی بیمن که ابداً الف با هم نخوانده یک درجن توطی کبریت رو به سلائی امیخرد به ده پیسه و چون جبلتۀ این چالاکی و هشیاری را دارد که آنها را کم و زیاد کند پانزده قوطی میکند و گرد کوچه و بازار گشته تا شام میفروشد - شاید از آن یک پیسه را بخورد و چهار پیسه را بر مایه خود مزید میکند - روز دیگر سرمایۀ او بیست پیسه میشود و بر آن هنوالی یک ماه دو سه روپیه جمع کرده بقچه زیر بغل میگذارد و با چند رومال و چند توال و چند جوراب و امثال آنها در کوچها میگردد و میفروشد - چندی بعد مال التجارۀ او زیاده شده یک گاڑی هم میخرد و صندوقے را مع بعضے از انیگونه اجناس و بعضے پارچها وغیره بران نهاده پاے پیاده و برهنه به بنگلهاے انگریزان میرود - در بین دو سه سال دکانے باز میکند و میشود مردی سوداگر ولے هنوز همان حالات اول و همان خوراک و پوشاک نخستین - بالجمله هنگامیکه صاحب لکها روپیه هم میشود و هنوز صورت ظاهرش از حمالی بهتر نیست و خوراک و پوشاکش نیز - اگرچه در میان بعضے از عوام الناس و هم کفوان خودش صاحب اعتبار و مرد عالی شانے است ولے در نزد بزرگان و خردمندان قابل آن است که در طویلۀ جایش دهند و توبرۀ جوی بگردنش افگنند مانند همان شخصے که چند روز پیشتر وفات یافت - اینک مے آئم بر صاحبان دانش و طبقۀ اعالی و خواص قوم +

صاحبان دانش در میان ما اهل اسلام تا پنجاه سال پیشتر غالباً علماء اهل شرع و مذهب بودند و نیز بعضے از حکما و اُدبا و مطلقاً کسانے که عربی خوانده بودند و علم و دانش خود را در عربی حاصل کرده بودند و آنچه اهل هند بودند فارسی یا هر دو عربی و فارسی با هم - در زمانے که نصارا بممالک آسیا استیلا یافتند و ملل ممالک شرق را نیز مجبور ساختند که السنۀ آنها را بیاموزند و علوم آنها را اخذ کنند یک فرقۀ دیگر

نیز بر خواستمند از اهل دانش و بینش ✱

علمائے مذهب اسلام غالباً عموم خلق را تحریص و ترغیب می‌نمودند و هنوز نیز می‌نمایند به نماز و روزه و دادن زکوة و احسان و اتفاق و خیرات و میرات و امثال اینها ولے این همه آمیخته و ممزوج و مخلوط به تعصب و خصومت با دیگر مذاهب و نیز دیگر فرق و سلسلها از فضلا و حکماے ملت خود شان چراکه آنها کافر بودند و اینها مرتد و لامذهب - از تمام کتب سماوے و احادیث و اخبار و بیانات خدا و انبیا و اولیا و حکما چیزے که گرفته بودند و تمسک اینها بود و غرض از آفرینش جهان و اشرف مخلوقات بود عبادت بود و عبادت نیز منحصر بهمان اعمال سابق الذکر بود و بس - اگر بناچار ذکرے از کسب کمال هم می‌نمودند چراکه انسان مدنی الطبع و مجبور است در کسب پیشه و تحصیل قوتے برای خود و بعضی دیگر این هم منحصر بود به دکانی و تجارتے ولیکن البته جنگ با کفار و فتح ممالک آنها و غارت مال آنها هم یکے از جملهٔ عبادات بود بلکه اعظم عبادات بود که در آن هم فال بود و هم تماشا یعنی هم ریختن خون بعضی از دشمنان خدا بود و هم بدست آوردن مال آنها - بهیچ وجه من الوجوه از سائر اخلاق و تهذیب چیزے بمردم نیاموختند - دیگر علماء اسلام سوائے اهل شرع اگرچه وجود آنها کالعدم بود و از علوم آنها نه خود فائده برگرفتند و نه سائر خلق الله البته چیزے از اخلاق میگفتند و مے نوشتند ✱

اول - باید دانست که تهذیب اخلاق را بالاجتماع بر سه قسم منقسم میتوان کردن

(۱) عبادت بود —

(۲) پاک و پاکیزه ساختن ذمائم صفات و خصائل بودند و مبدل ساختن آنها بمحامد و محائد —

(۳) آن امورے بودند که نسبت داشتند بوضع زندگی و تمدن و کسب و کمال و تحصیل دولت و حفظ دولت و بند و بست مدینه و امثال اینها -

بالجمله اینها سوائے عبادت که بموجب ذوق اهل شرع می آموختند

مجموعهٔ الفاظے بودند بیمعنی - بعبارتٖ دیگر اخرے علوم انہا و تحصیل و پیروی اینها اندک
موجب ترقی خلق اللہ نشدند و نمی شدند چنانچه باید و شاید - این بزرگان و صاحبان
این علوم و آموزندگان این علوم و پیروان این علوم همه بیکار محض بودند و این
علوم همه چیزهائے بودند موهوم و بے تجربه و بیکار و بیفائده و آموختن و عمل بر آنها
پوچ و باد درهوا بودند - اگرچه همهٔ اہل اسلام را عقیده این است و همیشه عقیده این
بوده که چندان که علم و هنر و کمال درمیان این ملت بوده و شیوع داشته در میان
هیچ قومے نبوده و نخواهد بود - ولے این خیال البطلان است در اسلام و اهل اسلام
هیچ نبوده و انچه بوده از قدما و طوائف و اقوام دیگر گرفته بوده اند و آن هم الفاظ
بیمعنی و آن هم امروز معدوم است - اکنون بنده چند مثال میدهم که معلوم
شود وضع علوم و فنون و حکمتها و تهذیب اخلاق و تمدن چگونه بوده است درمیان
مسلمانان و فوائد آنها نیز چگونه بود و آنها خود چگونه ترقی داشته اند و حالت خلق
و مدینه تا بچه غایت در ترقی بوده - مسلم است که غالب و قریب تمام علوم ما فقط
بنام معلوم بودند و بیکار محض - معدودے ازین علوم کارآمد و در استعمال بود
یکے علم طب بود - این علم طب بهر درجه و کیفیت که بود از ابتدا خواه کامل و خواه
ناقص (و شکی نیست که بکلّی ناقص بود) چون اہل اسلام از کتب یونانیان اخذ کردند
تا امروز احدے بقدر بال مگسی چیزے بر آنها نیفزوده - هیچکس درمیان ما یک
شئے یا یک دوا را امتحان و آزمایش نکرده و ما نمی دانیم که بچه ضابطه و قانون
خواص اشیا را دانسته اند - هیچکس را علم تشریح معلوم نبود و امروز هم معلوم نیست
بعضو رنفے هم دران ندیده اند - علم کیمیا که خواص اشیا ازان معلوم میشود و ادویه
بواسطهٔ آن شناخته میشوند تا امروز در استعمال بوده است محض برائے جستجوی
اکسیر و ابدا کسے اکسیر را نیافته و کرورها در آرزوے دیدار آن مرده اند و حسرت
مشاهدهٔ جمال او را بگور برده اند - پس برودت و یبوست و خشکی و تری و سردی
و گرمی و تا درجه و کیفیات بعض کیفیات معاد خسته چیزه و غیره و غیره همهٔ الفاظ بیمعنی پوچ و باد هوا

بودند و در واقع چنین بودند — یک حکیم صاحب چند ماه پیشتر در محلهٔ بنده
سکونت گزیده و بربالای دروازهٔ مکان خود نیز بجهت اطلاع خلق چیزی نوشته -
از یکماه دختر جوانی داشت بیمار بود و پس از معالجات خود محمد نبی خان ڈاکٹر را طلب
نمود و مگر چنین معلوم میشود که کار از کار گذشته بوده چراکه در همین خبر آوردند که
دختر او انتقال نمود - اگرچه بر بنده تا حال معلوم نیست که بیماری آن زن چه بوده
ولی به پسر من گفته بود که ایشان عمل نادر خود را ترک نمی کنند و این هم سخن بیهوده و بی معنی
است - ولیکن اینها را اگر بر رها اشیا و از این علم کیمیا حاصل کرده اند همه روزه
حاصل میکنند ٭

دیگر علم نجوم بود - این علم فقط برای تعیین ایام و اوقات سعد و نحس بود
و این هم مهمل و بی معنی - ابداً کسی را از انجم ثوابت و سیارا اطلاعی نبود و همه از روی
هوا و سعادت و نحوست انجم نیز بر هوا بود - سلاطین ما همیشه با اینها مشاورت نموده
و بدستور العمل اینها عمل کردند و نتیجهٔ آن این بود که خاندان همه بنوبت منقرض شد
و بهمه بخاک سیاه نشستند - دیگر تهذیب اخلاق بود که غالباً همان چیزها بود که در
گلستان و بوستان و اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی درج هستند
همه پوچ و مهمل - مع ذلک اقلاً اگر بموجب آنها عمل مینمودند محتمل که دولت آنها
با آن زودی منقرض نمی شدند - در این کتب اخلاق مانه صفات حمیده را حدی
است و نه صفات ذمیمه را غایتی - و در اکثر جاها هر دو مخلوط هستند و در واقع صفات
ذمیمه نیز شامل صفات حمیده و محسوب هستند و ممدوح شمرده شده اند - مثلاً دروغ
مصلحت آمیز ممدوح است و حالانکه بی نهایت مذموم است - پس تا کجا ما ظاهر
کنیم که این همه لایعنی بوده اند و دیگر سیاست و تمدن بود - اینها نیز چون دیگر علوم
نامی و نشانی بیش نبودند - اگر ما فرض کنیم که جوانی را و آن هم شاهزاده معلمی ادب
کتابی پیش روی نهد و او را آموزد که پادشاه را چنین صفات حمیده و چنان
خصال پسندیده درکار است - هرچند که این صفات و خصال در نفس خود ناقص

استند) ولیکن آن پادشاه بحد بلوغ رسید و دانست که خلق ملکی غلام و بندهٔ زرخرید
او میباشند و مطلق العنان است و اختیار کامل دارد که بکند هرچه بخواهد و ابداً لگامی بر دهان
ندارد و جوابده احدی نیست و هیچکس را زهرهٔ دم زدن و سؤال کردن نیست حالا معلم
را در مجلس او راه نیست و یاران او همه او باش و رندو قلاش اند و تمام روز و شب مست و
بیعقل افتاده یا در کوچه و بازار میگردد و هر زنی را که دید دست تصرف براو دراز کرده هر
پسر و دختری را که یافت چشم بجرمستی براو باز نمود و آلوده دامن ساخت و برهر شخصی
مالی سراغ نمود بزور و تعدی از او گرفت و چه کارها کرد که من میدانم و آن کسانی که دستبرد آنها
آمده و من از همان اشخاص بی غیرت میترسم که مدعی من شوند چرا که آنها خوش انداز
اینگونه اعمال بارها چون چنین شد علاج آن چیست و چاره او را چه اندیشیده اند هیچ وجه
معلوم نیست - شاید پادشاهی غلام حبشی باشد - شاید راهزن بوده - شاید مادر آواز
قوم دون بوده - شاید پدر او دزد بوده - شاید رش نیک بوده و این سفاک و دنی
طبع برآمده و بهر حال گلستان و بوستان و اخلاق جلالی در وجود او اثری نبخشند -
علاج او چیست ؟ - هیچ علاج ندارد - هان سبب این است که خلق بی دانش و بیغیرت
باوجود آنچه برآنها وارد آید میگویند - "پادشاه است خود میداند - اگر چنین نکند چگونه
پادشاه است - این چیزها همه لازمهٔ سلطنت و بزرگی با شاهزادگی افتاده" در دو
مملکت عظیم الشان یورپ درین وقت دو پادشاه (امپراطور) عظیم الشان و
هر دو جوان فرمانروائی میکنند ولی بر وفق دستور العمل اخلاق جلالی - الغرض اینها
بود حالت اهل علم و حکمت و فضل و هنر و تهذیب اخلاق ما در ایام پیشین - اینک ملی
آئیم بر سر فرقهٔ جدیدی که تازه پیدا شده اند و در واقع وضع اینها و حالات اینها دیگر است
یعنی بمراتب بهتر است و نیز علوم اینها ✠

فرقهٔ ثانی از طبقهٔ علمای اهل اسلام این زمان که ما آنها را داخل علما و فضلاء
و بزرگان قوم و ملت میخوانیم و شمار کرده ایم و بیک لحاظ بیشتر از سایرین اینها را از خواب
غفلت بیداری پنداریم و چشم و گوش آنها را از دیگران زیاده باز میدانیم و باید هم

باشندہ اینہا کسانے ہستند کہ دریں زمان کہ کون درمیین ترقی است و بواسطۂ زور و تبلیغ و دولت و تجارت اقوام فرنگ بعضے بیشتر ممتاز اند و بسیارے بیشتر مجبور اند کہ السنہ و علوم مغربیۂ این زمان را تحصیل نمایند اگرچہ بجبب لباس و اکل و شرب بیشمار اند و بدعوے و پندار خود در تہذیب و کمال نیز بسیار اند و لے در واقع بسیار معدود ہستند و ازین معدود و نیز بہیچ وجہ من الوجوہ توقع مابعمل نمی آید و نخواہد آمد۔ درانیجا چند مطلب استند بہم کہ انکشافات اینہا لازم مے نماید۔

اول ۔ اینکہ چگونہ این فرقہ زیادہ از خواب غفلت بیدار شدہ اند یا باید شدہ باشند و چشم و گوش اینہا زیادہ باز شدہ یا باید باز شدہ باشد۔

ثانی چگونہ بعضے بیشتر ممتاز اند و بسیاری بیشتر مجبور کہ السنہ و علوم مغربیہ را تحصیل نمایند۔

ثالث آنکہ چگونہ اینہا بدعوے و پندار خود بسیار اند و لے در واقع معدود استند۔

رابع چگونہ توقع ما ازین معدود و ہم بعمل نمی آید۔

(۱) چون در قدیم الایام یعنے تا زمانے کہ اسباب مسافرت چندان فراہم نبود و طرق آمد و شد و اختلاط و امتزاج و تجارت خلق اللہ چندان کشودہ نبود کہ امروز است مردم غالباً سفر را قطعۂ از سقرے پنداشتند و مسافرت زیادہ از حد سخت بود و بسیار کم کسے از خانۂ خود بیرون مے آمد یا اقلاً از ملک خود خارج میشد۔ و اینہم غالباً برائے ہمان پیچ کس بود کہ سعدی در گلستان خود میفرماید شل منعم کہ ہرکجا رسید خیمہ زد و بارگاہ ساخت یا درویش کہ ہرکجا شب شد آنجا را مکان خود دانستہ و بسر برد۔ امروز بواسطۂ ریل و جہازات آتشی در کمال آسایش و آرامے و بمبالغ بسیار اندکی ہر شخصے بہر درجہ و حالتی کہ باشد ہزار فرسنگ مسافت را کہ دران کوہہا و جنگلہا و آفات و مخافات بے نہایت باشد در سہ روز طے میکند اگرچہ بیش ازین بایستی کہ باکمال مشقت و تحمل آفات

و مخاطرات بتا چهار ماه طے کند بلکہ سالے - تا سی چهل سال پیش ازین هیچ هندوئے بموجب کتاب و آئین خود قدم در دریا نمی نهاد ولے امروز هندوان به امریکا و یورپ میروند و گرد عالم سیاحت میکنند - پس بمسافرت و مشاهده و مخالطت ملل و مذاهب و اقوام مختلفه را لازم ملزوم افتاده است نزاینش عقل و دانش و تجربه تهذیب +

(۲) کسانے کہ بحسب ظاهر حکومتے از خود دارند چندان مجبور نیستند کہ السنه و علوم اقوام دیگر را تحصیل کنند مثل اهل ایران و ترکی و مصر وغیره و اگر تحصیل کنند غالباً تفنناً و برائے خودنمائی است والبته فی الجمله هم در آن لزوم مے بینند یعنے فی الجمله هم مجبور استند - ولے کسانے کہ در تحت حکومتهائے غیر میباشند مثل مسلمانان هند کہ مجبور اند زبان و علوم انگریزی را تحصیل کنند هر چند کہ تا چند سال بیشتر کمال اکراه را داشتند کہ پیرامون زبان و علوم انگریزی شوند و چون انگریزان آنها را مجبور نمودند و ابواب آب و نان را بکلی بر آنها مسدود نمودند شروع کردند بتحصیل آنها ولیکن یکایک از طرف افراط مبتنی شوده بطرف تفریط یعنے کہ اگرچه تحصیل لغت و علوم انگریزی را بسیار بسیار معدود و پیروی کردند لباس و خوراک و رفتار و کردار بپیروی انگریزان را جمع کثیر و جم غفیرے سرمایه فخر و مباهات و ناز و ادا و خودپسندے والبته حصول زر و آبرو و نان خود دانستند معدودے برائے نام و آرزوے خودپسندی و مفاخرت به لندن میروند یا پسران خود را به لندن و کمبریج مے فرستند و اینها چند ماهی یا چند سالے کہ در لندن ماندند انگریز بحت شده مراجعت میکنند اگرچه نه بحسب دین و نه هم بعلم و تهذیب اخلاق ولے بزبان و لباس و گاهے کلاه انگریزی از سر اینها دور نمی شود - دین و تهذیب را کہ در وجود اینها نامے نیست چرا کہ ابتداً نداشتند علاوه بر اینها تحصیل علوم شان نیز بکلی ناقص و محض برائے شهرت و آوازه و مفاخرت است ❋

(۳) اینکه اینها بدعوے و پندار خود بسیار و بیشمار و در واقع معدود استند. ذکر آن در فقرهٔ ثانی شد - اگر ما بر روئیداد و رپورتهائے یونیورسیتی ها ملاحظه کنیم معلوم بشود بر ما که چون هزار هندو در هر شعبهٔ علوم مقرره امتحان داده کامیاب شده اند ده مسلمان هم امتحان داده اند ولے در درجات و علوم ابتدائیه سافله و محتمل یکے یا دو در علوم عالیه کامیاب شده باشند - و این یک کس یا دو کس یا ده کس از شش کرور مسلمان میباشند - فارسیان هند از یک صد هزار یا یک لاک کمتر استند ولے هر سال از میان آنها اقلاً صد کس مرد کامل فاضل بیرون مے آید و در هر رشته از علوم و حال آنکه مسلمانان هند بیش از شش صد لک میباشند و از اینها در سال ده کس کامل هم بیرون نمی آید - فارسیان بنانی سیر اند و مسلمانان بجهانے گرسنه و اگرچه کرورها از اینها بطرق خلاف بر باد مے شود و اولادشان بواسطهٔ فقر و مسکنت از علم و هنر محروم اند ملخص

(۴) اینکه توقع ما ازین معدود هم بعمل نمی آید - غرض ما این است ازین کلام که این معدود را خواه بهمین نحوے که تقسیم شده اند در ممالک خودشان بحال خود بگذاریم و خواه اینها در یک جا مجتمع سازیم یک شخصے کامل از اینها بیرون نمی آید که ما او را کامل واقعی بشماریم بنا بر اراده و غرض خود یعنے امور دنیویه و سیاسیه - کامل واقعی بنا بر غرض ما بر دو قسم است یکے آنکه در آن فنے که او را تحصیل نموده کامل باشد یعنے اگر در علم داکتری تحصیل کرده داکتر کامل باشد - اگر در علم هندسه کار کرده است مهندس کامل باشد - اگر در علم ریاضی یا نجوم یا کیمیا یا معادن یا نباتات یا پولتیک یا سیاست و تمدن یا تدبیر منزل وغیره وغیره کار کرده است در آن علم خاص بحد کمال رسیده باشد مانند یکے از انصارا که یکے یا دو از آن علوم را تحصیل نموده - دیگر آنکه کامل باشد در تحت این کلام که "دین و دولت توامان میباشند" یعنے باوجود کمالیت او در علم در امور دینیه و تهذیب اخلاق نیز کامل باشد - پس اگر این تربیت یافتگان را تمام جمع کنند بجهت اصلاح حال دین و دنیائے تمام ملت اسلام یا اقلاً

خلق یکی از ممالک اسلام ابداً امید نیست و احتمال نمیرود که بتوانند از عهدهٔ این کار بر آیند۔ بنده بکمال اعتماد میتوانم گفت که از این معده و فارسی هند امکان دارد و احتمال میرود که امروز جمعی گزیده شوند که بتوانند در ملکی حکومت و فرمانروائی نمود بکمال نیکی و برو ضع حالیه اهل فرنگ ولے از کملین اهل اسلام این توقع را نمی توان داشت و غیر ممکن بنماید +

اگر ما بخواهیم تحقیق نمائیم در حکمت و مصلحت خلقت انسان یقین است که بدرستی آن پی نخواهیم برد – ولے بظاهر خداوند علی اعلا فرموده است که من جن و انس را خلق نموده ام محض برای عبادت – علماء ما نیز همین کلام را تمسک خود نموده اند و ما نیز همین کلام را متمسک هستیم و بس – ولیکن هنگامیکه علماء ما بی نهایت عرصهٔ این کلام محدود و محصور ساخته اند و محدود و محصور میدانند ما بے نهایت عرصهٔ این کلام را وسیع میدانیم و در واقع وسیع هم هست – عبادت مراد نماز و روزه و زکوة و طهارت و از این قبیل چیزها و اعمال نیست بلکه مراد این است که انسان بموجب عالم طبیعت و مختلف حالات و مقتضیاتی که لازم و ملزوم زیست و زندگی و مدنیت او افتاده بر وفق دستور العمل و ضابطهٔ عمل کند که آنرا دستور العمل خدائی یا شریعت مے نامند – مثلاً خدا تعالی انسان را شکم داده و او را محتاج بغذا کرده و مجبور است که برای حصول غذا سعی نماید و آنرا حاصل کند – پس تحصیل غذا هم اگر موافق شرائط آن دستور العمل شرع باشد عبادتے است مانند سائر عبادات ظاهریه – ولیکن هنگامیکه شخصے غذائے را بمحنت خود حاصل کرده اگر آن غذا را هم زیاده از حد بخورد نقصان بوجود خود میرساند و این هم از دستور العمل خدا و شرائط خوردن آن غذا خارج میشود و خلاف مرضی خدا و خلاف عبودیت است همچنانکه فرموده است اسراف کنندگان برادران شیاطین اند – و این غذا را هم که در تحصیل آن شخصے محنت کرده و رنج برده بسر موئے حق دیگرے نیست جز آنکه معاوضه کند با چیز دیگرے یعنی بدیگرے بدهد در عوض چیز دیگرے که شخص دیگرے محنت کرده و رنج کشیده است در حصول آن برائے یک

مقتضی دیگرے از مقتضیات زندگی نود با حوائج شخص اول و دیگران - درین صورت
اگر بسر موئے از حاصل محنت یکے را دیگرے بجبر بگیرد خلاف دستور العمل خدا و خلاف
معبودیت خدا است و همچنین شخصے که محنتے کرده و چیزے حاصل آورده از اندازه احتیاج زیاد
دارد که بکسے بدهد یا براه دیگرے صرف کند - و کان ذلک مراد از عبادت و بندگی
خدا همین است که بموجب دستور العمل خدا عمل شود - ولیکن آن خدائی که حکیم
علی الاطلاق است و انسان را بموجب کمال حکمت خود خلق فرموده دستور العمل
او نیز بر وفق حکمت باید باشد و الا حکمت او خالی از نقص نخواهد بود - انسان
بطورے که خلق شده اشیاء خام را نمی تواند خورد و هضم نمود مانند بهائم و سائر
حیوانات پس ضرور است طبخ اشیاء - انسان بالطبع لباس در کار دارد و باید
لباس بپوشد - ولیکن بیشک مصلحت و حکمت خداوندی نبوده است که انسان
اشیاء خام بخورد و بدون لباس در سرما و گرما بے مکان بسر برد زیرا که اشرف
مخلوقات خلق کرده است او را با وجود این شرافت از همه مخلوق خود محتاج
تر نموده - و هم از حکمت او خارج است که بهیمه اشرف مخلوقات بخواند و با وجود
حالت بهیمگی توقع عبادت ازو داشته باشد و نخواهد که او را بشناسد - پس
اینها همه لازم ملزوم یکدیگر اند و همه عبادت اند و همه را باید پیروی نمود بموجب
دستور العمل خدا - و از این هم ما ثابت کردیم که دین یا شریعت یا دستور العمل
خدا یا هرچه دیگر که ما نام نهیم آنرا ابداً و بهیچ وجه من الوجوه مانع ترقی اشرف مخلوقات
و مقتضیات زیست و زندگی او نیست بلکه محض برائے ترقی او ست و انسان
باید در هرچه لازم ملزوم زیست و زندگی او ست خواه دینی باشد خواه دنیوی
پیوسته ترقی کند - پس اگر ما گوئیم شرط زندگی انسان عبادت است و شرط
عبادت معرفت و شرط معرفت علم و علم حاصل نمی شود جز بمطالعه کتب و هر قدر
که کتاب بیشتر باشد معرفت هم زیاده تر میشود و داشتن کتب متعدده هم موقوف
است بدولت زیاد و تحصیل دولت زیاد هم لازم است اینهمه کیفیات اما ترقی

بیدانیم و ابداً شرع مانع اینها یا حصول اینها نیست - بلے ہر کجا کہ ما خلاف شرع
کنیم آنجا شرع مانع است ما را و بس - بعبارة اخری خیرات کردن عمل نیکی ہست ولی نه
ازمال دزدے خیرات کردن +

حالا مے آییم بر سر مطلب دیگرے - آیا ہنگامیکہ رسولان خدا آمدند کتب
آسمانے را آوردند محض براے این آمدند و براے این آن کتب را آوردند کہ خلق خدا
تمام روز و شب و در ہمہ حالات و براے ہر مقتضیئی از مقتضیات زندگی و زیست خود
عبادت کنند - و ہمچنین پیغمبر ما صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہم محض براے ہمین رسالت
ز مبعوث و قرآن ما ہم محض براے ہمین نازل شد - آیا در ارادۂ خدا نبود یا آیا نعوذ باللہ
خدا تعالے نمیدانست کہ در اندک زمانے ممالک بسیارے در قبضۂ مسلمانان مے
آیند و خلق بسیاری داخل این دین میشوند و لازم مے آید حکومت و انتظام و سیاست
و تمدنی - نہ بلکہ اگر پیروان ہر دینی و امت ہر پیغمبری منحصر بودند فقط بصد کس یا بہ صد
کس بیشک در میان آن صد کس ہم تمدن ضرور و سیاست لازم و ملزوم بود - و لکن بموجب
فرمان خداوندی کہ رہبانیت در اسلام نیست (یعنی ہمہ اشتباہ) بایستی متمدن
باشند یعنی گوشہ نشینی و ترک تجرید کنند بعبارة اخری یعنی در میان سائر خلق راہ
بروند و سعی و جہد نمایند براے حصول نانی کہ شکم آنہا را پر کند و جامہ کہ تن آنہا را آ...
دفع نماید و معلوم است کہ بمجرد یکہ مرد با زن جفت شد طفلی بہم میرسد و نگاہداری و حفظ
او ہم بر ذمہ پدر است و پدر البتہ قدرت آنرا ندارد کہ ہم براے تحصیل نان محنت
کند ہنگامیکہ شیئی خامی است و ہم براے نان محنت کند کہ شیئی مطبوخی شود - پس شرع
آن محنت اولین را براے مرد قرار داد و این حصہ محنت را براے زن +

اکثر اہل اسلام یعنی جہال آنہا از ہر سلسلہ و طبقہ کہ باشند چنین اعتقاد دارند
و مے پندارند کہ شرع چیز دیگر است و قانون چیز دیگر و لے نمیدانند کہ شرع ہمان قانون است
و قانون ہمان شرع - در لغت شرع بمعنی راہ راست است و راہ راستی کہ حق تعالی پیدا
کردہ است براے بندگان خود - و لفظ قانون را مے نویسند اصل آن رومی است

(یعنی علیحده زندگی نمودن تنها تنها)

وواقعاً چنین است لغت لاتین است (   ) که هم بمعنی مسطر است و هم بمعنی
ضوابط و احکام دینیه +

بهر طفلی معلوم است که اگرچه لفظ دو است معنی یک است و اگر معنی هم دو است
مراد و مقصود یک است مثل آدم و انسان که اگرچه معنی لفظی آنها دو باشد معنی حقیقی آنها
یک است و همان چیز مراد است - و کتابی هم در میان ما هست که قوانین نام دارد -
و مراد از قانون خطی است مستقیم که باید بندگان خدا در آن خط قدم زنند در امور دین
و دنیائے خود ولیکن جهال همیشه دشنام میگویند و لعنت میکنند بر قانون و میگویند
قانون ما شرع ما است - ولیکن مراد از قانون کسانے که امروز میگویند و صاحبان دانش
و بینش اند در واقع پیروی کردن است شرع را یکسان و بر یک وتیره یعنے آن زور یا چیز
دیگرے که خلق را مجبور سازد و مجبور دارد که همه از شاه گرفته تا کدام از آن راه راست
قدم بیرون نگذارند - آنرا میگویند قانون - اینک مثالے داده میشود که نادانان نیکو
فهم کنند - شریعت بمنزلۀ ریل است که بموجب اصول و ضوابط چندے کشیده شده است
از دوالی بجائی از هشتاد هزار فرسنگ و بخط مستقیم میرود - مردمان بسیارے در گاریها
نشسته اند بعضے در فرست کلاس یعنے درجۀ اول بعضے در سکنڈ کلاس یا درجه
ثانی و بعضے در درجات فروتر و همچنین بارهائے بسیارے و سامان بیحسابے از این
مسافران و سرنشینان در این گاڑیها میباشد بعضے مشتمل از جواهرات قیمتی و بعضے
از زر و سیم و بعضے دیگر از علف و کاه و هیمه و زغال چیزهائے بسیار کم قیمت - اینها
همه باید از جائے اول حمل و روان شوند و بجائے ثانی نازل کردند - حالا یک انجین
لازم است و اصل اصیل آن است که بزور خود اینهمه را جاری و ساری دارد در
این ریل تا برسد بمنزل مقصود و در آنجا آنها را نقل نماید - و لے این انجین هم
مشتمل است بر اعضا و اجزاء و اشیاء بسیاری که بموجب قانون و ضابطۀ چندی
ساخته و پرداخته و آماده شده اند که اگر یک عضو یا جزو یا شیئے ملزومه آن ناقص
باشد بلکه حرکت آن انجین و حمل و نقل این همه خلق و اشیاء غیر ممکن خواهد بود

هان باید دانست که همیشه ریل درمیان ما بوده وهمیشه این اشخاص واشیاء موجود واماده بوده اند که از جائے بجائے برونده ولی گاهی تا امروز انجین نبوده است ودر اهل اسلام کہ انہارا یکسان حرکت دهد وبمنزل مقصود رساند - ولیکن هنوز این همه چیزها کیفیات ناقص استند اگرچه انجین هم باشد وآن این است که شخصے کامل ضرور است که آن انجین را بحرکت آرد - اکنون این مطلب در اینجا باشد تا درمقام دیگرے بخوبی ومفصلا وواضح تر بیان شود +

دراینجا یک نکتۀ بسیار نازکی بنظر بنده است که قابل ملاحظه وتامل همه اهل اسلام است خصوصًا آنهاکه دعوے میکنند که صاحبان دانش میباشند - اگر تمام مسلمانان جهان راکه بطور تخمین بیست وپنج کرور میشوند در یک میدان وسیعی جمع کنند وهر که بخواهد بکمال دقت وتدقیق درمیان اینها گشته سیر وملاحظه نماید در وضع لباس واکل وشرب ونشست وبرخاست وگفتگو ومشارب وعقاید وخرافات وتوهمات آنها بطور بکمال وکما کان پس از آنجا بصحرائے دیگرے رود که نصارا میباشند واینها را نیز بکمال دقت ملاحظه کند مے بیند که از زمین تا باسمان فرق دارند هنگامیکه مسلمانان در زمین استند نصارا در آسمان میباشند - مثلاً مسلمان چین وماچین وتاتار وملایه وبرما وهند وافغانستان وقفقاز وشام وترکستان وایران ومصر وافریقا وزنگبار وغیره ودر بعضے ممالک مسلمانان چندین سرزمین خاص مثل بنگال واوڑیسه ودهلی وسنده ومدراس ودکن وغیرهم در رنگ لباس هزارها قسم بیا[ن] وتمام در رسوم مذهبیه وعقاید وپیروی مختلف علماء خود وپیران ومرشدان وتوهما[ت] جاهلانه لکها بار اختلاف دارند وصحبت وگفتگو واعمال وافعال اینها مرد وزن خرافات وتوهمات بمعنی استند وهمه بجهت بیعلمی وجهل است - (کسے گمان نکند که من خود را مستثنی میدارم نه چنین است من خود اهل ناس میباشم ونیز باید دانست که دراکثر غرض من است تمام خلق جهان سوائے نصارا مشر[ک] کنید) - درمیان نصارا بنظر نمی آید ومعلوم نمیشود که امروز بے علم یافت شود یعنے چنین نیست که قلماً از خواندن

دنوشتن بکلی بے بہرہ باشند۔ درمیان ماکسے کہ گلستان و بوستان و انوار السہیلی و بعضے دیگر ازین قبیل کتب فارسی یاد دارد را بخواند او را فاضل و کامل می گویند بلے جاہل مطلق و عاری صرف ہم نیست - پس تا این درجات را تمام مردم یورپ مرد و زن میدانند و میخوانند و مے نویسند - بنابراین بواسطۂ این اندازہ علم ہرگونہ نیک و بد ہم را نصارا تمیز میدہند و بہ کلی خیالات واہی و توہمات بعضے درمیان آنہا وجود ندارد دیگر آنکہ لباس و خوراک و وضع زیست و زندگی نصارا را غالبا یکسان است بر خلاف مسلمانان - گفتگوے نصارا غالبا در امور پولیٹیکیہ و در آن امورے است کہ از آن قوم را ترقی حاصل میشود و در ہر رشتہ و شعبۂ از ملازمات زیست و زندگی و بعضے نیز از دین و امور دینیہ - ولیکن مسلمانان (خصوصاً مسلمانان انہماک) انچہ میگویند و میکنند نہ محض بیفائدہ و بے حاصل اند بلکہ در انہا تنزل و نکبت و خرابی و تباہی قوم است در دین و دنیا - اگر از اسلام چیزے و نامے باقی است و آن ہم در امور دینیہ البتہ در ایران و ملک عرب و افغانستان و جاہائے دیگر است ہرچند کہ در آنہا تعصب و خصومت و جہالت زیادہ است ولیکن اقلاً اکثر مردم نماز میکنند و روزہ میگیرند و وعظ و نصیحت مے شنوند و بسیاری از اعمال کہ در ملک ہند میشوند در انجا نمی شود - (اگرچہ نسبت بایران بندہ را بطور تحقیق نمی توانم چیزے گفت پس از چہل سال کہ آن ملک را رہا کردہ ام ولیکن شنیدہ میشود کہ آنجا نیز ہمین اوضاع ہند موجود است بیش و کم و واقعاً و بے گفتگو باید چنین باشد چرا کہ کون در ترقی است) - در ملک ہند از اسلام فقط نامے باقی است - ہان البتہ از شعائر اسلام دو سہ چیز ماندہ است یکے نماز و عید است و دیگرے برات و شب برات و دیگرے محرم است و انہا ہمہ محض براے خوشی و انبساط و حظ نفس و استعمال مسکرات و منکرات خصوصاً محرم کہ مسلمانان دکن انرا عید میخوانند و در ہمہ داد از خوشی و انبساط و فسق و فجور مے دہند۔

لیکن آن فرقہ از آنہا کہ امروز صاحبان دانش و علم و تہذیب جدیدہ معرفتۂ

نعوذ باللہ پناہ بر خدا - مختصر این است که اینہا آنچہ دارند فقط بلباس است و خورش
که نقل کرده اند از نصارا و کمالی که در وجود اینہا است فقط آن است که طریقهٔ حصول
زر را بخوبی میدانند و اگر ابتداء اینها ان شب محتاج بوده اند عاقبت مالک لکھا زر میشوند
خصوصاً که اگر دست آنہا بکار و عہدہ بند شود و خصوصاً در ریاستی که مانند حیدر آباد
دکن باشد - از این تحقیقات بنده بسیارے را بچشم خود ملاحظه کردم در این
ریاست یعنے لکھاسے دیگر ہم ملاحظہ نمودند - لیکن این اشخاص عاقبت الامر
بعضے بکمال بیعزتی نتائج اعمال خود را بگور بردند و بعضے بمکافات اعمال خود
با کمال بیعزتی از ریاست اخراج شدند - الغرض اگر کسے بخواهد که هیچ کس یا ده کس
از اینگونه اصناف عالی شان از اہل اسلام را خواه در ملک ترکی باشد خواه در ملک
ایران و خواه در هند و جاهاے دیگر ببیند که اینها یک صورت جدیدی و آئین
خاصے را وجود دهند که ریاست اسلام را ضابطه ماند امکان ندارد و اینها ابدا
استعداد و قابلیت این اندارند - و این حال از ابتدائے اسلام چنین بود و تا قیامت
چنین خواهد بود - همیشه سلاطین با خود مختار بوده اند و همیشه اراکین و ہنائے
دولت آنہا از این قبیل مردم بوده اند +

اگرچه مطالب زیاده از حد طاقت بشرے است که قلم و کاغذ و سیاہی کافی
نمے شود و لے بنده در این تمهید یک فقرهٔ دیگرے نویسم - ان فقره این
است بهترین کتبی که بالفعل در میان ما موجود است برائے راهنمائی و ہدایت
سلاطین و مدبران ممالک کتاب کلیله و دمنه است یعنے انوار السهیلی که از قدیم
الایام بوده و آنرا حکماے هند تصنیف نموده بوده اند و سلاطین هند بے
نہایت آنرا احترام میکرده اند و در خزانه هائے خود مانند گوهری گران بہا
حفاظت مینموده اند و انوشیروان عادل بہزار دقت و کلفت بدست آورده
حکم نموده بوده است بترجمهٔ آن در زبان دری و پس از آن بفرمان دیگر
سلاطین عرب و عجم نیز بمختلف لغات ترجمه شده است - بیشک رائے بنده این

کہ شاہزادگان و امیرزادگان ہمچنان کہ پسران آحاد ناس اہل اسلام را لازم و متحتم است کہ این کتاب را بخوانند و مطالعہ کنند و ہمیشہ با خود دارند چرا کہ بے نہایت خود و حکیمانہ نوشتہ شدہ است و در آداب ملوک و تدبیر ملک و تمدن و سیاست نظیر ندارد۔ و لے ازین کتاب بخوبی معلوم میشود کہ تا کجا عموم اہل عالم و خصوصاً مردم مشرق زمین کمال داشتہ اند در علم تمدن و سیاست و تا کجا بودہ است پایۂ دانش و فہم و درایت آنہا و چگونہ بودہ است وضع تمدن و ملک رانی۔ و نیز اگر ما این کتاب را میزانے قرار دہیم معلوم خواہد شد کہ باوجود کمال نقص در اصول آن اگر بر آن عمل میشدہ احتمال کلی میرود کہ بر آن عمل میکردہ اند چہ افتراق کلی باید باشد در وضع تمدن از منہ قدیمہ با وضع تمدن این زمان کہ بکلی این اصول ہم بر طاق نسیان نہادہ شدہ اند۔ اگر کسے بخواہد معلوم کند کہ این کتاب را کہ نوشتہ و سبب تصنیف آن چہ بودہ و تا کجا احترام از آن میکردہ اند سلاطین ہند و عرب و عجم و ترک وغیرہ و چگونگی تصنیف و بادشاہانی کہ ابتدا سبب تصنیف این کتاب شدہ اند و مقدمات و تمہیدات آن را در ابتدای این کتاب ملاحظہ نماید زیرا کہ بسیار طولانی است و نقل آن ممکن نیست۔ مختصر و لب آن کہ غرض بندہ است این است کہ سے نویسم نقل از ہمان کتاب +

" و ہر آئینہ بادشاہان تاجدار و سرافرازان کامگار را باید کہ بحکم وشاورہم فی الامر بعد مشاورت بزرگان خوردہ و آن در مصالح ملک مدخل نمایند و تمام نظام اعمال و احکام خود را بتدابیر وزیران کامل و مشیران عاقل باز بندند تا بفحواے ما تشاور من قوم الا ھدا ھم اللہ الی رشد امورھم ہر چہ از ایشان صادر گردد بصلاح مقرون باشد و امنیت عالم و جمعیت حال بنی آدم را متضمن "۔ این امر را ہر ملتی ہم در میان نامیدہ اند و تا امروز دانستہ و بندہ این را بمنزلۂ انجمن قرار دادہ ام و سلے مفصلاً تحقیق آن را نمودہ ام۔ پس از آن در صفحۂ دیگر سے نویسد " بادشاہ فرمود کہ آن کار سازاو

را که بسبب شناخت آن روے اشیاء باعتدال صورت بند دازکجا معلوم توان
کرد ۔ وزیر گفت تعیین کنندهٔ آن شخص کامل مکمل است مؤید من عند الله که فرستادهٔ
حضرت عزت است بخلق و حکما او را ناموس اکبر خوانند و علماء دین او را رسول و نبی
گویند و هر آینه او امر و نواهی او متعلق بمصالح معاش و معاد آدمیان خواهد بود ۔
و چون آن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که واضع قوانین شریعت است عزمت
دار الملک آخرت فرماید و جهت انتظام قواعد دین متین وے از سیاسی ضابطه
چاره نخواهد بود چه بیشتر خلایق از مصالح خود غافلاند و متابعت طبع و نفس بر ایشان
غالب پس بالضروره در میان ایشان وجود حاکمی قاهر لازم باشد که قواعد امر و نهی
پیغمبر را که عبارت از شریعت اوست محافظت نموده قانون سیاست مرعی
دارد ،، ،، ،، ،، ،، ،، ۔ همایون فال فرمود که حال این
حاکم قاهر به چه نوع میباید و صفت او در ضبط امور ملکرانی چگونه می‌شاید ۔ خجسته رای
گفت این حاکم باید که دانا بود بقواعد سیاست و دقایق عدالت که اگر نه چنین باشد
ملک در صدد زوال است و دولت بر شرف انتقال ۔ دیگر باید تربیت ارکان دولت
شناسد و داند که کدام طائفه را تقویت باید کرد و با ایشان مجالست ورزید و
کدام گروه را مغلوب باید ساخت و از مخالطت ایشان اجتناب باید نمود ،،
،، ،، ،، نظم مکن گوش بر قول صاحب غرض که در سینه از کینه
دارد مرض هم بر زند در دمی عالمی پریشان کند عالمی در دمی ،، ۔ اما
چون بادشاه بیدار دل و هوشمند بغور مهمات رسد و بنفس خود تفتیش کلیات و جزئیات
نموده فروغ راستی را از تیرگی دروغ امتیاز کند هم در دنیا اساس سلطنت او
از خلل ایمن باشد و هم در آخرت بدولت نجات و رفعت درجات رسد ،،
،، ،، ،، ،، ،، ،، ،، و هر بادشاه آگاه که مدار کار خود
بر حکمت نهاده مواعظ حکما را دستور العمل سازد هم مملکتش آبادان باشد و هم
رعیتش خوشدل و شادمان ،، ۔ این همه باید بالفاظ بیفایده و جهل محض

میباشند - ما سؤال میکنیم که اگر بیچارهٔ زبان بگشاید و بدولتخواهی پادشاهی بگوید خداوند
این چنین باید و آن چنان نباید و پادشاه گوید ترا چه بآن داشته که دخل در معقولات نمائی
گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش — این بوالفضول را از اینجا ببرید و گردن زنید
یا طناب اندازید یا از شهر بدر کنید چه باید کرد؟ - ما خود مکرر این واقعات را بچشم
دیده‌ایم - پس این پادشاه باید یا خود پیغمبر باشد یا نائب و وصی پیغمبر و خلیفهٔ
پیغمبر و الهام مؤید من عند الله باشد - خود باید خالی از عیب و نقص معصوم باشد -
و متابعت طبع و نفس بر خودش غالب نباشد - از شریعت آن پیغمبر کما کان باخبر باشد
از قواعد سیاست و دقایق عدالت کما حقه واقف باشد - و از تربیت کردن ارکان
دولت بخوبی آگهی داشته باشد - و هر فردی از افراد خلق و رعایای خود را بمجرد دیدن
بشناسد و از طبیعت هر فردی فوراً با اطلاع گردد - و خود بنفسه و بذاته در تمام امور
کلیه و جزئیه ملک و افراد رعیت رسیدگی کند - و از همه بالاتر از پولتیک این زمان
و قانون فیمابین دول و اقوام فرنگ و غیره نیز کما کان با اطلاع باشد - اگر کسی در کتب
تواریخ اسلام ملاحظه نماید و از میان حکام عرب یعنی بنی امیه و بنی عباس و سلاطین ترک
و مغول که در ترکستان و ایران و افغانستان و مملکت عثمانی و بخارا و یمن و آسیین و زنگبار
و جاهای دیگر فرمانروائی کرده بوده‌اند، اکنون میکند بخواهد یک کس را انتخاب کند
که متصف باین صفات ده یک، پنجاه یک، و صد یک این صفات بوده باشد غیر
ممکن است - اگر بنده بخواهم ممکن است که در یک روز شرح حال اقلا صد کس از سلاطین
بسیار عالی‌شان اسلام را بطور اختصار بنویسم مانند هارون الرشید و سلطان محمود
و سلطان سنجر و اتابک سعد بن زنگی و قزل ارسلان و اولاد چنگیز خان و اولاد تیمور
وغیره وغیره و بر تمام اهل اسلام ظاهر سازم که هیچ یک از آنها متصف بوجود یک این
صفات هم نبوده - بلکه چون آفتاب روشن است که از آغاز جهان در میان هیچ قومی
چنین سلطانی نبوده - انوشیروان هم باین صفات متصف نبود - پس علاج
چیست؟ - این علاج را هیچکس ندانسته و ننوشته - و دلیلی قوی‌تر از این نمی‌شود

که بوذرجمهر هم گفت   اگر شه روز را گوید شب است این   بباید گفت اینک ماه و پروین
خلاف رای سلطان رای جستن   بخون خویش باشد دست شستن - در بین
این پنجاه سال گذشته چندین وزیر را در ایران کشتند و معزول کردند با کمال خواری و همچنین
در ترکی و جاهائی دیگر - انصاف میخواهم از دیگران که آیا اینها بازیچه اطفال بوده است
یا سلطنت و ملکرانی - و نیز سوال میکنم که امپراطور جرمنی و امپراطور روس و رئیس جمهوری
فرانس و رئیس جمهوری امریکا و ملکه انگلستان و دیگران در این روز چنین استند متصف
باین صفات اند و این کارها را میکنند و چاکران خود را خود تربیت میکنند - نه هر کسی کار
خود را خود میکند و کار همه را قانون میکند - و باید بخاطر داشت که در بین این دو ماه
بلکه یک ماه گذشته دو وزیر عظیم الشان از ممالک یورپ از جهان رفتند و درجه احترام
آنها را همه اهل اسلام عالم مشاهده نمودند - پس از امکان خارج است که فرزند آدم بهر درجه
و مقامی که باشد متابعت نفس و هوای خود را بکند اگر بکلی آزاد باشد و مراد از آزادی این
این است که خود مختار باشد و از هیچ کس و هیچ چیز خوف نداشته باشد - و خوف هم بر چند قسم
است -

اول - ولی بندرت خوف خداست -
ثانی - خوف علماست -
ثالث - خوف حکام است
رابع - خوف از زبان خلق است -

و هر یک از اصناف خلق نیز بنوبت و بموجب مقتضیات حالت خود از دیگری
یا دیگران خائف اند - مثلاً علمای ما هم غالباً از زبان خلق خائف اند مبادا که بگویند -
چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی - و لیکن بادشاهان ما غالباً بلکه عموماً از هیچکس
خائف نیستند و در اعمال و افعال خود جوابده احدی نمی باشند زیرا که می پندارند
که یا خدا استند یا ظل خدا و لهذا جوابده احدی نمیباشند در روی زمین - یک
نکته دیگر در اینجا است که همیشه خرابی جهان و هر قوم و ملت خصوصاً مسلمانان از آن

بوده - چون همیشه رسم الناس علی دین ملوکهم در عالم جاری وساری بوده و غالباً سلاطین
بے لگام و خودسر و خودمختار بوده اند و پیرو هوای نفس خود امنا و اراکین دولت آنها
نیز چنین بوده اند بفطرةً و طبعاً همیشه سلاطین جهان از سه صفت یکے را یا دو را یا هر سه
را شعار شیوهٔ خود داشته اند —

(۱) یا متشرع و پرهیزکار و دیندار و نمازی بوده اند والبته بمقتضائے این
صفت پیش و کم متعصب هم بوده اند که با دیگر مذاهب و پیروان دیگر مذاهب و
عقاید دشمن بوده اند و ان حصص از رعایائے آنها که پیروان مذاهب و عقائد
دیگر بوده اند پیوسته در شکنجهٔ عذاب بوده اند و آنهارا کشته اند و مال انهارا غارت
کرده اند و زنان و دختران آنهارا اسیر و آلوده دامن و تبه روزگار نموده و
کنیزگان خود ساخته بوده اند —

(۲) یا بالکل ضعیف الدماغ و ابله مزاج و ساده لوح و کم حوصله و متلون
الطبیعت و سریع الاعتقاد بوده اند که بزودے گوش بسخن اہل غرض و
خوشامدگویان و نمامان و سخن چینان دهند و اقوال آنهارا باور کنند و
بفریب و مکر آنها از جادهٔ اعتدال و خردمندی و دوراندیشی خارج شوند
و آنهارا اخلاص کیشان و دولتخواهان خود دانند و بنتیجهٔ اینها هم خود را زیان
رسانند هم ملک و مال و خزینه و رعایا و دولتخواهان حقیقی خود را —

(۳) یا آنکه کلی لاابالی و آواره طبیعت و لوند مزاج و یار اوباش و هم
صحبت رندان و کمینگان بوده و روز و شب را در لهو و لعب و مستی و عیش و
نشاط و اتلاف زر و تباهی ملک و رعیت خود گذرانید بوده اند —

(۴) یا آنکه دو ازین سه صفت یا هر سه صفت را باهم جمع داشته
اند (سوائے دین داری و پرهیزگاری) و بهر حال این حالات در وجود
امنائے دولت و اراکین سلطنت و عموم رعایائے آنها نیز اثر داشته
و عاقبت کار و خاتمهٔ امور آنها بانجا رسیده است که امروز ما همه بچشم

شنیدیم که دولت و دبدبه و شان و شوکت اسلام بکلی معدوم است و نامی هم از آن باقی نیست — ولی افسوس است که تا همین دم که قلم در دست بنده است در همه جاهای عالم اهل اسلام بر همان جادهٔ قدیم قدم میزنند و این چند ریاستی که از اسلام باقی مانده اند ضعیف و نحیف و بیجان بر همان وتیره حرکت میکنند که گذشتگان آنها حرکت میکردند هیچ شبهه نباید که امروز بسیاری از اعمال قبیحهٔ ناپسندیدهٔ اقوام دیگر را نیز اخذ کرده اند — و کمال افسوس درین است که آنچه ما میدانیم که خردمندان و عقلای جهان را از استماع آنها مغز بجوش می آید و در آب شرم و غیرت غرق میشوند و جهال ما را با آن امور افتخار و سرافرازی و مباهات است اگر کسی بجهت تنبیه و یادآوری ذکری از آنها بنماید آن بیچاره را ملعون و مردود و بدخواه و دشمن دین و آئین و دولت و ملت و طاعن میدانند و اگر او را نکشند یا قدرت بکشتن او نداشته باشند یا دشنام میگویند یا مضروب میسازند یا از شهر و بلد و وطن اخراج میکنند و همیشه دربدر و گرسنه و تشنه میباشد و جهال ما را پسند نمی آید دوستان مخلص و دولتخواهان با ارادت و همدردان شفیق و شفیقان بغرض و هم مذهبان خودشان این کیفیات را بیان کنند یا بنویسند اگرچه که دشمنان دین و دولت و ملت آنها پیوسته با کلمات سخت و الفاظ تلخ و ترش و مطعونانه و ملامتانه و شماتتانه و امثال آنها در اخبارها و کتابها و رسالهای خود می نویسند

رباعی

این رنج من از چیست چه میدانی تو — دیوانگی مرا جنون خوانی تو
[illegible] — من گریه کنم از آن که خندانی تو

غرض آن است که هیچ سلطنتی بی اصول نیک امکان وجود ندارد همچنان که هیچ عمارتی بی بنیان سخت و مستحکم امکان وجود ندارد و استقامت

ودوام از آن امید نباید داشت + این اصول همیشه در اسلام بوده و از همان ابتدائی اسلام احدے بر آن عمل نکرده وهمیشه اساس دولت اسلام متزلزل ومتخلخل بوده - سیزده صد سال گذشته که دولت اهل اسلام بر همین مذهب بے اصول جاری است ولیکن انچه حالت ترقی مسلمانان بود در ازمنهٔ سابقه مارا بر آن بحث نیست بحثی که هست فقط دران است که از زمانے که رو بتنزل نهاده اند پیوسته وبکمال سرعت فروتر رفته اند تا امروز وچنین بنماید که از زمانے که اقوام نصارا از خواب غفلت بیدار شده اند وبراے سلطنت هاے خود اصول قرار داده اند پیوسته خواب غفلت مسلمانان سنگین تر شده وهرچه آنها بسرعت رو بترقی دارند اینها بسرعت رو بتنزل اند تا بجائی رسیده امروز در همهٔ جهان دو سلطنت از اسلام باقی مانده یکے ترکی ودیگری ایران وبکمال یقین میگویم که تا پنجاه سال دیگر این دو دولت نخواهند ماند اگر حال بر اینمنوال بماند - آن وقت مسلمانان عالم از یهود و مجوس بدحالت تر خواهند شد - حالا با عقلائے خود گفتگو مے کنیم و سوال مینمائیم -

اول - آیا شما ها اراده دارید که بموجب قانون کلیه طبیعت در جهان اقامت کنید یا نه ؟ - یعنے اگرچه از کل شئے هالک الا وجهه گزیری نیست مگر تا زمانے که انسان در جهان اقامت دارد حتی چند ساعت قبل از آنکه اجل او در رسد خوراک میخواهد پوشاک میخواهد جاے آسایش میخواهد محتاج بسیار چیزهائے دیگر است - واگرچه رزق هر فرد بشر در آسمان موجود است رزاق بهرحال میرساند مع ذلک هر فرد بشر مجبور است که در حصول رزق خود سعی کند وهرچند که خدایتعالے ضامن روزی است جمعی را لازم افتاده که براے روزی دیگران کوشش نمایند - وهرچند که هرکسے را نصیب وقسمت او دنبال است وبطور فرض محال که پسر بنده باید قتل نفسی کند وبقصاص آن او را بدار کشند مع ذلک بر بنده فرض و واجب است که او را تربیت ونگاهداری

کنم و باز دارم از آنچه که موجب هلاک و اضرار او باشد — و اگر ... ... حیثیت
... حالت عابد شب زنده دار و فاسق شرابخوار در آخرت چیست ... ...
خلق را مکلف ساخته اند بعبادت و تقوا و در هر راهی که براو یقین باشد که راه
راست و صراط مستقیم و حق است بالضروره باید در آن راه قدم زند — و
بالجمله اگر مسلمانان بدانند و رای آنها براین باشد که بیشک این ملک ملک
آنهاست و پس از آنها ملک اولاد آنهاست و باید باشد و آنها نیز باید خوش
و آسوده حال باشند و آنها نیز باید مسلمان باشند و آنها نیز باید ذلیل قوم
دیگر نباشند و بدانند که خدا تعالی بعضی حقوق خاصه بخشیده است
آنها را که بالضروره باید آن حقوق حاصل باشند هم آنها را و هم اولاد و
احفاد و آیندگان آنها را پس بر آنها فرض و واجب است که اساس سلطنت
و حکومت خود را استوار سازند و این خیالات را هیچکس نمی تواند که بجز صاحب
غیرت و حمیت و خردمند و از جهان باخبر و کسی که حمیت دین و ملت و دولت
خود را داشته باشد و عزت قومی خود را لحاظ کند —

ثانی — آیا شما هم هیچ اراده ندارید که در جهان زیست کنید
بموجب قانون کلیهٔ طبیعت ؟ — در صورت ثانی ابداً و بهیچوجه ما را بحثی نیست
و مقام گفتگو باقی نیست — در صورت اول یعنی که مسلمانان را اراده است و اراده
داشته باشند که در جهان زندگی نمایند در زمان آینده و در مقابل نصارا
... بدون اصول درست مستحکم حکمرانی اهل اسلام امکان ندارد و باید
وضع تمدن را تغییر بدهند یعنی بکمال سختی و استواری و ثبات قدم پیروی شرع
محمدی را نمایند و بدانند که شرع محمدی مایهٔ تنزل خلق الله نیست بلکه مایهٔ ترقی
است در هر رشته و شعبهٔ زندگی و آنچه فرموده اند مباینت در اسلام نیست
هر ... حلال و مباح خداست — زر و سیم و زینت و زنان خوبصورت
باغ و گل و ریاحین و اسپ و کالسکه و نوکر و چاکر و خواهر و بستر خوب و

مکان مرغوب وکمال آسایش وراحت وخوشی ومختصر دنیا وهرچه در آن است مختص برای وجود انسان واشرف مخلوقات خلق شده اند واز برای استعمال هریک از آنها شرع خداجدی قرار داده است بموجب این شعر

"این حکم شرع آب خوردن خطاست وگر خون بفتوی بریزی رواست"

حالا ما میخواهیم به بینیم که اصول تمدن وسلطنت که در زبان مردم فرنگ آنرا کانستی تیوشن میخوانند وما مسلمانان انرا شریعت میخوانیم چگونه است +

کانستی تیوشن اسلام

کانستی تیوشن لفظی است که اصل آن لاتین است ودر این زمان در لغت فرانسوی وانگریزی وبعضی دیگر السنهٔ یورپ نیز همین لفظ در استعمال آمده واین لفظ در مقامات وبرای معانی مختلفه استعمال میشود ولی در همه جا مفهوم ومراد از آن یک ویکسان است - این لفظ را در عربی وفارسی وهندی لفظی در مقابل وباین مفهوم یافت نمی شود مگر متعدد الفاظ را میتوان بنا چار بجای آن نشانید وهنوز با فیسان کامل محتوی بر همه معانی باز نخواهد افتاد. این لفظ در بنای جسم انسانی اسطقس یا اسطقسات مجموع را گویند. ولی ذلک با این لفظ برابری نمیکند وباین وسعت نیستند اسطقسات چراکه انچه بظاهر جسم انسانی من حیث المجموع از آنها وبا آنها موجود وبرپا است کانستی تیوشن میباشد مثل قوی واستخوان - وخون وعروق - وامعا - ودل - وجگر وشش وزهره واعصاب ومغز وشرائین وصدها چیز دیگر - پس هرگاه گویند فلان شخص را کانستی تیوشن وجود نیک است یعنی آن این است که وجودش من حیث المجموع درست وصحیح است - در عمارت غالبا بلکه عموما ما اساس یا اصل اصیل وسبب دوام وقوام عمارت میدانیم ولیکن این لفظ نه تنها منحصر است

به بنیان بلکه بآن اعضا و اجزای که من حیث المجموع آن عمارت عمارت است — مثلاً در هر عمارتی آنچه لازم و ملزوم وجود آن عمارت باشد که سزاوار و شایستهٔ اقامت در آن شود و بدون آن چیزها وجود آن غیر ممکن است و اقامت را شایسته نیست بنیان است — دیوار و ستون و سقف و اتاق و مطبخ و بیت الخلا و در و دریچه و چاه و بعضی دیگر از این قبیل لازمات میباشند و البته اینها نیز ساخته و پرداخته میشوند از اجزا و مصالحی چند مثل سنگ و آجر و خشت و آهک و چوب و میخ وغیره — این مرتبهٔ اول و در لزومیت الزم است — پس از این مرتبه ما یحتاج و اثاث البیت است مثل کوچ و کرسی و بستر و دیگ و دیگچه و ظروف و چراغ و امثال اینها — اینها همه ضروریات و لازم ملزوم زندگی میباشند که بدون اینها زیست آدمی غیر ممکن است — ولی بهمین ترتیب که آنهاکه در مرتبهٔ اولی واقع اند ضرورت و لزوم آنها بیشتر لازم میباشند بنسبت اینها که در مرتبهٔ ثانی واقع شده اند مع ذلک هر یک لازم اند یکدیگر را — ولیکن بعضی چیزها میباشند که وجود و عدم آنها یکسان اند و ابداً دخلی به بود و باش انسان ندارند [illegible]

پس بهمین نحو کانستی تیوشن آن اصول و ضوابط ابتدائیهٔ تمدن و سلطنت را گویند که در میان اهل اسلام تا امروز نبوده و لفظی هم برای آن ها بالاجتماع وضع نشده هر چند انتظام — بند و بست — نظم و نسق — گیر و دار — سیاست مدن — زدکان — آئین — رتق و فتق — و بسیار الفاظ دیگر از این قبیل میباشند ولی همه بالانفراد ناکامل اند و هر یک از اینها یک عضو و جزو کانستی تیوشن میباشند و مع ذلک هنوز چنانچه باید و شاید لفظ کانستی تیوشن تمام و محتوی نیست بر تمام آنچه ضرورت و در کار است — پس بنده مناسب میدانم که در این مقام همچنانکه در هر مقامی در مقابل این لفظ "اصول" استعمال شود خصوصاً در این مقام یعنی در تمدن و همیشه گفته شود "اصول تمدن" یا "اصول سلطنت" و بالجمله ما باید بگوییم که آنچه در قرآن مجید و فرقان حمید از احکام الله [illegible] باشند تماماً یا اکثر اصول در این تمدن اهل اسلام هستند و آنچه سنت هستند خارج از اصول اند یعنی اصول آن امور را گویند

که اگر یک جزو از آن خلل یابد تمام امور دیگر مختل مے مانند - و آن چیزها و امورے
که حکمت بالغهٔ ربانی براے نظام عالم و انتظام فیما بین اولاد حضرت آدم صورت وجود
داده و مقرر فرموده که بعضے از قبیل آنها میباشند که در مرتبهٔ اول اند و بعضے از
آنها میباشند که در مرتبهٔ ثانی اند مثل اینکه بعضے چیز ها را اهل شرع اصول دین گویند
و بعضے را فروع دین و لے همه با یکدیگر شامل اند و همه داخل شریعت اند و شریعت بمنزله
ریلوے و انجین است که اگر یک چیز یا جزو از آن ناقص باشد بکلی از جریان باز
مے ماند *

اگر بخوبی ملاحظه شود در امور جهان در هر امرے از امور و هر چیزے درکار
بالضروره کانسٹی ٹیوشن یا اصولی درکار است و بدون آن اصول وجود آن امر
یا چیز غیر ممکن است * مثل اینکه ابر و باد و مه و خورشید فلک درکار اند همه بموجب
یک اصولے خاص - تمام ممکنات خواه انسان باشد خواه حیوان - خواه نبات
و خواه جماد همه بر وفق اصولی بر پا میباشند و وجود دارند - و هرچند که آن اصول
کاملتر و درست تر باشند قوام و دوام آن امور یا اشیا نیز بیشتر باشد - مثلاً بنی آدم
بحسب اصالت اولے که عناصر باشند همه یکسان اند و لیکن چون صورت وجود
یافتند و مشتمل شدند از اعضا و اجزاے مختلفه اول بحسب سرشت و طبیعت و
پیدایش اختلاف بسیار دارند و بعد بحسب بعضے سوانح و حوادث عارضیه - چنانچه
سرزمین پیدایش و آب و هواے سرزمین و وضع زندگی و اکل و شرب و پوشاک
و تربیت و محنت و ورزش و راحت و بسیار چیزهاے دیگر اختلاف بسیارے را
موجب میشوند در کانسٹی ٹیوشن و اصول صحت و تندرستی - پس بعضے ضعیف
القوا تر انداز بعضے و بعضے قوی تر شده از دیگران و لیکن اگر کما کان بر یک اصول
باشند همه یکسان میمانند اگرچه این کما کان ممکن نیست - و لے تا یک اندازه
[illegible] ممکن [illegible] است - مثلاً درختی را بار تلخ است بالطبع و در هر جا که باشد و این
[illegible] اگر این درخت را از ملکی بملکی [illegible]

و در همان اعتدال هوا پرورش دهند سبز میشود و نشو میکند - همچنین اگر غلامی حبشی را بخواهند سپید شود امکان ندارد مگر بیشک تربیت یافته در علم و دانش و هنر و کمال کسب میکند یا صاحب صفات و خصال دیگر میشود - پس بهر حال هر چند زیاده ملاحظه کاسنتی تیوشن شود و اعضا و اجزاء آن قوی تر و سخت تر باشد قوام و دوام آن کار یا آن امر یا چیز زیاده خواهد بود *

ما ملاحظه میکنیم که اگر دو خانه را پهلوی یکدیگر بسازند و هر دو در وضع ساخت و صراحی و اعضا و اجزائی که لازم و ملزوم آنهاست بظاهر یکسان باشند محتمل که باز افتراق کلی بهم میرسانند و در قوام و دوام هم افتراق کلی دارند - مثلاً در هر بنیان است و دیوار است و سقف و هر دو از گل ساخته شده اند و چوب - مع ذلک یکی را بنیان سخت تر و استوار تر است و زمین آنرا بیشتر کنده اند و دیوار آن را عریض تر نموده اند و خاک آن سخت تر است و احتمال دیگر چیزها نیز در آن میرود که در دیگری نیست - پس آنکه استوار تر است و اعضا و اجزای آن مضبوط تر است شاید پنجاه سال دوام دارد و آن دیگری ده سال - حالا باید دانست که این مکانات اقلاً بر پنج قسم اند *

اول - آنکه بنا شده اند از چهار چوب و بعضی از شاخهای درختان یا علف خشک *

دوم - آنکه بنا شده اند از گل خالص *

سوم - آنکه بنا شده اند از خشت خام *

چهارم - آنکه بنا شده اند از آجر *

پنجم - آنکه بنا شده اند از سنگ سخت *

معلوم است که دوام و قوام و استواری هر یک ازینها تا چه اندازه است اولین اینها بسا باشد که بباد*ی* یا بارشی یا برقی یا انگر آتشی در یک دم نیست و نابود گردد و همچنین اینها محتمل که تا پنجهزار سال دوام داشته باشد - چنانچه بعضی

از این عمارات صنعت ہم در اکثر جاہائے عالم دیدہ میشوند امروز کہ پنجہزار سال
بیشتر بنا شدہ اند و اگر آنہا را بدست خراب نمی کردند یا بمرور ایام و طوفانہائے
سخت و زلزلہائے سخت و عدم توجہ و مواظبت تباہ نمی شدند تا امروز بالکل
بحال خود باقی مے بودند و البتہ بعضی ہم ہنوز بحال خود برپا شدند۔ بہ ہمین منوال
است حالت ملک و سلطنت ہر قوم در جہان و بہ ہمین نہج است تمام امور زیست
و زندگی ہر قوم و ہر فردی از افراد خلق عالم۔ ہر خانہ کہ در آن عیال باشند مشتمل
از پدری و مادری و چند اولادی اگر اصول و ضوابط آن خانہ درست و مستحکم استند
وجود آن خانہ را دوام و بقائی خواہد بود و الّا فلا۔ پدران را بموجب قانون کلیہ
کہ مقنن آن قانون خلاق زمین و آسمان و حکیم علی الاطلاق بودہ حکومتے
و حقوق خاصی است در آن خانہ و بہ آن عیال۔ پس از آن ہر یک از آن زن و
فرزندان را نسبت بآن مرد و نیز نسبت بیکدیگر حقوق خاصی است و ہر یک را
درجہ و مقامے و فرضی از فرائض و تکلیفی از تکالیف مربوطۂ آن خانہ و آن
عیال مقرر و معین است و این ہمہ حکومت و حقوق و درجات و فرائض و تکالیف را
حدّے متیقّن نمودہ اند۔ پس چون این حکومتہا و حقوق و درجات و غیرہ بروفق
ضابطۂ مستحکمی کہ قرار دادہ شدہ کہ برائے ہر یک معین گشتہ جاری باشند گاہے
در نظام امور آن خانہ خللی واقع نخواہد شد و احدے را بر دیگرے زیادتی و تعدّی
نیست و احدی را از دیگری شکوہ و شکایت نخواہد بود ✤
عند ما علی اعلی کہ مالک الملک است لا شریک لہٗ و حکیم علی الاطلاق و مقنن
قانون کن فکان است برائے نظام این جہان و بمقتضائے مختلف ازمنہ و حالات
این جہان و مخلوق خود مکرر کانستی تیوشن ہا فرستاد و بواسطۂ رسولان خود و آخر
ہمہ ہنگامیکہ جہان و خلق جہان در زمان تکمیل یافتند کانستی تیوشن اعظم و اکمل
خود را بواسطۂ ختم المرسلین فرستاد برائے تکمیل انتظام جہان۔ اگر بخوبی غور نمائیم
می بینیم کہ ہیچ کانستی تیوشنی و ضابطۂ بتکمیل قرآن نیست و نخواہد بود کہ ہیچ چیزی

در آن واگذار شده - اگر مسلمانان ابتدا بموجب این کانستی تیوشن عمل نموده بودند امروز ممالک تمام جهان بودند و بدون هیچ فساد و خون ریزشی و بدون هر گونه اختلافی - ولیکن از همان ابتدا یعنی پس از خلفا قرآن را بر کنار گذاشتند واز همان روز شروع بتنزل کردند و کار آنها باینجا رسیده است که امروز ما مے بینیم و معلوم نیست که حالت اهل اسلام در ازمنه مستقبل چگونه باشد - در این زمان در میان هر قومی از اقوام نصارا یک قسمی کانستی تیوشن بیباشد برای نظام ملک و محض بواسطۀ این کانستی تیوشن است که نصارا باین پایه و درجه رسیده اند در هر امری از امور که با همه بچشم مے بینیم - واگر در میان آنها نیز بعضے قوی تر از بعضے باشند آن اختلاف هم بحسب قوت و ضعف کانستی تیوشن آنها ست بیشک روس و فرانس و جرمنی و انگلنڈ و امریکا و آستریا و ایتالیا از دیگران بے نهایت قوی ترند - واز سائر خلق اشیا و افریقا جاپان نیز امروز یکے از دول قویۀ مغربیه محسوب است اگرچه عیسوی نیست ولی این قوت را حاصل نکرده است جز بواسطۀ ایجاد کانستی تیوشن +

حالت اهل اسلام را در هر امری از امور اگر ما مطابق کنیم با حالت نصارا در همان امور بیشک از تحدید و تخمین و مطابقت خارج است و امکان ندارد تطابق اینها با یکدیگر و هر تخمینی هم که کسی نماید خلاف واقع خواهد بود و تمام بیدانشان ما حمل بر اغراق میکنند - ولیکن از میان بیست و پنج یا سی کرور مسلمانی که بر روی زمین مے باشند آن معدودی از آنها که بحمل از هر ملکی یک مرد باشد که دعوے آن دارند که در علم و دانش و هنر و تدابیر ملکیه و سیاسیه و امور پولتیکیه دست کامل دارند و از جهان و ممالک مختلفه و اقوام خارجه و تواریخ قدیم و جدید عالم و بسیار امور دیگر آگاه و با اطلاع مے باشند و نیز هر روزه بر روزنامجات عالم نظر دارند و نیز دعوی ریفارمری یعنے اصلاح اندیشی و همدردی قومے و حمیت دینی و ملتی میکنند شاید بطور واقع بدانند که هر تخمینی بنده بکنم اغراق نباشد بلکه از نقطۀ حقیقت

بسیار بعید نیست - بنده خود تخمین و تحدیدی برای هیچ امری از امور نصارا نمی کنم و وا میگذارم بهمین بزرگان سابق الذکر که تخمینی فرمایند - درین وقت کتاب بسیار جدیدی در دست بنده نیست از بن سنوات اخیر که بعضی از ممالک مسلمانان را با بعضی از ممالک نصارا در بعضی از امور مطابق نمایم - هر چند که روزنامجات بسیاری نزد بنده موجود اند ولے حالات مختلفهٔ ممالک اسلام و نصارا را بطور کمال درج ننموده اند در انها که بنده بتوانم تمام امور را کما کان مطابق سازم - لهذا از یکی دو کتاب اندک کهنه چیزے مے نویسم بموجب ذیل نمونه باشد برای دریافت عموم اهل اسلام یعنی کسانیکه بے خبر اند - مثلاً در سال ۱۸۸۰ عیسوی حالات بعضی از ممالک نصارا و اسلام براین تخمین ها بودند -

ریاستهائی متحدهٔ امریکا

وسعت میل مربع	۳۶۰۳۴۰۰
خلقت	۶۱۰۰۰۰۰۰
تجارت	۲۸۳ کرور
ریلوے	۱۳۵۱۰۰ میل
تلگرافات	۴۰۰۰۰۰ میل
مالیات	۶۵ کرور
خرچ	۶۲ کرور
قرض	۲۷۰ کرور

ترکی

وسعت بنام	۱۷۱۰۰۰۰
وسعت واقعی	۱۱۴۵۵۰۰
خلقیت بنام	۳۲۵۰۰۰۰۰
خلقیت واقعی	۲۲۰۱۱۰۰۰
تجارت	۴۰ کرور
مالیات	۱۴ کرور
قرض	۱۵۰ کرور
فوج در صلح	۴۷۵۰۰۰
" در جنگ	۶۲۰۰۰

فرانس

وسعت میل مربع	۲۰۴۰۹۰

ایران

وسعت میل مربع	۶۳۶۰۰۰

خلقیت ۳۷۷۰۰۰۰۰

مالیات ۱۲۵ کروڑ

خرچ ۱۲۵ کروڑ

قرض ۱۳۳۰ کروڑ

تجارت ۳۲۸ کروڑ

فوج در صلح ۴۹۰۰۰۰

” در جنگ ۱۷۵۰۰۰۰

ریلوے ۱۷۵۰۰ میل

تلگراف ۵۷۰۰۰ میل

مملکت جرمن

وسعت بمیل مربع ۲۱۲۰۰۰

خلقیت ۴۶۰۰۰۰۰۰

مالیات عامہ ۳۰ کروڑ

خرچ عامہ ”

هر ریاستی جداگانه دخل و خرجی دارد

فوج در صلح ۴۸۰۰۰۰

” در جنگ ۱۴۸۰۰۰۰

پروشیا خاص هر یک از مالیات و خرچش ۶۵ کروڑ بود و قرضش ۲۰۷ کروڑ

تجارت این بخوبی معلوم نمی‌شود با شغل

[illegible]

خلقیت ۷۶۶۰۰۰۰

تجارت ۶ کروڑ

مالیات دو کروڑ و نیم

خرچ دو کروڑ و نیم

فوج ۸۰۰۰۰

تلگراف ۳۷۷۵ میل

قرض ۵۰۰۰ پونڈ

افغانستان

وسعت بمیل مربع ۲۷۸۰۰۰

خلقیت ۴۰۰۰۰۰۰

تجارت تخمیناً دو کروڑ

مالیات ” ۷۰ لاکھ

فوج ۴۶۰۰۰

مصر

وسعت میل مربع ۴۹۵۰۰۰

خلقیت ۶۸۱۰۰۰۰

مالیات تخمیناً ۹ کروڑ

خرچ ” کمتر

ریلوے	۲۷۵ میل
تلگراف	۵۸۵۰ میل

روس

وسعت بمیل مربع	۸۳۵۷۲۸۹
خلقیت	۱۰۵۰۰۰۰۰۰
تجارت	۲۰۱ کرور
مالیات	۳۰۱ کرور
قرض	۴۳۷ کرور
ریلوے	۱۸۵۰۰ میل
تلگراف	۷۸۳۰۰
فوج در صلح	۸۰۰۰۰۰
" در جنگ	۲۲۰۰۰۰۰

مروکو

وسعت میل مربع	۱۳۴۰۰۰
خلقیت تخمینا	از پنج الی هشت میلیون
آمدنی وخرج	تخمینا سه کرور

حیدرآباد دکن

وسعت بمیل مربع	۹۰۰۰۰
خلقیت	....
آمدنی	از قراریکه میگو[یند] کرور
مخارج	نیز همین قدر

بلجیم

وسعت بمیل مربع	۱۱۳۷۳	
خلقیت	۵۵۵۰۰۰۰	
آمدنی	تخمینا	۱۳ کرور
مخارج	"	"
قرض	۶۷ کهد	
ریل	۲۶۵۰ میل	
تلگراف	۳۲۶۰ میل	

جاپان

وسعت بمیل مربع	۱۴۷۶۶۹
خلقیت	۳۸۰۰۰۰۰۰
ریل	۴۰۰ میل
تلگراف	۳۰۰۰ میل
دخل وخرج هریک تخمینا	۱۷ کرور
قرض	۶۷ کرور
فوج	۶۵۰۰۰

اتیالیا		چین	
وسعت بمیل مربع	۱۱۴۴۰۸	وسعت بمیل مربع	۴۵۵۳۳۰۰
خلقیت	۳۹۰۰۰۰۰۰	خلقیت	۳۳۵۰۰۰۰۰۰
فوج در صلح	۲۶۶۰۰۰		
" در جنگ	۲۵۹۰۰۰۰		
ریلوے	۶۲۰۰ میل		
تلگراف	۶۲۴۰۰ میل		
آمدنی	۶۴ کروڑ		
فوج	۲۶ کروڑ		
قرض	۴۵۰ کروڑ		

در کتاب دیگری اندکی قدیمی قدر وسعت آن کمتر از ۴ میلیون میل مربع نوشته و خلقیت انہا بیش از ۴۲۵ میلیون - آمدنی و خلیج و تجارت و فوج وغیرہ آن تبدیلی معلوم نمی شود و باید نسبت بوسعت و خلقیت آن کم باشد -

فوج آن اگرچہ قریب دو لک بوده ولے از جنگ با جاپان معلوم میشود در میدان بیفائده اند ✤

بسیار کیفیات دیگر میباشند کہ ذکر آنہا نمودن در صورتی کہ کسے بینند و نخواند بیفائده است پس ذکر چند چیز اشاره میشود -

(۱) آنکہ انگلند را ذکر نمودم ولے باید دانست کہ در دولت چیزے کمتر از امریکا ست مگر در تجارت و سایر امور بیش از ہمہ ممالک است - مثلاً قریب ۱۱ میلیون میل مربع زمین دارد با متعلقاتش - ۲۶۰ کروڑ مالیات دارد و ۴۰۰ میلیون خلقت -

(۲) تمام انچہ ذکر شدند متعلق بممالک نصارا بعضے دو چند شده اند و بعضے فیصدی ۹۰ و ۵۰ و ۴۰ و ۳۰ مزید گردیده اند برخلاف در ممالک مسلمانان ہمہ کمتر شده و نقصان پذیرفتہ اند ✻

(۳) در بیست سال یا دو سال گذشتہ از اخبار بسیاری را دیدم یعنی

وانگلنڈ و فرانس گرفته اند و سوائے اینها بسیارے از متعلقات و متضمنات مسلمانان بیجا هم گرفته اند *

(۴) از هزاران امور دیگر که همه متعلق اند بحکومت و تجارت و فلاحت و مختلف علوم و برآوردن معادن و کشیدن ریلوے و تلگراف و دریا نوردی و صحرا گردی و ڈاکٹری و نجوم و کیمیاگری و جنگ و پولیٹک و اختراعات وغیره وغیره ذکرے نمے شود و ممکن هم نیست ذکرے از آنها۔

تمام مسلمانان جهان بیش و کم اگرچه از حقیقت و ماهیت هیچ چیزے آگه نیستند اقلاً درین وقت ریلوے و تلگراف و تلیفون و عکس کشی و کشتی هاے آتشی و جنگی و اسباب ها و حربهاے جنگی و بسیار چیزهاے دیگر را بچشم مے بینند بلکه بسیارے ازاین چیزها را اهل اسلام خود در استعمال دارند۔ هر فقیری و رهندا قلاً یکبار در ریل سفر کرده و بسیارے در جهازات نشسته بمکه و جاهاے دیگر رفته اند و اکثرے مکرر تلگرافها بملک و وطن و خویشان و اهل و عیال و وکلاے خود در شهرهاے بعیده داده اند و اکثرے عکس خود را بر داشته اند۔ و هر فقیرے که ما یحتاج و ما یلزم زیست و زندگی او ده چیز است اقلاً نصف آن ساخته و پرداخته نصارا است۔ کلاه و قباد پیراهن و پاے جامهٔ مردان و چولی و ساری یا ازار و لنگه زنان بافته و پرداخته نصارا است۔ و هر قدر که زر و دولت مسلمانان بیش شود اسباب و لوازم زندگی و مایهٔ تعیش و فخر و مباهات آنها از ساخته و پرداختهٔ نصارا زیاده میشود۔ و احتمال کلی میرود که تا پنجاه سال دیگر تمام خلق جهان بکشت و زراعت مشغول شوند و در تمام لوازم زیست و زندگی خود محتاج به نصارا باشند *

حالا بنده بخدمت بزرگان ملت خود عرض میکنم بطور سوال که اگر تمام امور ملت خود را با تمام امور نصارا مطابق کنند آیا در نظر آنها فی هزاری چند درجه باهم فرق دارند۔ و این تطابق را ما از ابتداے اسلام میگیریم و از آن زمان که مسلمانان در اوج ترقی و عظمت بودند۔ مثلاً آیا مملکت هارون الرشید و دولت و آمدنی ملک

ابیشتر بود یا مملکت و دولت و آمدنی ملک امروزیکی ازین ممالک نصارا که در صفحات ماقبل ذکر آنها رفت و فرق آن باین چه بوده است - آیا وسعت ملک و آمدنی و تجارت ملک اکبر بیش بود یا یکی ازاین دول نصارا - علی هذا القیاس تمام امور دیگر - بیشک آنچه مسلمانان داشتند و امروز دارند صد هزار یک نصارا نمی شد و نمی شود و اینها چیزهائی نیستند که قصه و افسانه نیستند از آن قبیل قصه هائی که در الف لیلا و دیگر کتب قصص و تاریخ ما نوشته اند - بیشک اگر ما ریلوی و تلگراف و این همه چیزهای عجیب و غریب را ندیده بودیم افسانه بنظر ما می آمدند و بیشک افسانه بودند لیکن هر طفل پنجساله اینها را بچشم می بیند و انکار نمی توان کرد - با وجود جهازات آتشی و ریل و تلگراف و اخبار هیچ چیز امروز بر خلق عالم پوشیده نیست و آنچه در چین و ماچین و امریکا واقع شده است روز گذشته امروز در هند هر کسی را گوش زد میشود - آیا جنگ دو سال پیشتر جاپان و چین را مسلمانان هند و نیز مسلمانان جهان نشنیدند که جاپان با آن خوردی چین با آن عظمت و بزرگی سلطنت را مضمحل ساخت - آیا خبر ندارند که درین سه ماه روس و جرمنی و فرانس و انگلند چه کردند با چین که گویا تمام مملکت را درمیان خود تقسیم کردند پنجاه سال دیگر نام و نشانی از آن ملک قدیم نخواهند گذاشت که مملکت جداگانه مستقل با عظمتی باشد همچنانکه چهار هزار سال است که بوده - آیا مردم عالم مسلمانان جهان و هند نشنیدند و در اخبار ها ندیدند که ده ماه پیشتر بادشاه کج کلاه پنجاه هزار پوند که هشت لک روپیه می شود از بنک انگریزان بقرض گرفت و کمرکهای ایران را به انگریزان واگذار کرد و انگریزان چه چیزها در روزنامجات نوشتند که صاحب غیرت باید زنده خود را در گور کند و لیکن جای غیرت خالی است - چند سال پیشتر بعضی از جهال ایرانی اراده میداشتند که مرا بکشند یا اقلاً بخوبی بزنند که چرا بعضی چیزها را در اخبارات می نویسم - حالا این صاحبان غیرت همه خاموش اند اینها می گفتند هنوز میگویند که پنجاه کرور زر نقد در خزانه شاه ایران موجود است حالا معلوم شد که پنجاه پول سیاه هم موجود نیست - علاوه برین اگر ایران با بیرون ممالک پنجاه کرور بالفرض کرور قرض بگیرد موجب افتخار باشد که دولت ما با اعتبار است ولیکن

پنجاه هزار پوند بگیرد و آن هم شاه ایران واز تنگی و کم گنجایشهاے ملک را بضمانت بدهد کمال شرمساری است مارا - تا کجا دولت ما بے اعتبار هست که رعایاے خود ش هم برآن اعتماد ندارند ورعایاے خودش هم چندان غیرت ندارند که این مبلغ را از خود بدهند واین بدنامی عظیم را از خود و ملک و دولت خود دور کنند - وے جاے غیرت و انسانیت خالی است -

دو روز پیشتر بنده بمجلسی رفتم که در آن مرثیه خوانی مے شد دیدم بسیارے از خلق حیدرآباد وشاید تمام امرا و بزرگان عالی شان در آن مجلس اجتماع نمودند و پیوسته گاریهاے دو اسپه میرسند وجمعی وارد مے گردند همه با لباسهاے فاخره و با یاد برورت وقرط وفرط والبته دو حصه انها هندوستانی میباشند که درین ریاست به آسایش میگذرانند - غرض که این جمعیت که شاید چهار پنجهزار بودند همه از دنیا و ما فیها بے خبر بودند وے همه عالم و فاضل و وکیل درجهٔ اول و ڈاکٹر وغیره داکتری ارکین وعمال این ریاست و همه شاعر و شعرفهم و سخن سنج و تمام خیال وحواس انها منحصر بود بآنکه جاے یافته بنشینند و مرثیه را استماع نمایند یعنے داد سخن سنجی دهند و واه واه وسبحان الله گویند باظهار اخلاص کیشتی مرثیه خوان و قدر دانی اشعار او ونیز خود نمائی دانشمندی خود - یک شخص واحد از میان انها بطور یقین پروا نداشت اگر طوفان نوحی باز میشد یا در ملک ترکی یا در ملک ایران یا در مصر یا در افغانستان یا خدانخواسته در خود حیدرآباد - اگرچه خردمندان میدانند بلکه بچشم می بینند که هر روزه طوفانی میشود و لے شکر خدا را طوفانی نمی شود که انها از خواب غفلت بیدار شوند و خدا نکند که چنین طوفانے بشود و الا ریاست دیگری در هند نیست که آنجا بروند و همه تباه خواهند شد +

انهمه که بیان شد و هرچه دیگر که در هزار کتاب بیان شود تماما نتیجهٔ کاهلی و تن پرستی میباشند واحدے نمی داند - معدودی که از میان ما دعوی خردمندی میکنند بلکه دعوے افلاطونی بینند انچه دانسته اند براے بهبودی و ترقی ملت خود فقط دو چیز است یکے آن است که یک مدرسه یعنے اسکول انگریزی باز کنند که

سه ربع که طالبان علم آن اسکول زا تهیاے دیگر اند و یک ربع مسلمان و لیے در محنت و
تحصیل علم پنجاه ذات دیگر اند و یک مسلمان سیکھے دیگر طبع و جریان یک اخبار است
که آن هم خالی است از آنچه که موجب ترقی ملت شود بلکه در آن درج هستند آنچه روپیه
از آن حاصل شود برائے مالک اخبار — ولیکن تا اساس این عمارت استوار نشود هیچ
چیز درست نخواهد شد و از دوام آن امیدی نباید داشت +
بعضے از جهال ملت ما میگویند و فخر هم میکنند که آنچه باعث این ترقی امروزه
نصاری است اصول اسلام است و از اسلام و اهل اسلام اخذ نموده اند — این دعوی را
هیچ خردمندی قبول نمی کند چرا که از جهات و اسباب ترقی نصاری بسیار کم مسلمانی با
خبر است و هزارها باعث داشت و بهم رسانید — البته چیزے هم از اسلام بیان بود
و از مسلمانان اخذ کردند — خود نصاری معترف اند و در کتب تواریخ خود نوشته اند
که پس از انقلاب جهان و اختلال و اضمحلال دُول یونان و روم و رفته رفته انقراض
آن دو دولت بدست مسلمانان و تباهی علوم و کتب آنها بدست اهل اسلام و تتمی
از اوقات بکلی ممالک نصاری از علم و دانش خالی و تاریک بود همچنانکه خود مسلمانان اگرچه
بظاهر از زمان جاهلیت که مراد کفر بود خارج شده بودند مع ذلک بسبب علم و دانش که
مایه و باعث خداشناسی و آگاهی از دنیا و آخرت است جاهل بحت بودند تا زمان
خلفاے بنی عباس و زمان هارون و مامون که بخیال تحصیل و احیاء علوم افتادند و
بعضے از کتب یونانیان و غیره را که از تباهی و حرق باقی مانده بود ترجمه نمودند منصور
خلیفه ثانی از بنی عباس بتحصیل علوم را مشغوف گشت و درین وقت سلطنت دیگرے
از خاندان بنی امیه در مغرب الاقصے (مورکو) اساس نهاده شده بود که اسپین را
نیز گرفته بودند و همچنین خلفاے بنی عباس علم و کمال را مشوق گشتند و باوج کمال
رسانیدند — پس از آن باز نصاری را غالب آمدند بر مسلمانان و یک بخش عظیم اسپین را
باز پس گرفتند — ولیکن درین ضمن اخذ علوم کردند از مسلمانانی که در آن سرزمین مانده
بودند یا کسانیکه تربیت یافته مسلمانان بودند — شاهنشاه جمیس فرانکفری از ممالک مغرب

یورپ (شارلمان) که با هارون رشید بود باب دوستی و اتحاد با آن خلیفه گشود و چند مدرسه در ممالک خود بنا نموده علوم ماخوذهٔ عرب را در زبان لاتین بفرمان او ترجمه کردند و در آن مدارس جاری نمودند — سبب دیگری بهم رسید که نصارا را بجنگ جهاد دسته برخاستند در مقابل مسلمانان در بیت المقدس اگرچه هفت جنگ بیش نشد در مختلف ازمنه ولی از آغاز آن جنگ تا انجام آن دو صد سال کشید که حکایت آن طولانی و عجیب و غریب است — بهرحال ازین آمد شد و اختلاط و امتزاج نیز نصارا چیزها حاصل کردند بر خلاف مسلمانان که از نصارا هیچ حاصل نکردند همچنانکه امروز هم نصارا کمال ترقی را دارند و مسلمانان بممالک آنها میروند و می آیند و فخر میکنند ابداً هیچ نمی آموزند مثل اینکه پادشاه ماضی چند بار به یوروپ تشریف برد و مبلغهای گزافی خرج کرد و آخر دست خالی مراجعت فرمود و هیچ چیزی حاصل نفرمود — غرض آنکه ما را انکاری نیست و تا این غایت هم تسلیم میکنیم که آنچه باعث ترقی نصارا شد از مسلمانان آموختند و اخذ کردند ولی سخن بر این است و افسوس درین است که چرا خود مسلمانان بکار نبردند آنچه را که موجب ترقی دیگران شد و حال آنکه از خودشان بود و بواسطهٔ بی پروائی از آنها و عدم پیروی آنها امروز باین نکبت و مذلت در افتاده

حالا میخواهیم بدانیم که غرض از کانستی تیوشن را اصل چیست که عموم خلق خصوصاً نادان ملت ما بدانند — اول باید دانست که در میان هر قومی از اقوام دو چیز هستند که آنها را مطلقاً قانون میخوانند ولیکن این دو چیز را فرق کلی است با یکدیگر یعنی حصهٔ اول را کانستی تیوشن میخوانند یعنی اصول تمدن و حصهٔ ثانی را قانون از حصهٔ اوّل آن قوانین مراد هستند که غالباً همیشه برقرار میباشند و تغییر و تبدیلی در آنها راه نمی یابد و تغییر و تبدیل آنها بندرت واقع میشود و آنها اصولی میباشند که نظام ملک و اساس سلطنت مبنیست بر آنها بطوریکه اندک اختلال در هر یک از آنها بکلی ملک و سلطنت را مختل دارد و بالجمله بی وجود یکی از ملازمات آن هیچ ملک و سلطنتی را دوام و قوام نیست و هر سلطنتی که از ابتدای جهان انقراض یافته یا بجهة عدم وجود آن اصول بوده یا بجهة اختلال در یکی

یا دو یا چہار تلازمات آن بوده - چنانچہ سابقاً عرض کردیم کہ این اصول مثل ملازمات خانہ است
یا مثل تلازمات ریلوے و انجین است یا مثل ملازمات جسم انسان است کہ یک جزو
یا یک عضو آن اگر اختلال بہم رساند بیکار مے ماند - فرضاً اگر در جسم انسان یک انگشت
نباشد یا یک دست یا یک پا یا یک چشم نباشد و از اینہا بالاتر اگر شش و جگر و خون
و مغز و امعاء و احشاء و اعصاب را علی قدر مراتبہم خللی باشد یا بہم رسند دوام و بقاے آن جسم
ممکن نیست چنانچہ شاید و باید - و این را ہم باید دانست کہ انسان را دو قسم مرگ است یکے آنکہ
باختلال اصول جسم واقع میشود و یکے آنکہ بعضے از مقتضیات و حوادث کہ کسے اختیار آنہا
را نے کشند مثل اینکہ شخصے از جاے بلندی مے افتد - یا گلولہ ناگاه از جائے بجسم او می آید
یا او را کسے زخم مہلکے میزند - یا زہر میخورد - یا در چاه و تالاب و دریاے مے افتد و غرق میشود
یا سبعی او را میدرد - یا مارے و جانور دیگرے او را میگزد - یا یکایک بمرض ہائلی
مانند وبا و طاعون و امثال اینہا گرفتار میشود کہ فوراً معالجہ آنرا نمے کند - و اما آن
حصہ دیگر کہ کم و زیاد مے شوند و تغییر و تبدیل مے یابند و باید بشوند و بیابند آنہا را
قانون میخوانند *

حالا بنده براے انتباه و آگاہی بعضے از اہل ملت خود بعضے از آن
اصول را کہ اختلال در آنہا موجب تباہی و عدم قوام و دوام دولت است بیان میکنم

(۱) قل انما انا بشر مثلکم
۲ انا خلقناکم من ذکر و انثی
۳ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
۴ و شاورہم فی الامر
۵ لا اکراہ فی الدین
۶ ان الدین عند اللہ الاسلام
۷ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی -

ایشان بعضے دیگر از این قبیل اصل اصیل اند در قوام و دوام دین و دولت

بعضے دیگر میباشند که داخل قوانین اند و در مرتبه بعد از ان اصول اولین میباشند و
برای سهولت دریافت باید بگوئیم ان ها ملزومات اول اند و اینها ملزومات ثانی مثال
اینها این است که در مکان بود و باش بنیان و دیوار و سقف و ارکان و از ین قبیل چیزها
ملزومات و تکلفات دیگر لوازم ثانی * و بعضے از لوازم هم میباشند که در درجهٔ سوم و چهارم
و پنجم وجود آنها شاید لزوم ندارد یا محض برای خوبصورتی است - و لیکن چونکه دین
و دولت بالضرورت توامان بوده اند با وجود آنکه ابتدای اسلام بطور ظاهر همهٔ امور
نسبت داشتند به دین و برونق دین و اصول دین جاری بودند مع ذلک بر خدا و رسول
خدا معلوم بوده است که وقتی بنا چار آن صورت بصورت دیگر و آن وضع و لباس
دیگر و آن لفظ بلفظ دیگر تغییر هم میرسانیده و بالضروره حفاظت و انتظام ممالک عظیمه
و گروه مسلمان خاص برونق دین و شرع خالص جاری نخواهد بود بنا بر این قرآن ما
مشتمل است بر هر دو اصول دین و اصول دولت و کمالیت این کانستی تیوشن هم
بهمین اشتمال و امتزاج است - لیکن برای اساس و قوام و دوام هر دو دین و دولت
همان چند اصول هستند که ذکر شدند و بعضے دیگر از ان قبیل *

این همه امور را یعنے تمام احکام قرانی و سنن رسول الله را برای سهولت
کار و اراده خود و دریافت هم مذهبان خود ما منقسم میسازیم بچهار قسم - و لے باید دانست
که این زبان و این تقسیم زبان و تقسیم اهل شرع و فقها نیست یعنے آنچه بنده میگویم و
مے نویسم نسبت بقواعد و عبادات ندارند بلکه نسبت دارند بنظام دین و دولت و این
اصول را بنده اصول دینیه و مذهبیه اسلام برونق ارادهٔ علما و فقها نمیخوانم بلکه اصول
انتظامیه و تمدنیه میخوانم - تقسیم آنها باین موجب است -

(۱) آنچه در درجهٔ اول و در شمار ملزومات اولیه واقع اند و در مثال جسم انسان
بمنزلهٔ اعضای رئیسه اند *

(۲) آنچه در درجهٔ ثانی و در شمار ملزومات ثانویه اند که خلل در آنها نیز موجب
اختلال مزاج جسم است و صدمه نه چندان که شکل جسم بیکار ماند - مثال آن

این آیه است یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة اگرچه
صبر کردن بسیار خوب صفتی است و هرچند که نماز یکی از واجبات و ارکان دین
است مع ذلک انتظام دین و دولت چندان با اینها وابسته نیست - و همچنین
ما باید بگوئیم که در واقع صبر و صلوة را مرتبه یکی نیست بلکه صلوة در درجهٔ ثانی
است و صبر شاید در درجهٔ چهارم یا پنجم *

(۳) آنچه در درجهٔ ثالث واقع شده اند مثل بعضی از اینگونه امور اند لله المشرق
والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله *

(۴) بعضی دیگر میباشند که احکام و سنن رسول الله میباشند که اینها نیز بحسب [قسم انها … حیثیت خود]
همان درجات احکام الهی که بعضی وجوب یا در درجهٔ واجب اند چرا که خود رسول مفترض
الاطاعه است ولی بعضی دیگر هم اگرچه قول رسول الله باشند اینها دخلی بدین
بلکه چیزی دخل در دنیا و دولت دارند و شامل اند در اخلاق و خصائل
و صفات ظاهریه نیک شمرده میشوند - مثل اینکه اگر کسی هر روزه حمام کند و
سر بتراشد و خضاب نماید و ناخن بگیرد و مسواک کند بسیار خوب است و آنچه
گفته اند که اینها ثواب دارند ما را با آن کاری نیست خواه ثوابی داشته باشند
و خواه نداشته باشند البته فعل اینها نیک است و بیشک اگر عوام الناس را
طمع ثواب نباشد همیشه کثیف و چرکین اند - و بیشک اینگونه اوامر و نواهی خدا
و سنن رسول الله خالی از حکمت نیستند همچنانکه دیگر احکام و اوامر و نواهی الهی
و سنن رسول الله اند - و این فقرهٔ اخیر را بزبان اهل تمدن حکمت عملی میخوانند
و بالجمله همه این امور را ما معتقد و پابند و محکوم هستیم و باید باشیم بموجب
همان درجات سابق الذکر *

و لیکن چنین معلوم میشود که بعضی از ان امور و اصول درجهٔ اول فوراً پس
از رسول الله و در بین خلافت خلفاء او از نظرها محو شدند و بر وفق اینها عمل نشد یا اگر
عمل هم شد چنانچه باید و شاید لازم بود عمل نشد - و بعد از ان که آن خلافت بسلطنت

مبتدل شد چنین بنماید که احکام و امور درجهٔ اول و ثانی و ثالث همه یا اکثر معدوم شدند و فقط از امور درجهٔ رابع را چیزی اهل اسلام پیروی می کردند با امتزاج و اختلاط کردن با خرافات بدعتیه و وهمیهٔ دیگر - و بهر حال عاقبت الامر کار باینجا رسید و کشید که امروز بنده و تمام اهل اسلام بچشم خود می بینیم که نه دینی باقی مانده و نه دولتی سوای آن خرافات و بیهودگیهای مذکورهٔ بالا *

چندان افتراق بسیار کلی میباشند در کانستی تیوشن اسلام و اهل اسلام با کانستی تیوشن نصارای عالم و همه اهل اسلام باید این افتراقات را بدانند و بخاطر بدارند *

(۱) در اصول تمدن نصارا پادشاه مختار است و پادشاه یا خود مقنن قانون است یعنی با مضای خلق یا خلق مقنن قانون استند با مضا یا بمشارکت پادشاه و بهر حال مقنن مخلوق اند در اصول اسلام پادشاه واقعی خداست و مقنن واقعی نیز خداست و تمام خلق حتی انبیاء و اولیاء در تحت آن اند و همین کلام دلیل است بر این که خداوند علی اعلا میفرماید بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم بخلق الله که * انا بشر مثلکم یوحی الیّ انما الٰهکم الٰه واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احداً *

(۲) دیگر در اصول نصارا پادشاه در بعضی از امور از قانون مستثنی است و در بعضی از مقامات اختیار کامل دارد مثلاً اگر خونی را پادشاه عفو کند بهیچ وجه ایرادی بر او نیست و جائز است — ولیکن در اینگونه امور احدی را در اسلام اختیار کامل نیست بلکه خود رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را اختیار و اجازت نبود و اگر بود بموجب فرمان الهی بود و چون خدای تعالی حکم فرموده که قاتل را قصاص کنند باید بالضروره بکنند - ولی در اسلام دیه خون نیز جائز است و رای بنده این است که برای نظام

ملک بیشک و حکماً باید قصاص نمود ٭

(۳۰) در اصول تمدن نصارا چنین است که ابتدا باید پادشاه را اطاعت نمود و پس از آن نائب پادشاه را هر که باشد — والبته مراد از پادشاه و نائب پادشاه قانون است و جاری کنندهٔ قانون که بعد ذکر خواهد شد — در اصول تمدن اسلام خداوند تعالی اعلی فرموده است ٭ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم — و درین شکی نیست که مراد از اطاعت الهی است و مراد از رسول و اولو الامر بیان آن احکام است بعبارت اخری اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولو الامر همه پیروی احکام و اوامر و نواهی الهی است لیس — اگرچه این اصول هر دو در واقع یک مطابق میباشند ولی درین امر بخصوصه استحکام و متانت اصول اسلام بی نهایت بیش است بواسطهٔ ذکر اولو الامر و حکمت در آن این بود که چون بانی دین و دنیا هر دو در آن بود اختلاف و تنازع درمیان امت واقع نشود — و لیکن چندانکه درین امر اختلاف بهم رسیده است درمیان اهل اسلام و آن اختلاف موجب تباهی این ملت شده در هیچ امر دیگری با ایشان و باین اندازه اختلاف نشده است ٭

کیفیت اولوالامر

پوشیده مباد که این امر اعظم امور اسلام است و در فهرست مطالب ما هم و در اهمیت و عظمت اول از همه واجب العمل است ولی چنین مینماید که احدی از بزرگان ما از ابتدای اسلام تا این زمان چنانچه باید و شاید و کما کان حقیقت آنرا نیافته و هر فرقه و سلسله در آن اشتباه و اختلاف عظیم کرده اند بلکه هم

مفسرین را اختلاف کرده اند هم حکما هم علما و هم عرفاے ما - بنده درین مقام این مطلب را بموجب اختلافات هر فرقه و سلسله مفصلا بیان میکنم و ظاهر میسازم که همه خارج افتاده اند از جادهٔ حقیقی و فهم و دریافت مخواسے واقعی آن - ملا حسین کاشفی که در تفسیر خود بیان کرده است و البته او هم از کتب دیگر مفسرین گرفته و از خود بتشخصه رائی ظاهر ننموده و البته عاجز بوده است که رائے دهد میگوید که اولوالامر مراد امرائے مسلمانان اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم در عهد خود تعیین مے نمود و حکایتی نیز بر طبق این دعوے بیان میکند - باز میگوید "ثعلبی فرموده اولی الامر حضرت ابوبکر رض و حضرت عمر رض اند که وزیرین صدق بودند" - باز میگوید که حضرت ابوبکر رض وراق رحمه الله گفته که خلفائے اربعه اند" - باز میگوید "مجموع صحابه را نیز گفته اند" - باز میگوید "یا فقها و علما یا ارباب عقول و رائے مراد اند" - باز میگوید "نزد عرفا اولوالامر مشایخ اند و پیران طریقت" - پس بقیهٔ این آیت را باین نحو تفسیر نموده - "پس اگر خلاف کنید در چیزے پس بازگردانید آنرا بکتاب خدا و رجوع کنید با رسول صلی الله علیه وسلم در زمان حیات او و بسنت آن حضرت بعد وفات او" - صاحب اخلاق جلالی مے نویسد - "و آنکه از حیطهٔ فرمان پادشاه زمان بیرون رود بمقتضائے نص آیه از ربقهٔ اطاعت پادشاه حقیقی بیرون رفته باشد" - پس حکایتے بیان میکند که لب آن این است - "سلطان ملک شاه ماضی روز بیست و نهم ماه رمضان بار اقامت در نیشاپور انگند - مقربان در حضرت پادشاه عرض کردند که هلال عید دیده شد و سلطان را بر آن داشتند که امر فرمود تا ندا کنند که فردا عید است و در آن وقت امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک جوینی مجتهد بود و او خبر یافته هم در حال بگوید تا بمنادی کنند که ابوالمعالی میگوید که فردا رمضان است - پادشاه از این معنی عظیم متغیر شد و امام الحرمین را طلب نمود - چون امام الحرمین

بخواندند برخاست و بهمان تخفیفه و رخت که در خانه پوشیده بود کفش در پای
کرده ببارگاه سلطان آمد۔ سلطان را تغیر زیاده شد و امیرالحجاب را فرستاد
که چرا بدین طریق آمده۔ چون بحضرت سلطان رسید گفت اے پادشاه من
بهمین جامه نماز گذارم و روا باشد و بجامه که در خدمت خدای تعالے توان پوشید
در خدمت سلطان هم شاید۔ اما در آن ساعت که فرمان رسید بهمین جامه نشسته
بودم ترسیدم که تا تغیر جامه کنم درنگی واقع شود و بواسطهٔ آن تاخیر فرشتگان نام
مرا در جریدهٔ باغیان و مخالفان پادشاه اسلام نویسند۔ سلطان فرمود که چون اطاعت
پادشاه را باین مرتبه واجب میدانی چرا برخلاف امر ما منادی میکنی۔ امام گفت هرچه
تعلق بفرمان دارد بر ما واجب است که اطاعت سلطان کنیم اما هرچه تعلق بفتوے
دارد بر سلطان واجب است که از ما پرسد چه بحکم شریعت غرا و ملت زهرا همچنانکه فرمان
پادشاه راست فتوی علما راست"۔ (پس صاحب کتاب در این مقام فرصتی
یافته از پادشاه زمان خود تعریف و تمجید از حد و اندازه بیرون میکند همچنانکه تمام
مصنفین اسلام در عهد هر پادشاه ظالمی که بوده اند و نانی با آنها میرسیده است
تعریف و تمجید از عدل و نصفت آنها کرده اند و صدها صفات و خصائل حمیده را
با آنها نسبت داده اند اگرچه شاید یکے هم در وجود آنها نبوده) - در حکایت دیگری
بیان میکند که منصور بن نوح را که والی ممالک خراسان بود وجع مفاصل روی داد
که معظم اطبای آن زمان عاجز بودند از علاج او و رای ارکان دولت بران قرار یافت
که با محمد زکریاے رازی مشورت نماید۔ کسی را باحضار او فرستادند چون
بکنار قلزم رسید از رکوب سفینه تحاشی نمود تا او را دست و پا بسته در کشتی
انداختند ۔ . . . . پس پادشاه را تنها بحمام برد و [illegible] نمود که
دیگرے در نیاید و بعد از آنکه حرارت حمام در بدن پادشاه منتقل شد با کارد کشیده
در برابر او آمده بانواع فحش زبان گشاد۔ پادشاه را از غرور و غضب [illegible]
و بی اختیار از جاے برجست۔ بهرحال پادشاه را بهمان طریق تدبیر کرده [illegible]

کامل یافت چه مواد بلغمی که سبب مرض بود بواسطهٔ حرارت غضبی و مد حرارت حمام
تحلیل یافت — و بعد از آن هرچند پادشاه او را طلبید ملاقات ننمود و استعذار کرده
که هرچند صورت شتمی که واقع شد بنا بر مصلحت علاج بود فاما تا شاید که چون پادشاه تذکر
آن فرماید بر خاطرش گران آید و از سلاطین هیچ حال ایمن نمیتوان بود ". بعد از آن
که این حکایات خرافت آمیز را که هر خردمندی را بلکه هر طفلی را خنده آید نوشته
در جاے دیگری مے نویسد —

" اما حاکم شخصے باید که بتائید الٰهی ممتاز باشد تا او را تکمیل افراد انسان
و نظم مصالح ایشان میسر شود و این شخص را حکما ملک علی الاطلاق خوانند و احکام
او را صناعت و متاخران او را امام گویند و فعل او را امامت و افلاطون او را مدبر
عالم خوانند و ارسطاطالیس او را انسان مدنی گوید یعنے انسانی که حفظ امور مدینه
بر وجه لائق نماید و چون زمام مصالح انام بکف کفایت چنین شخصے عالی مقدار
باشد هر آینه انواع میامن برکات به کافهٔ بلاد و قاطبهٔ عباد رسید همچنانکه درین
روزگار خجسته آثار بلطائف تدبیر کردگار بمقتضاے اعط القوس باریها زمام
نظام مصالح انام در قبضهٔ اقتدار پادشاهی کامگار نهاده که صیت معدلتش آوازهٔ
عدل نوشیروان باز نشاید — الخ " باز در این مقام پس از بیان حال و شرح
صفات و خصال چنین شخصی تعریف و تمجید از پادشاه خود میکند محض براے نان
یا از خوف جان نه براے راهنمائی و هدایت او و خیال آسایش ملک و رعیت او —
بیشک اگر ما تاریخ احوال این پادشاه را هر که بوده بخوانیم معلوم خواهد شد که شخصے
بوده است متصف بآن صفات و نشانهاے سابق الذکر بلکه بصد یکے هزار
یک آنها در تمام جهان و از ابتداے خلقت آدم نیز چنین شخصے نبوده و اگر
بوده امام بوده است و معصوم — پس میگوید — " هر آینه مدبر عالم اوّلا بحفظ احکام
شریعت قیام نماید و او را اختیار تصرف در جزئیات امور باشد بحسب مصلحت
وقت به وجهی که موافق قواعد کلیهٔ شریعت باشد و چنین شخصے بحقیقت ظل الله

خلیفتہ العدو نائب نبی باشد" - درجاے دیگر میگوید کہ " مرتبۂ سلطنت از جلائل نعم الٰہی است کہ از خزانۂ الطاف نامتناہی بعضے از افراد امجاد عباد را ارزانی شدہ پس از بیانات سابق الذکر صفات و خصائل را کہ بموجب اقوال و آراے ہمہ حکما اعظم صفات و خصائل میباشند کہ باید در وجود ہر پادشاہی بالضرورہ باشد ہفت شمردہ است باین تفصیل +

اول - علو ہمت و آن تہذیب اخلاق حاصل شود +

دوم - اصابت راے و آن بجودت فطرت و کثرت تجربہ دست دہد +

سوم - قوت عزیمت و آن براے صواب و قوت ثبات حاصل شود - (درین مقام حکایتے بیان میکند از مامون منسوب بعزمت ملوک) +

چہارم - صبر بر مقاسات شدائد +

پنجم - یسار تا بالطبع در مال مردم مضطر نشود +

ششم - لشکریان موافق -

ہفتم - نسب چہ ہر آئینہ موجب انجذاب خواطر و مہابت و وقار خواہد بود و این خصلت ضروری نیست اما اولی است +

و یسار و لشکری بتوسط آن چہار خصلت کہ علو ہمت و راے و صبر و عزیمت است حاصل توان کرد پس عمدہ ہمین چہار باشد والحمد للہ تعالیٰ کہ حضرت پادشاہ دین پناہ را جمیع این خصال حاصل است" (باز درانیجا تعریف و تمجید بسیارے از پادشاہ خود میکند) درجائے دیگر مینویسد کہ " عمر بن عبد العزیز را کہ بکمال عدالت و فرط تقوی و طہارت موصوف بود بعد از وفات در خواب دیدند از حال او سوال کردند گفت یک سال مرا در ورطہ حجاب داشتند بجہت آنکہ سوراخے در پلی واشدہ بود و گوسپندی را پاے در آن سوراخ فرو رفتہ و مجروح شد با من عتاب کردند"- این حکایت را نیز بندہ ہیچ عاقلی قبول نخواہد کرد و بعد اشارہ بآن خواہد شد - درجائے دیگر میگوید" و باید دانست کہ ملوک را ہمت ہائے بلند است و بدین سبب خلق را بایشان در مقام بندگی باید بود و ہیچ امر مثل جرم و تقصیر

برایشان نباید" - درحاشیهٔ اخلاق جلالی درین مقام و منسوب باین مطلب از اخلاق محسنی این فقره را اخذ کرده مینویسد "زیراکه مظهر سلطنت الهی واقع شده اند و از نیست لقب ظل الله برایشان اطلاق میکنند پس بآن معنی که این صورت در ایشان مخفی هست از همه خلق استخدام و تعبد خواهند و خود را سزاوار آن شناسند و در هر چه کنند طریق استقلال و تفرد رعایت نمایند و هرچند اساس سلطنت بیشتر باشد ظهور این صفت زیادت بود و برین تقدیر استغنای ایشان طالب آن است که مردم مسکنت و محتاجی خود برایشان عرض کنند"

اینک ما می آئیم بر سر تحقیق این مطالب و در تحقیق این مطالب بهیچ وجه من الوجوه بنده را غرضی دیگر نیست جز آنکه بواسطهٔ +

(۱) عدم تحقیق و دریافت این مطالب و بعد

(۲) بواسطهٔ پیروی این مطالب و غیره

(۳) بواسطهٔ بروی آن چیزهائی که بکلی خارج و بیعلاقه بودند هم از تحقیق و هم از پیروی این مطالب از ابتدا امور دین و دنیای اهل اسلام رو بخرابی و تباهی نهاد که امروز باینجا رسیده

ولی امیدوار هستم که بهیچ وجه در هیچ مقامی بیانات بنده را کسی حمل بر غرض نکند و بخوبی غور کنند قبل از آنکه حمل بر غرض بنمایند با مورد گفتگو و ایرادی بندارند یا آنکه حق و درست و صحیح میدانند +

اول - آنکه اگر ما ملاحظهٔ شان و درجهٔ این امر عظیم الشان را بنمائیم که اسلام باشد یعنی دین خدا یعنی پیروی احکام و اوامر الهی بطریق دستور و بموجب ضوابطی که فرستاده است و انرا نام نهاده اسلام یا شریعت یا هرچه دیگر که با انرا بخوانیم پس چون ما را امر کرده اند به اطاعت رسول فوراً پس از اطاعت خدا بالضروره بخاطر ما میگذرد که رسول باید شخصی باشد متصف بصفات الله و پاک و مقدس و معصوم و بسیار عالی شان که چنین مرتبه عالی یافته

فرستادہ و پیام آورندہ و ابلاغ کنندۂ احکام آلہی باشد - بعبارۃ اخری
اگرچہ بالضرورہ و بناچار کسے کہ در ممکنات است و باید باشد تا واسطۂ گردد
درمیان خالق و مخلوق باید شخصے باشد کہ درمیان خالق و مخلوق واقع شدہ باشد
یعنے بعد از واجب باشد و قبل از ممکنات یا بعبارت دیگر بگوئیم اول و اشرف
ممکنات باشد - و ہمچنین آن شخصے کہ ثانی آن رسولؐ و ثالث خدا واقع است
و او نیز برائے ہمان عہدہ و برائے ہمان تبلیغ احکام و اطاعت خدا است
و برائے ہمان غرض است ہرکہ باشد و بہر نام و خطاب و لقبی ہم کہ داشتہ باشد
باید بہمان صفات و خصائل باشد - بسبب آنکہ ما را نگفتہ اند و ازین آیہ مستفاد
نے شود کہ اطاعت کنیم فرضاً نانوا را چراکہ نان مے پزد برائے ما - پس اطاعت
کنیم بنّا را چراکہ مکان مے سازد برائے ما - پس اطاعت کنیم نجّار را چراکہ در
و دروازہ مے سازد برائے ما و علی ہذا القیاس - یا آنکہ اطاعت کنیم حاکم را
کہ حفاظت از مال و جان ما میکند - پس اطاعت کنیم از نانوا و بنّا و نجّار
جدا جدا برائے مختلف کارہائے کہ میکنند برائے ما - درین صورت اطاعت
خدا و رسولؐ خدا و اولوا الامر باید یک اطاعت باشد و در آنچہ ما اطاعت آنہا
را میکنیم بیک حالت و صورت و ماہیت و کیفیت باشد یعنے آن اطاعت
برائے احکام و در احکام الٰہی باشد و بس -

دوم آنکہ اگر مطلب اول معلوم شد و واقعاً باید چنین باشد پس ضرور بود کہ خدا
یا رسولؐ خدا یا ہر دو صاف صاف ظاہر کنند بر خلق کہ اولوا الامر کیست و عہدہ
و منصب و خدمت او چیست و اطاعت او چگونہ است و آیا عہدہ و منصب
و شغل این اولوا الامر نیز چون عہدۂ رسول تبلیغ احکام الٰہی است یا چیزِ دیگر
است سوائے اینہا - اگر نعوذ باللہ خدا فراموش فرمود یا رسولؐ خدا
فراموش کرد پس خدا و رسول او جوابدہ اند کہ دین خود را مہمل و خلق را
تا قیامت در ابہام و شک و حیرت و سرگردانی فرو گذاشتند - ولیکن

ما مے بینیم کہ خدا امر فرمودہ است بہ رسول خود کہ بلغ ما انزل الیک
واین امر کہ بالاترین واہم ترین امور در اسلام بود گوش زد رسول خدا شد
وبیشک او فراموش نکرد و رسانید وصاف ظاہر نمود ۔ وبر تمام مسلمانانی
کہ در خدمت رسول خدا حاضر بودند یا در زمان حیات او بودند فرض واجب بود
کہ اگر نعوذ باللہ رسول اللہ فراموش کردہ بود یاد آوری نمایند وتحقیق
بکنند کہ اولو الامر کیست و صفات وخصائل وعہدہ ومنصب او چیست ۔
در تفسیر حسینی نوشتہ است در خصوص بلغ ما انزل الیک تمام آنچہ فرود
مے آید بتو از پروردگار تو چون حکم رجم وقصاص وامر زینب بنت حجش در
نکاح او وحکم جہاد وغیر آن " ۔ آنچہ عقیدۂ بندہ است این است درین
خصوص کہ ابتدا باید ملاحظہ شود کہ از دین خواہ اسلام باشد خواہ دین دیگرے
مراد اطاعت احکام آلہی است وبنا بر اطاعت احکام آلہی اطاعت آورندۂ
آن احکام و رسانیدن احکام آلہی ہم بالضرورۂ شرح وتفسیر وبیان در کار
دارند بہر اکہ معنے این رسول آن رسول نیست کہ پیغامے را برساند و دریافت
وتفہیم آن پیغام را واگذارد بآن قومے کہ آن پیغام بسوے آنہا ارسال شدہ
بلکہ این رسول انرا گویند کہ از کم وکیف وغرض ومحواے آن پیغام آگاہ باشد
وحال آنکہ احدے دیگر نمی تواند از کم وکیف غرض ومحواے آن پیغام
بخودی خود آگاہ شود و لازم است کہ او بیان کند وخلق را تفہیم نماید ۔
درین صورت ابتدا در ہر دینی اطاعت خدا و رسول خدا ست وبعد از آن
تبلیغ آن احکام ۔ چون خدا فرمودہ است اطاعت کنید خدا و رسول و
اولو الامر را ازین معلوم مے شود کہ اولو الامر ہم باید کسے باشد کہ نسبتی بدیگران
ندارد در شان ورتبہ وبالجملہ ہیچ حکمی از احکام آلہی کہ در تبلیغ آن چنین تاکید
شود باید بالاتر از تعیین وبیان منصب وعہدۂ اولو الامر نباشد وامر باطاعت

سوم — آنکه اگر ما بگوئیم مراد از اولوا الامر حضرت ابوبکر رضی و حضرت عمر فاروق رض بودند پس دو خلیفهٔ دیگر و نیز احدے دیگر اولوا الامر نباید باشد و ضرورت نبودند - اگر فقط خلفائے اربعه بودند پس لازم مے آید که غیر از آن چهار دیگری اولوا الامر نباشد - اگر مجموع صحابه مراد بودند بعد از صحابه احدے دیگر نباید اولوا الامر باشد - اگر فقها و علما مراد باشند پس خلفا و صحابه و امرائی که فرستاده مے شدند بجائے از طرف رسول الله هیچ یک اولوا الامر نبودند همه خارج میشوند از مفهوم اولوا الامر - اگر مشایخ و پیران طریقت اولوا الامر بوده اند بالضروره دیگران خارج میشوند - و بالجمله این امر امر عجیب و درو رفع جهل و پوچی است که اینهمه اختلاف در آن است - اگر این امر امرے است که ابداً اعتنائی بشان او نیست، فوراً پس از اطاعت خدا و رسول خدا چرا باید ذکر شود - اگر اعتنائی بشان آن باشد پس بایستی که بکمال خوبی و مانند آفتاب نصف النهار ظاهر و باهر ظاهر و معلوم باشد بهر فردے از افراد مسلمان جهان که احدے را در آن مجال شک و ریب و اشتباه و ابهام و اختلاف نماند و ضرورتے نباشد که فرقهٔ گویند مراد فلان اشخاص و فرقهٔ گویند مراد فلان اشخاص اند - چنین معلوم میشود که این آیه هم از قبیل آیات متشابه است در قرآن مجید و الّا این ابهام چه ضرورت داشت ✽

چهارم — آنکه در بقیه این آیت فان تنازعتم فی شیئ فردّوه الی الله والرسول ان کنتم تومنون بالله والیوم الآخر صاحب تفسیر حسینی مینویسد - پس بازگردانید آنرا بکتاب خدا و رجوع کنید بارسول در زمان حیات او و بسنّت آن حضرت بعد از وفات او - اگرچه دریک جمله فوراً پس از ذکر یک چیز و یک مطلب همان چیز و مطلب تکرار شده و بشکل ضرورتے هم [illegible] ظاهر و باهر است که بلفظ اولوا الامر را ان

پوشیده است بعبارت اخری بایستی در بین جواب نیز بعد از رسول اولوالامر ذکر شده باشد ولے ذکر نشده گویا کہ ضرورتے و تذکرہ آن نبود - ولیکن در تفسیر حسینی بجائے اولوالامر سنت رسول را ذکر کرده و بکلی هیچ قع و بیجا است جز آنکه بگوئیم - در دریافت سنت رسول نیز واسطه و تعلیم کننده ضرور است و آن واسطه و تعلیم کننده همان اولوالامر است - با وجود شان و عظمت مرتبهٔ اولوالامر و قرابت ظاهری و معنوی آن با رسول الله در این آیه مذکور بجائے سنت را درمیان آوردن که بکلی بعید است و از مطلب خارج جائے تعجب است - بیشک سنت رسول الله را آن عظمت نیست که اولوالامر را است در صورتے که آن سنت متمم و مکمل احکام الهی و شرائط و تفاسیر و تفاصیل احکام آلهی بناشند و در صورتے که سنت رسول متمم احکام الهی است چنانچه گفتیم آموزندهٔ در کار دارد - کمال تعجب است که چگونه مردم آفتاب را در آسمان و در نصف النهار شتبه مے بینند و شتبه مے سازند با دیگر انجم ثابت و سیار - خود رسول الله فرمود من دو چیز عظیم را درمیان شما میگذارم یکے کتاب خدا است و دیگرے عترت خود و نفرمود سنت خود و از همین معلوم میشود عظمت شان اولوالامر *

پنجم آنکه اگر اولوالامر را یک منصب و عهده است و آن تبلیغ احکام و شرائع خدا است بیشک در آن عهده و منصب باید کامل باشد و اکمل ناس باشد و ثانی رسول الله و در علم کتاب الله و احکام آلهی و شرع خدا برابر رسول الله و از جملهٔ راسخان در علم باشد - از انصاف و عقل و حکمت خارج است که اولوالامر کسے باشد که ازین صفات و خصائل دور و مهجور و بے بهره باشد - و اگر منصب و عهدهٔ او حکومت و فرمانروائی است بر خلق الله در امور تمدن و ملکرانی باز باید کامل و اکمل ناس باشد - و اگر این هر دو عهده و منصب باید متفقا داشته باشد آن وقت باید شخصے باشد که بکمال خاطر جمعے و تیقن

وشادت بگوید سلونی قبل ان تفقدونی *

ششم - آنکه ہمین بحث در راسخون فی العلم میرود و بطور اختصار عرض میشود که اگر آیات متشابه قرآنی را خود رسول اللہ ہم نمی فہمید و معانی و مفہومات آنہا از او ہم مخفی بودند مارا ابداً بحثے نیست و اگر رسول اللہ میدانست اولوالامر ہم ہر که باشد و بوده باید و بایستی بالضرور او را بداند و بفہمد - اما باید دانست که اگر در ذکر آنہا در قرآن مجید حکمت و اسرار دیگرے بوده است آن امر دیگرے است و سے بظاہر نقل عبثی معلوم میشود ذکر چیزے که مصلحت نبوده است دانستن و دریافت آن برا حدے دیگر سواے خدا تعالے *

ہفتم - آنکه حاکم شخصے باید که بتائید الٰہی ممتاز باشد الخ - چنانچه عرض شد سواے پیغمبر و نائب پیغمبر نخواہد بود دانیکس - نه قبل از اسلام ہم رسید و وجود او امکان داشت و نه در اسلام و تا امروز چنین شخصے که یافت نشده و تا قیامت ہم یافت نمیشود - ہمچنین شخصے نه درمیان اہل تشیع پیدا شده و نه درمیان اہل تسنن و اگر ما مسلّم داریم که پیدا ہم مے شود آخر یک فرقۂ مخالف او خواہد بود - و از ین بالاتر اگر چنین شخصے باین صفات ہم یافت بشود درمیان حکامے که غیر از مذہب اسلام باشند و بر مسلمانان فرمانروائے داشته باشند کسے او را خلیفة اللہ و اولوالامر نخواہد دانست اگرچه مطیع و منقاد او ہم باشند در امور دنیویه یا محض بواسطۂ حکومتے که او راست - چنانچه بعضے از مسلمانان خوشامد گوئی ہند میخواہند از ین آیه ثابت کنند که یا نقیاد حکومت انگریز فرمان رسیده است در قرآن یعنے حاکم وقت میباشد و باین سبب آنہا و دیگر مسلمانان ہند منقاد و مخلص واقعی انگریز انند و لے این خلاف و محض کذب است و اگر ما بگوئیم که بطور احتمال جمعے چنین میباشند بیشک تمام اہل اسلام ہند چنین نیستند و چنین عقیده را ہم ندارند *

هشتم – آنکه هر آینه مدبر عالم او را بحفظ احکام شریعت قیام نماید و او را اختیار
در تصرف در جزویات امور باشد الخ – سوال میکنم که چگونه بحفظ احکام
شریعت قیام باید کرد – و او را تا کجا اختیار است و فهرست اختیارات
او در کدام کتاب درج است * و نیز این اختیارات که باو داده در کدام
کتاب درج شده یا آنکه باید پیوسته کسے او را از اختیارات او آگاه سازد –
و بیشک اگر این چنین شخصے شروع به خلاف احکام شریعت کند ظل الله
و خلیفة الله و نائب نبی نخواهد بود *

نهم – آنکه مرتبهٔ سلطنت بعضے از افراد امجاد عباد را ارزانی شده – ازین معلوم
میشود که تمام سلاطین عالم از ابتدائے خلقت آدم امجاد عباد خدا تعالی بوده
اند مثل فرعون و شداد و نمرود و بخت النصر و ضحاک و یزید و محمود
سبکتگین و چنگیز و تیمور و نادرشاه و آقا محمد خان قاجار و در واقع من الاول
الی الآخر که از انجمله بعضے غلامان زر خرید و بعضے قطاع الطریق و امثال اینها بودند
اگر ما مسلمانان را انصاف دلی باشد و برابر بر وفق احکام الهی عمل کنیم نه بر وفق
هوای نفس خود مے بینیم که اینها همه ظالم و بد فعال و دشمن خدا و رسول
و مخرب دین شرع متین بوده اند و خدا و رسول خدا و خلق خدا تماما از
آنها بیزار بوده اند – بعضے از هم مذهبان اغلبا این ایراد را بر بنده
میگیرند که تمام سلاطین اسلام را یکسان شمرده و دانسته ام – این بسبب
آن است که آنها فهم سخن بنده نمے کنند – اگر فهم کنند مختصرا غرض
بنده این است که در سرقت یک پول سیاه با صد لک برابر است و در زنا
یک زن و هزار زن یکسان اند و در قتل نفس یک نفس و صد هزار
نفس یک استند اگر بر خلاف احکام الهی باشند *

دهم – آنکه خصالی که در وجود پادشاهی باید باشد بعد از آنچه ذکر شد دیگر چه
ضرور است بیان خصال دیگر – بیشک خصال نیک بسیار و متعدد اند

وازانجمله اند علو همت و اصابت رای و قوت عزیمت و صبر بر مقاسات
ولیکن غالبا اینها یا بد فطری و جبلی باشند و اگر باشند نیک و محمود اند
والبته تربیت و اکتساب نیز دخیل اند در صورتیکه تربیت بخوبی بشوند
والا امکان ندارد که بادشاهانی که از طفولیت در ناز و نعمت و صحبت
مردمان ناهنجار و در عالم سفر آکزنان روزگار گذرانیده اند و از ده سالگی
سرخود و بے لگام بوده اند و آنها را تشویق و تقویت کرده اند در خوردن
شراب و لهو و لعب و شهوت رانی این خصال را حاصل کنند - بنده
این همه را از عهد طفولیت تا اینزمان بچشم دیده ام و بگوش شنیده ام
و بیشک بیست کرور خلق دیگر نیز شنیده و دیده اند و جای انکار
نیست ۞

یازدهم - آنکه لشکریان موافق هم یکے از خصال بادشاه است ولے بنده نمیدانم
که چگونه لشکریان موافق یکے از خصال بادشاه است -
هان البته لشکر موافق یکے از لوازم و اسباب ملزومه ملکرانی است
لیکن نه لشکر جمع میاید و نه موافق میشود چنانکه اول
آن را نان دهند و پس از آن آن را ترتیب کنند و
بعد از آن سلاح و لوازم آنرا کماکان و بطور کمال آماده دارند
خصوصا در این زمان که آمادگی لشکریان بسیار مشکل است و خرج
آن هم بے اندازه است ۞

دوازدهم - آنکه یکے از دیگر صفات بادشاه نسب است ولے این خصلت
ضروری نیست - سبحان الله - آفرین براین دانش - کمال تعجب است
که این بزرگوار عالم نادان و فاضل از جهان بیخبر چنین نوشته - از سه
حال بیرون نمی نماید ۞

(۱) یا آنکه بکلی ندانسته است که چه نوشته و خلاف نوشته +

(ب) یا بموجب رسم کلی اسلامیان نوشته که از ابتدا بوده است که غالب سلاطین را نسب ہیچ نبوده بعضے غلام بوده اند و برخی از بطن کنیزگان بوده اند و برخی دیگر مردمان بے سرو پا بوده اند و یکایک بر تخت سلطنت نشسته اند و بکلی این امر در نظر کسے قبیح نموده است ✣

(ج) یا آنکه پادشاه عہد و ممدوح خود ش را نسب عالی شان نبوده + ولیکن بیشک نسب بر ہمہ چیز و خصلتے دیگر باید مقدم باشد - در کتابے ملاحظہ شد که رسم مرسوم دولت عثمانی در امر جانشینی چنین است که تمام اطفالے که در حرم تولد یابند خواه مادر آنها حر باشد خواه عبد باشد یکسان اند در درجه و مرتبه و پسر ارشد یعنے نخستین ہر که مادر او باشد باید جانشین تخت سلطنت باشد در صورتے که عموئے یا پسر عموئے بزرگتر از و در سن موجود نباشد - چنانچه سلطان عبد المجید را با وجود داشتنش پسر و ہشت دختر پسر ارشد جانشین نشد بلکه برادر او سلطان عبد العزیز جانشین او شد - دختر انے که در حرم زاده باشند آنها را شاہزاده خانم میخوانند و بے اولاد آنها را آن خطاب نمیخوانند - و از پسران سلطان آنها که جانشین پدر نشده اند و نمے توانند شد یا باید مناکحت و مزاوجت نکنند یا آنکه درجه و خطاب خود را ترک کنند ÷ پیش از ینها بکلی رسم نبود که سلطان مناکحت کند بلکه یا کنیزگان را میخرید یا زنان دیگر بمیل خود آمده در حرم اسے بسر میبردند - القصه اگر ما غور کنیم مے بینیم که این اعمال ہمہ بد و قبیح و خلاف شرع و عقل و اصول تمدن نیک میباشند و مضرات پولتیکیهٔ بسیار دارند ✣

سیزدہم - آنکه حکایت سلطان ملک شاه و ابو المعالی، منصور ابن نوح و ہمچنین حکایت عمر عبد العزیز وغیره ہنگامیکه از طرفے ظاہر مے سازند خود سری و زبردستی پادشاہان و بزرگان اسلام را از طرفی دیگر ظاہر مے سازند

حماقت وجہالت آنہارا +

(۱) بیشک مداخلت پادشاہ در امور دینیہ کہ لکھا کرور ہا خلق باید بامر پادشاہ روزۂ خودرا بموجب شرع آخر نکردہ عید کنند خلاف عقل و شرع است +

(۲) خشم آن پادشاہ درچنین مقامے باچنان مرد بزرگوارے کہ اہل شرع و حاکم شرع بوده ال است ہم بزبردستی و ہم بہ جہل آن پادشاہ -

(۳) معذرت آن عالم کامل و فاضل غیرعامل بدتر از گناہ بود و دلالت داشت برحماقت او کہ باہمان لباس پیش پادشاہ آمد و آن سخنانی کہ اقدا گفت بیشک از خوف و از روے تملق گفت وہمچنین از روے جہل - بیشک اگر لباس خودرا پوشیدہ بودو مانند انسان نزد پادشاہ آمدہ بود فرشتگان نام اورا درجریدۂ باغیان و مخالفان نمے نوشتند - بیشک مکرر رفتن او بخدمت خدا تعالے یعنے نماز او تاخیر شدہ بودہ است وحال آنکہ درہیچ زمانے فرشتگان نام اورا درزمرۂ باغیان و مخالفین ننوشتند + ونیز ازین معلوم میشود کہ تاچہ اندازہ علماء بزرگان اسلام بابزدل بودہ اند یا دنیادار *

(۴) وجع مفاصل را بآن صورت حماقتانۂ جاہلانہ علاج کردن کہ چنان طبیب دیوانۂ را دست و پابستہ بکشتی بنشانند و او بیاید پس از معالجہ بسیار پادشاہ را بکمال سب و دشنام زیادی بدہد ہر طفلے را بخندہ مے آرد و سلے خردمندان جہان انگشت حیرت بدندان میگیرند اگرچہ خردمندان را تعریف و تمجید میکنند - اگر ڈاکٹر نولوزان طہران یا ڈاکٹر لاری حیدرآباد را سے طبیبند نہ از دریا و صحراء ہمیدہ شتند و نہ دشنام میکفتند و بخوبی معالجہ میکردند ولیکن بیشک لکھا از سیگرفتند یا نیز را بنام خود یا بنام قوم خود میگفتند و برلوح خاطر آن پادشاہ بیوقوف و نیز خردمندان و صاحبان غیرت نقش میکردند کہ اے احمقان اگر شما با خود تربیت شوید و قوم خود را بخوبی

تربیت کنند چرا باید بغیر محتاج باشید و این مبلغهای گزاف را بانها بدهید
که بمعالجه خبط دماغ شما ها را بکنند و شما ها را تربیت کنند و هیچ شما ها را طریق جنگ
آموزند و در تمام امور ملک و سلطنت شما ها مداخلت نمایند و در انهدام اساس
ملک و نیز دین شما ها سعی کنند و بر این اعمال طفلانهٔ شما خنده زنند و استهزا

(۵) امیدواریم که پادشاه کج کلاه و مالک الملک لاشریک که را مزاج بسیار
نازک است و اعظم و اکبر صفات او عدل است و عادل حقیقی است بحدی
که اگر در دنیا گوسفند شاخداری بگوسفند بی شاخی آزاری رسانیده باشد
در قیامت باز خواست میکند و سزا میدهد بدوی بالیقین ندانیم که عمر
عبدالعزیز را عقوبت نماید برای اینکه پای گوسفندی بسوراخ پلی
رفته و مجروح شده باشد - آیا نویسندهٔ این حکایت دانسته است که این
عمر پسر عبدالعزیز که بود و پدرش مروان پسر حکم پسر یزید پسر حضرت معاویه
بود که جد اعلای او با پسر عم و داماد و خلیفهٔ رسول الله جنگ کرد و پسر
او نبیرهٔ آن رسول را با لب تشنه شهید نمود و دیگر جد و پدرش با دیگر اولاد
آن رسول صلی الله همان سان عمل کردند - و هیچ شک نیست که عمر عبدالعزیز
بهترین خلفای بنی امیه بود و در وقت جلوس خود ابتدا کاری که کرد
این بود که منع نمود سب نمودن بر حضرت علی رضی را که تا زمان او جاری بود
و بر بنا بر ذلک شریف الموسوی شاعر در مرگ او گفته است شعری
را که انگریزان در تواریخ ترجمه آن را نوشته اند ای پسر عبدالعزیز اگر چشم
انسان بد نگرید حق این است که بر تو نگرید

"You freed us from the cursing of Ali, and if it be possible you should be freed from it yourself."

(۶) از اینها همه بالاتر این است که بزرگان و علما و فضلا و حکمای ما که خود را عقل

اول میدانند این خرافات را بآب و تاب بسیار و مفتخر نسے نویسنده آنهارا
سر مشق دیگران قرار میدهند که آیندگان و اسلاف شان بر آنها عمل کنند
کمال افسوس است +

چهاردهم - آنکه ملوک را همت های بلند است و خلوق باید با ایشان در مقام بندگی باشند
این مطلب مطلب بسیار عظیم الشّانی است و اگر بنده بخواهم مفصلاً بیان کنم
باطناب خواهد کشید + باید دانست که بندگی و اطاعت و حرمت و انقیاد و
داشتال انهارا چندین درجه است *

(۱) بندگی خالق در از از است که بهر حیثیت که ما ملاحظه کنیم سزاوار بندگی است
که حقیقت اخلاص و ارادت چه او ابتدا اخلاق زمین و آسمان است و سزاوار
شان و جلال اوست بندگی بعد خود ما را فرداً فرداً خلق فرموده و خلعت
حیات پوشانیده و انسان و اشرف مخلوق خود قرار داده و هر روز و هر دم
هزارها نعمت و رحمت ادبما میرسد که لازم ملزوم زندگی ماست - پس واجب است
بر ما بندگی او از این حیثیت هم +

(۲) رسول و فرستاده خدا را نیز بچندین لحاظ ما احترام میداریم و اطاعت میکنیم
ولے نه بمرتبهٔ خدائی بلکه بمرتبه رسالت و نبوت و بموجب فرمان همان خالق
و همان پادشاه علی الاطلاق - بعد از رسول وجب است بر ما اطاعت اولو الامر
ولے در اینجا اگر اختلافی بهم رسد ما بر سر آن اختلاف بحث نمیکنیم و بحث
بیفائده - بلکه در صورت عدم اختلاف اگر تمام مسلمانان جهان که اشهدان
لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله میگویند متفق العقیده باشند که
در آیهٔ انما ولیکم الله و در آیه مباهله و آیه یطعمون بالنذر و آیات متعددهٔ
دیگر که در تفسیر حسینی بیان آنها موجود است و همچنین به بسیارے از این قبیل
کلمات که رسول الله فرموده دو چیز عظیم را در میان شما بگذارم یکے قرآن
خدا دیگر عترت خود است و اینها از هم جدا نیستند و نخواهند شد تا لب حوض

پس ہیچ شک و اختلاف نخواہد بود کہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ و اولاد طاہرین او
اولی الامر بباشند معصوم و برگزیدہ اند و از مرتبۂ نبوت کہ گذشت (کہ فقط
منصب عہدہ ایست خاص رسول اللہ را) ہمہ با رسول اللہ یک و واحد اند و احترام
اینہا بر ما فرض و لازم است ہمان درجہ و اندازہ کہ احترام رسول اللہ است ٭

(۳) بعد از اینہا صحابۂ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بباشند و آنہا نیز با شرائط
است کہ خدا و رسول از آنہا راضی باشند و بہیچ وجہ خلاف مرضی اللہ
و رسول او عمل نکردہ باشند و اعمال و افعال آنہا للہ بودہ ٭

(۴) علماء و فضلاء و عرفاء و اولیاء دین بباشند کہ اگر براستی و درستی و صداقت
اہل اللہ باشند و دنیاء علایق دنیا را در واقع و بطور حقیقت ترک کردہ
باشند و خیال آنہا صرف جمع مال ہکرد آوردن مریدان و گمراہ کردن عوام
و خلق عموماً و حب جاہ و بزرگی و بہاس و خوراک نیک و اسباب تجمل نباشد
بیشک خاک نعلین آنہا را بچشم سرمہ کشیم و اگر نعوذ باللہ بوے مکر و ریا
و زمانہ سازی از آنہا بمشام رسد ما آنہا را بہیچ نمی شماریم و از مردم بازار
بہتر نمی دانیم ٭

(۵) بزرگان قوم را (سواے آنہائیکہ در درجۂ چہارم بودند) مثل پادشاہان
و وزراء و حکام و بسیاری دیگر بباشند کہ بسبب عمر و شیخوخیت یا نسب و خاندان
یا دولت یا علم و دیگر ہنرہا لازم است احترام آنہا محض بلحاظ پیروی
سنن اسلام و قواعد تہذیب و اتفاق و اتحاد و اخوت و مودت دینی
یا ملی یا مدنیت نہ از امید نان یا بیم جان و درین ہم دو شرط عظیم است کہ
اینہا انسان و معقول باشند و اگر این دو صفت ہم مزید بر آن صفات
و کیفیات نخستین باشند نور علی نور است و البتہ تعظیم اینگونہ اشخاص
بیش از دیگران است ٭

مثلاً شخص یا عالم است یا معقول یا ہم دو عالم و معقول باہم - و اگر

ازین دو صفات اخیر بالکل بے بہرہ باشد آن وقت در نزد خردمندان
در تحت این شعر سعدی علیہ الرحمہ واقع میشود۔ "نہ منعم بمال از کسے بہتر
است خر ار جل اطلس بپوشد خر است" ؎

پانزدہم — یک امر بسیار عظیم دیگر میباشد کہ بر آن نیز باید بحث و گفتگو بشود کہ تا این
زمان ذکرے از آن در کتب اہل اسلام نبود و محتمل کہ ضرورت ہم ندیدہ
اند کہ ذکرے از آن بنمایند۔ آن این است کہ بخوبی بر بندہ معلوم
نیست کہ در صورتیکہ بعد از اینہمہ دلائل و براہین ما مسلّم داریم کہ اولو
الامر مراد پادشاہ و حاکم وقت است آیا آراے اہل اسلام متفقا یعنی
ہمہ ملل و فرق اسلام درین باب چیست و از اقوال و آراے بزرگان
دین و ملت عموم اہل اسلام چہ مستفاد میشود در اینکہ این اولو الامر
خاص اہل اسلام باید باشد یا از ملل دیگر ہم میشود کہ حکومت داشتہ باشند
بر اہل اسلام۔ این مطلب تا سیزدہ صد سال در میان اہل اسلام
وجود نداشت لہذا ضرورتے ہم نبود کہ بر آن بحث شود بلکہ تا سال ۱۳۱۴ھ
ہم این مطلب در میان نبود۔ ہیچ شکے نیست کہ در ہر ملک و ہر ریاستے
از ملکہا و ریاستہاے جہان ہمیشہ و بخصوصہ امروز مسلمان بودہ و
میباشند در امریکا۔ مسلمان امریکا و ہمراہ ہر مملکت یورپ و متعلقات
نصارا و در آشیا و افریقا و جاہاے دیگر در تحت حکومت نصارا میباشند
مسلمانان ہند اکثرے در تحت حکومت نصارا و بسیارے ہم در تحت
حکومت ہندوان میباشند۔ مسلمان چین و تبت و تاتار و ختا
و سیام و انام وغیرہ در تحت حکومت دیگر مذاہب میباشند و
و پیش ازین ہم بودہ اند۔ ولیکن این امر بر بندہ تا این وقت بکلی
نامعلوم و مبہم است کہ آیا این مسلمانان مختلف ممالک در رعایاے
مختلف مذاہب غیر از اسلام ہم پادشاہ و حاکمی۔ کہ بر آنہا حکومت دارد

اولوالامر شخصیا حمید انفهمیده را گمان بلکه تا یک اندازه یقین است
که مسلمانان جز پادشاه و حاکم اسلام یعنی بر وفق کتاب و دین خود دیگری
را اولوالامر نه دانند و نمیدانند و از آیه هم چنین مستفاد می‌شود —
اگرچه فرمانبرداری و انقیاد میکنند و در تحت آن ممالک میباشند
ولیکن این فرمانبرداری و انقیاد بیش از آن فرمانبرداری و انقیاد
مجبوری و معمولی نیست که رعایای ممالک دیگر هست و ممالک غیر
مثلاً امروز در ملک هند رعایای تمام اقوام یورپ و امریکا و ترکی و
ایران و افغانستان و چین و ماچین و حبش و زنگبار میباشند و
قانون سرکار انگریزی برآنها هم جاری است و مرافعات و مقدمات
خود را در عدالت‌های انگریزی میبرند با وجود این رعایای دیگر
ممالک اند و انقیاد این‌ها واقعی و حقیقی نیست بلکه مجبوری و تعبدی است
و از این بالاتر این انقیاد و انقیاد مذهبی نیست و نسبتی به مذهب
ندارد — چنانچه فرقه رومن کتلیک پوپ روم را رئیس و سالار
مذهب خود میدانند یا از روی حقیقت یا از روی مجاز و بهر حال
منقاد او میباشند و کسی را اختیار نیست که در آن سختی گوید و ایرادی
گیرد — سال گذشته هنگامیکه جنگ وقوع شد در میان ترکی و یونان
و سلطان ترک فاتح گشت و مسلمانان هند اظهار مسرت و خوشی نمودند
انگریزان بر سر این امر اعتراض‌های سختی نمودند که مسلمانان هند
رعایای قیصره هند میباشند چرا باید اظهار خوشی و تهنیت و هوا
خواهی سلطان را کنند و در فتح او که تعلق با امور ملکی و پولتیک دارد
نه با امور مذهبی — درین امر کسانی را که خوشامدگو بودند اظهار نمودند
که بموجب حکم قرآنی ملکهٔ انگلستان اولوالامر است و بر مسلمانان فرض
است اطاعت او را نه اطاعت سلطان ترکی را و ما همه منقاد و دولت‌خواه

دولت انگلیشیہ بیباشیم - بیشک اینها دروغ گفتند و این راے
راے ہمان چندکس بود و سائر مسلمانان ہند را عقیدہ دیگر است - اینک
بندہ راے خود را درین مطلب اہم نیز ظاہر میسازم *

راے بندۂ ضعیف این است دراین مسئلہ کہ این مسئلہ بہ چند شق است *

اول - آنکہ پادشاہ ہر ملک در ہر مذہبی کہ باشد باید معقول و در مذہب خود پایے
بند باشد و آنچہ خلاف مذہب و شریعت دین اوست بجا نیارد - و بیشک
مسلمانان را لازم و واجب است اینچنان چراکہ غالبًا و عمومًا این ہم براین جاری
شدہ کہ بموجب الناس علی دین ملوکہم رعیت پیرو پادشاہ و حکومت خود
است در ہر امرے از امور دین و دنیا *

ثانی - اگر اعمال خانگی پادشاہ خلاف شریعت و مذہب باشند ما را بر آن کارے نیست
تا ہنگامیکہ فرایض منصبی او بروفق قانون و ضابطہ و بدرستی جاری استند
و در آنہا اختلاف و قصورے واقع نشود *

ثالث - سلطان و حکومت ہر زمان و ہر ملک ہر کہ و ہر طوریکہ باشد فرض است
اطاعت او چنانچہ ما شنیدہ ایم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ والیہ و
اصحابہ وسلم فخر نمود کہ در زمان نوشیروان عادل پیدا شد و ہر چند این
دلالت نمی کند براین کہ رسول اللہ صلعم نیز تابع احکام نوشیروان بود
و شکے نیست کہ بنود و لے معلوم میشود کہ احترام ہر پادشاہی کہ ما رعیت
او بباشیم لازم است والبتہ شرط آن معدلت است - و ہم باید دانست
کہ انقیاد پادشاہ ملک فقط در امور ملکی و سیاسی است نہ در امور دینی
و مذہبی و احترام او نیز محض براے صفات و خصال حمیدہ و پسندیدۂ
او باید باشد *

رابع - سلاطین اسلام را بیشک باید مسلمانان احترام نمایند محض براے
اینکہ رؤساے اسلام استند و اگر براعداے خود مظفر شوند بیشک

فرض است بر مسلمانان که خوشی نمایند و آنها را مبارکباد می گویند *

خامس- انگریزان میگویند که اراده مسلمانان نباید مبنی برامور ملکیه و پولیٹیکیه باشد یعنی اگر سلطان اسلام با قومی جنگ نمود و فاتح شد که آن دوست ما باشند رعیت ما نیز باید بلحاظ اطاعت و انقیاد ما خوشی نکنند- درین مقام چند چیز را باید ملاحظه و غور نمود *

(۱) اینکه چنین واقعه شاید قرنی یا صد سالی واقع شود و شاید که اگر قومے ازیشان تعدی نکنند بر مسلمانان و در ممالک آنها فتنه انگیز نمی نماید گاہے چنین واقعہ رخ ندہد *

(۲) اینکه در این وقت یعنی در جنگ ترکی و یونان هم که واقع شد بیشک مسلمانان را اراده و فعل مبنی بر پولیٹک نبود و آن بہیچوجہ احتمال پولیٹیک نمیرفت و مسلمانان ہند ابداً در عالم پولیٹیک نبودند و نیستند جز آنکه اخبار نویسان و افسران انگریز ندانسته و نفهمیده بلکه از خوف بر مسلمانان ایراد گرفتند و بیشک مسلمانان را ہشیار کردند *

(۳) اینکه برانگیختگی مسلمانان حدود شمال و مغرب ہند ہیچوجه من الوجوه نسبت و ارتباطی به فتحمندی سلطان ترکی نداشت *

(۴) اینکه نه بر بنده معلوم است نه بر ہیچ افسر انگریزی که آیا مسلمانان ہند یعنی آنہا که سنی میباشند سلطان ترکی را بچه لحاظ احترام میکنند اگر او را خلیفة الله میدانند از حیثیت ورہگذر مذہب بکلی خلاف است مداخلت انگریزان و علاج آن غیر ممکن است- احتمال اکثر میرود که بزرگان و علماء و فضلائے آنہا سلطان را خلیفه نمیدانند وغالبا عوام الناس را این عقیده است- مع ذلک باید از تمام علماء و بزرگان آنہا دریافت نمود- اگر سر سید احمد خان چیزے

تاکنون معلوم نیست که سرسید از کدام فرقهٔ اہل اسلام بود و تمام اہل اسلام ہند مخالف عقاید و خیالات سرسید می باشند و از قراریکه چند روز پیشتر شخصی بیان می کرد گویا خود نیز پیرو سرسید بود آن بزرگوار قایل معجزات پیغمبران نبوده است به این دلیل که هرچه خلاف فطرت باشد نباید قبول کرد۔ (۵) آنکه اگر یونانیان فاتح شده بودند بیشک تمام نصارای جهان و خصوصاً انگریزان خوش می شدند و این حال بالطبع درمیان هر ملتے درجهان وجود دارد و ضرور است که درمیان اہل اسلام نیز وجود داشته باشد۔ و اگر مسلمانان را حمیت ملّتی و همدردی قومی نباشد انسان نیستند و این حال نباید منحصر به سنّی یا به شیعه باشد بلکه تمام اہل اسلام در روی صفحهٔ ارض باید در هر مقام و واقعه چه جنگ و چه صلح چه قحطی و غلا و چه مصیبت ابتلا و چه ظفر و چه شکست و چه وبا و طاعون وغیره وغیره وغیره حمیت و همدردی خود را بنسبت باہم مذہبیان خود ظاہر سازند۔ به موجب قول و در واقع فرمان واجب الاذعان خدای تعالی مسلمانان جهان همه برادران استند و اگر رشتهٔ اُخوت بگسلد نامی از اسلام باقی نه خواهد ماند و رشتهٔ اُخوت همین حمیت و همدردی است و بس۔

مختصر این مطوّل این است که باوجود این دلائل و براہین که هیچکس نمی تواند یکے را رد کند و معلوم نمی شود که دیگرے دلائلے قوی تر ازینها آرد در اثبات بودن پادشاه اولوالامر ردّ و بطلان این دلائل هرچه رای تمام مسلمان جهان بوده باشد بالاجتماعاً یا رای شیعه جدا و رای سنّی و فرق دیگر جدا جدا رای بندهٔ حقیر بالانفراد این است که باوجود آن شرائطے که در همه کتب مندرج استند هیچ پادشاہے نمی تواند اولوالامر باشد و از امکان خارج است۔ البته آنچه بنده اطلاع دارم از اہل ایران و عقاید آنها که اہل تشیع می باشند اگرچه پادشاه را بظاهر ظل الله یا خلیفة الله و امثال اینها بخوانند این کلمات نیز مثل دیگر القاب و الفاظ حشو و زاید است مانند جمشید جاه و فریدون دستگاه و آسمان پایگاه و فلک خرگاه و امثال اینها۔ ولی بحقیقت نه ظل الله است و نه خلیفة الله بلکه علمای اہل تشیع سلاطین و حکومتهای خود را ظلمه میخوانند۔ و علی کلّ حال اولوالامر امام مفترض الطاعة است که بر طبق عقیدهٔ ما عقیل که بر طبق عقیدهٔ تمام مسلمانان جهان بوجود آنها قایم است و اینها با قرآن توامان اند تا نام اسلام و جهان

باقی است وتا امکانیکه نفخهٔ صور بدمد - اول اینها علی مرتضی است علیه السلام و آخر اینها حضرت مهدی
است که به اعتقاد همه درین وقت حی و قایم است و بفیض او بجهانیان میرسد - در غیبت امام
علماء امت اند وچون ملکرانی کار و منصب علماء نیست و از عهده برنمی توانند امد لهذا پادشاه
یا حاکم و حکومتی درکار است بجهت نظام و جریان احکام الٰهی وغیره - پس در این صورت و هر صورت
دیگری که ابداً موجب اختلاف هیچ فرقهٔ نمی شود و هر دو شیعه و سُنّی در هر ملکے که باشند و پادشاه
آنها بهر مذهبے و بهر عقیدهٔ از اهل اسلام که می خواهد باشد این است که پادشاه در وقت تاج گزاری
بدست یکی از علماء عالی شان بایدتاج بر سر گذارد و بر قران سوگند خورد که آنچه می کند بر وفق احکام
خدا و رسول کند و از آن انحراف نورزد یعنی فقط در امور ملکرانی و سیاست - پس در مجالس
شورائے ملکی بعضی از اجزاء علماء نیز باشند که در مشاورت و جریان و ایجاد قوانین آنها نیز
شریک باشند و آرائے خود را ظاهر سازند چراکه دین و دولت توامان استند - در این
امر بیقاد و د ملت اسلام همه متفق اند یعنی سبب خلاف و خصومتی باهم ندارند و بی نهایت سهل
است - این مطلب در جائے دیگر مشرحاً بیان خواهد شد +

شرح اُصول اسلام

سابقاً عرض شد که اُصول بر چند درجه و قسم اند و بعضی از آنها در درجهٔ اول واقع اند و
به منزلهٔ اعضاء رئیسه اند در وجود انسان که اگر خللی بر یکے وارد آید زیست انسان غیر ممکن است
یا در صورت امکان بکلی ناقص و بیکار است - ازاین اصول آنچه بنظر بنده می آید یک چند را
عرض می کنم و امید دارم که مسلمانان به غور ملاحظه فرمایند -

اوّل - قل انما انا بشر مثلکم - بنده بخوبی نمی دانم که اهل اسلام عموماً چه اعتقاد دارند در این
امر و مفسّرین عموماً و متفقاً یا خصوصاً و مختلفاً چه نوشته اند و چه عقیده اختیار کرده اند
در این آیه - آنچه رائے و اختیار بندهٔ ضعیف بیدالش است این است - هر چند که بنده
همچنانکه تمام اهل اسلام و مانند تمام اهل اسلام منکر این نیستم که شان و مرتبهٔ رسول الله یعنی
محمد بن عبدالله فوق شان و مرتبه ماسوا الله است و خود خدا تعالی فرموده است لولاک

"لما خلقت الافلاک" و نیز خدا تعالی چندین چیز و قواعد و احکام را خاص فرموده النبی اولی بالمومنین من انفسهم مع ذلک حکم می فرماید او را که بگوی محمد که من هم بشری هستم مانند شما ها جز آنکه من رسول خدا می باشم بسوی شما ها - پس هیچ مراد دیگری نیست درین کلام و مفهوم نمی شود ازین کلام جز آنکه رسول الله نیز در اطاعت و بندگی خالق و پادشاه حقیقی و مالک دنیا و آخرت با دیگران یکسان است و همچنان در تحت احکام الهی واقع است که سائر ناس واقع اند - حالا غرض بنده مختصراً همین است که اگر ما مسلم داریم و پیروی خیالات و عقاید دیگر مسلمانان را کنیم که پادشاه اولو الامر است مع ذلک اعتقاد ما نیست که پادشاه را آن اختیار است که صاحب اخلاق جلالی و اخلاق محسنی او را داده اند و برای او جائز شمرده اند - آنچه اینها برای پادشاه جائز شمرده اند می گویند "در هیچ امر حل حرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد" - ما خلاف شرع میدانیم و آنچه ما میدانیم همت پادشاهان بر فعل و پیروی آنها مصروف و محدود است اگر نعوذ بالله از رسول الله صلعم صادر می شد بیشک ما خلاف شرع میدانستیم هر چند که او خود شارع بود - حالا برای مثال ما فرض میکنیم که پادشاهی خون بیگناهی را بریخت - یا زن و دختر هندی را سینه یافت و بر خلاف مرضی او و کسان او او را بزور گرفت یا دولت بسیاری داشت از و بزور گرفت آیا این افعال جائز هستند و پادشاه مسلمانان درین امر مجاز است - بنده ابداً مجاز نمی دانم -

دوم اولوالامر منکم - ذکر این مطلب مفصلاً شد - و لیکن این لفظ اولوالامر را دامن وسیع است و معنی آن محتوی است بر سلسله و بر فرق مختلفه چه از حیثیت امور دینیه و چه از حیثیت امور ملکیه و سیاسیه - پس چون پادشاه اولو الامر شد و سر چشمه عدل و نصفت و قانون گشت هر شخصی که جاری کننده آن قانون و احکام پادشاه است اولوالامر است یعنی فراش یا جوان پولیس هم اولوالامر است و شرط آن اینست که چون این کس بطلب کسی میرود که او را به محکمه قضا حاضر سازد نوشته در دست داشته باشد از حاکمی که بموجب آن حکم یا طلب نامه آن کس یا آن کسان باید در محکمه قضا حاضر شوند سر زده جای معینی - چنین نباشد که در خانه آن اشخاص رفته در خانه را بشکنند یا از دیوار خانه بالا روند

دست بگریبان آنها زده یا بچوب وچماق ادرا بزنند و بدشنام وسخنان ناهنجار آنها را کشیده به بیرد دلی در راه چند قران یا روپیه بگیرد و آنها را رها کند - یا اگر آنها را به نزد جامه دار دیا دفعه دار یا داروغه یا کوتوال یا فراشباشی و امثال اینها بروایی افسران وعهده داران آن اشخاص را بزنند و مبلغی از آنها بگیرند و در جیب خود اندازند بدون آنکه دریافت حال آنها بشود و اگر برونق قانون مجرم استند سزا دهند یا جریمانه کنند و اگر زری میگیرند بطور جریانه در خزانه حکومت داخل نمایند +

سوم - وشاورهم فی الامر - ما تشاور من قوم الا هدیهم الله الی رشد امورهم - والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوٰة وامرهم شوریٰ بینهم ومما رزقناهم ینفقون - باید دانست که هیچیک از مصنفین ما که کتب در اخلاق نوشته اند متعرض این اصول اسلام یعنی اعظم ارکین واصول اسلام نشده اند واگر هم متعرض شده اند فقط نوشته اند که پادشاه را باید با ارکین دولت خود علما وحکماء مشاورت کند و بس - صاحب کتاب اخلاق جلالی که آن کتاب را پر ساخته است از خرافات بیمعنی والفاظ مغلقه ومحض اظهار فضل وکمال خود را نموده بهیچ وجه من الوجوه ذکری از مشاورت وچگونگی آن نه نموده - ولیکن در حاشیه آن کتاب در مطلب دیگر نوشته "ملوک فارس را قاعده آن بود که هرگز صحبت ایشان از حکماء وفضلاء خالی نبودی وهیچ حکم بے مشورت ایشان نه کردندے واز ینجهت بود که بنائے سلطنت بر عدالت وراستی نهاده بودند ومملکت ایشان چهار هزار سال کشید" ولیکن از همین فقره مذکوره معلوم می شود که این کار را اتفاقاً می کرده اند وابداً در آن لزومیتی ندیده اند - مع ذلک این هم معلوم می شود که بزرگان ما این قدر دانسته اند ومی فهمند که اگر بنائے سلطنت بر مشاورت باشد هرچند بنام باشد سلطنت را دوام وبقائے می باشد - سلاطین اسلام را که این بزرگواران ظل الله وعقل کل میدانسته اند ابداً بهیچ وجه در مشاورت آنها ضرورے نمیدیده اند بلکه شان آنها را اجل از آن میدانسته اند که با کسی مشاورت کنند و پادشاهان ما خود عار داشته اند از مشاورت با کسی - چنانچه در همین روز در ایران وترکی وافغانستان

و تمام ممالک مسلمانان نیز همین حال ملاحظه می شود و حیدرآباد نمونه خوبی است از حالت تمام
اہل اسلام - چونکه دیگران در این فقرۂ اہمیتی ندیده اند و چیزے نه نوشته اند بنده مختصرے
می نویسم - ابتدا باید ملاحظه نمود که این حکم و ہدایت بجنان پیغمبر برگزیده دال است بر اہمیت مشاورت
که حتی رسول خدا را ہم ضرور بود با دیگران از اصحاب خود مشاورت فرماید در امور زیرا که نظام
بشریت بیشک دو راے بهتر از یک راے است و محتمل که بدون مشاورت چنانچه باید
و شاید اساس اسلام قوی نمی شد و دران معارک و غزوات مسلمانان فاتح نمی گشتند و
امور اہل اسلام چنانچه باید صورت انجام و اصلاح نمی پذیرفت - و در آیۂ اخیر که بدنبال صلوٰة
امر شوری که واقع شده است معلوم می شود که مرتبه شوری از نماز کمتر نیست و در آن
یک صورت عبادت ہم ہست و یک صورت سیاسی ہم می باشد - و لهذا اہمیت آن
از نماز ہم بیش است زیرا که نماز محض عبادت است و به نماز وابسته و موقوف نیست اساس
و قوام و دوام و انتظام اسلام بر خلاف مشاورت که این ہمه فوائد دران ہست - ولیکن باید
دانست که این امر مشاورت چنانچه از تواریخ معلوم می شود خاصۂ اسلام نبوده و آغاز نشده
ہمچنانکه بعضی از جهال گمان می کنند بلکه از ابتداے جهان بوده است و در میان ہمه اقوام
عظیمه عالم مثل یونانیان و رومیان و ایرانیان و ہندیان وغیره - اما چنین معلوم می شود که
مشاورت آن ازمنه نیز چون مشاورت زمانه اسلامیان وغیر واقعی بوده و حکما و وزرا
محض براے نام در حاشیۂ بساط سلاطین بوده اند و از پادشاہان خود خائف بوده اند
و ابدا قدرت آن را نه داشته اند که آزادانه راے خود را اظہار سازند یا اینکه اہل غرض و دنیادار
بوده اند و تملق و خوشامد گوئی می کرده اند - مختصر از کتاب کلیله و دمنه و دیگر کتب معلوم میشود
که بچندہزار سال پیشتر ہم حالت مردمان مشرق زمین بعینه و طابق نعل بالنعل ہما بوده است
که امروز است و ابدا تغیر و تبدیلی ہم نه رسانیده جز لباس و خوراک و بعضی وضعهاے عالیه
ظاہریه که از مردم فرنگ اخذ کرده اند و آن ہم مثال پر طاؤس است در بر زاغ و حرام و قلب
است در صحن باغ - ولی کمال تعجب و افسوس است که امروز ہم وضع ناہنجار جاہلانه اہالیان
قدیم را از دست نمی دہند و وضع بهتری اختیار نمی کنند +

از وضع مشاورت مسلمانان اول که ما بخوبی آگاه نیستیم واگر دیگران آگاه باشند بنده نیستم همین قدر هست که مشاورتی میکرده اند. شکی نیست ویقین است که مشاورت آن زمان بر وفق هیچ ضابطه نبوده واگر ضابطه برای آن مقرر کرده بودند البته در کتب ما می شنیدیم تو یک مشاورت عظیم الشان شد در اسلام یعنی اعظم مشاورتهای اسلام بود که بر تمام مسلمانان جهان کم وکیف آن معلوم است دلعوض آنکه از آن مشاورت اساس اسلام استوار ومستحکم تر شود از همان زمان روی به سستی وتباهی واختلاط نهاد. بزرگان ما که در این وقت همه از وضع جهان وجهانداری دیگران آگاه هستند کم وبیش همه در جد وجهد اند که پیروی وتقلید از دیگران کنند واز امکان خارج می نماید اگر اندکی غور فرمایند بر آنها معلوم می شود صدق کلام بیغرضانه بنده. مثال حالت اسلام مثال درختی است که از ابتدای جوانی از یک گوشهٔ آن کرمی شروع کرد بخوردن ریشه یا ساق آن وپیوسته بهمان اندازه که آن درخت قوی وتنومند میشد آن خوردن هم در ساق آن زیاده وهمین نزدیک شد تا اینکه کار بجای کشید که تنهٔ آن درخت در بسیار قوی شد وشاخهای آن پهن گشت وفضای بسیاری را احاطه نمود وسر آن بر فلک رسید وهمه کس همین می دید وچنین می پندارد درحال آن که ریشه وساق آن بالتمام تباه وپوسیده وکرم خورده شد. پس از هر طرفی شاخهای از آن خشک وقطع گشت تا آن که حالت آن به اینجا رسید که امروز ما همه بچشم می بینیم ولیکن خدا تعالی چشم بینا دهد وما را همه از خواب غفلت بیدار کند که بچشم ببینیم وبه فهم درک نمائیم +

اکنون بنده بیان می کنم که این خرابی از کجا شد وباعث آن چه بود. ولیکن امیدوارم که احدی از اهل اسلام شیعه یا سنی یا فرقهٔ دیگری خیال نه کنند که غرض بنده بحث بر خلافت است درحالی آنکه بنده از جملهٔ کسانی هستم که گاهی بحث بر خلافت نخواهم کرد بلکه غرض بنده بحث بر وضع مشاورت است. در این زمان در همهٔ ممالک اسلام وخصوصاً در ملک هند اکثری از علما وبزرگان وصاحبان دولت وتربیت یافتگان وسرجنبانان در انجمنی. یا سیتنی. یا کلبی برای یک غرض خاصی یا انتظام مدرسه. یا انتظام مسجد ومقبره. یا برای اشاعت علم. یا برای اشاعت دین وصدها اغراض دیگر شریک وممبر هستند ومشاورت می کنند

واز وضع مشاورت تبشیں وکم آگاه هند واین وضع را نیز البته از انگریزان اخذ ونقل کرده اند-
قاعده این است که ده کس یا صد کس اجزائے انجمنی می شوند ویک شخص را کرسی نشین وصدر
قرار می دهند از میان خود که بمنزله حاکم باشد دران مجلس وبرائے امور متعلقه آن مجلس ولی در واقع
هیچ اختیار نیست او را بیش از دیگران- البته دراین انجمن ضابطه هم ابتدا اقرار داده اند- یک
شخص سکرتری یا مهتمم آن مجلس می شود که بامضاء واجازت این مجلس امور را اجاری میدارد وصورت
انجام دهد- سکرتری بر کاغذی می نویسد که اجزائے مجلس دراین اجلاس چند کس وکدام اشخاص
حاضر بودند- کدام یک از آنها فلان مطلب را تحریک نمود یعنی ذکر نمود ورائے خود را درآن ظاهر
ساخت وکدام شخص او را تائید نمود- وبالجمله آنچه واقع شده باشد درآن مجلس درج می شود و
همه بر وفق آن ضابطه- ولیکن این هم قاعده است که در امور بسیار اهم یک جلسهٔ عام ابتدا
مقرر می شود که به موجب آرائے عموم خلق آن عمارت را اساس می نهند یعنی آن انجمن را برپا می کنند
وآن ضابطه را نیز چنان صورت تشکیل میدهند که به موجب امضاء واتفاق همه خلق باشد- مثلاً
کرسی نشین چگونه انتخاب شود واستقرار یابد- اختیارات او چیست- مدت کرسی نشینی او چند است
یا چند سال است- اگر او بمیرد یا بیمار شود یا استعفاء دهد چگونه دیگری را بجائے او بنشانند- آن
مجلس را چه اختیار است- فرائض اجزائے آن مجلس چیست- در هر اجلاس چند کس باید بنشینند
واز چند کس کمتر نباشند- این مجلس با این اجزا چند مدت باید برقرار باشند- وبالجمله ممکن است
که صد فقره یا پنجصد فقره درج باشد دران ضابطه آن انجمن که بر وفق آن فقرات باید عمل شود-

آنچه ما مسلمانان همه میدانیم که دران ابتدائی را انکار نیست این است که فوراً بعد
از وفات رسول الله جمعی از مهاجر وانصار درجائے جمع شدند وبحث نمودند بر سر استحقاق
فرقه خود بر مسند خلافت- مهاجرین به این حجت متمسک بودند که از خانمان خود دست برداشته
با رسول الله همراهی کرده بودند وانصار به این حجت متمسک که در همه معارک وغزوات ومهمات
رسول الله را یاری کرده بودند- دریں بین حضرت عمر فاروق رض وحضرت ابوبکر صدیق وارد شدند
وحضرت فاروق قطع کلام دیگران نموده آنچه از رسول الله شنیده بود در حق صدیق بیان
کرد ودست او را گرفته بیعت نمود ودیگران هم پیروی نمودند- لیکن این هم معلوم میشود که

حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه تشریف نداشتند در آن مجلس و در آن مشاورت شامل و شریک نبودند - در باقی واقعات صدق و کذب را خدا علیم است - واقعات دیگر خواه همه صدق باشند خواه همه کذب و خواه مخلوط و ممزوج از صدق و کذب ما را بر آنها گفتگو و بحثی نیست - اما بحث ما بر آن مشاورت و طریق آن است و چنین معلوم می شود که چند نقص در آن بود که کسی بر آنها ملتفت نه شد در آن وقت و در عین این یک هزار و سه صد سال و تا امروز هم ابداً کسی ملتفت نشده و نخواهد شد بعد ازین و بیشک اگر آن نقایص نبود امروز اهل اسلام باین نکبت و ذلت گرفتار نبودند و تمام صفحهٔ ارض در قبضهٔ مسلمانان بود -

(۱) چون مسلمانان بر آن اند که بنای خلافت بر وصایت نبود بلکه بر شورا و اجماع بود بایستی برای این کار نیز ضابطه مقرر شده باشد یا در قرآن مجید یا در حدیث و از رسول الله کیفیت و دستور العمل آن رسیده باشد همچنانکه طریق نماز و روزه و حج و زکوة و مناکحت و طلاق و میراث و تمام سائر امور دینیه و دنیویه این امت را رسول الله کما کان و بطور کمال بیان فرمود و کتابهای عظیم و ضخیم از آنها نمودند +

(۲) بایستی که از برای امر خلافت و انتخاب خلیفه و حدود و اختیارات خلیفه و صورت اجتماع خلق و وضع مشاورت و دیگر ملازمات آن ضابطه قرار دهند و اقلاً دستخط پنجاه هزار از رؤسای اسلام را بر آن ثبت نمایند که مدام بر آن عمل شود و سر موئی خلاف آن نه شود - اگرچه کسی بخواهد گفت ولی اگر بگوید که مسلمانان مجاز نبودند چنین ضابطه را صورت دهند جواب گوییم قباحت در آن چه بود - اگر مسلمانان مجاز بودند بر انتخاب خلیفه چرا نباید مجاز باشند در تشکیل ضابطه هم + ما می بینیم که در زمان خلفای بنی عباس و خصوصاً زمان هارون الرشید که علم بی نهایت شایع شده بود در میان مسلمانان و بحکم خلیفه سنن رسول الله را جمع آوری نمودند و کارهای بسیار دیگر کردند ابداً امر مشاورت را متعرض نشدند و ضابطه برای آن قرار ندادند چنین معلوم می شود که مسلمانان آن زمان هم مانند مسلمانان این زمان بودند که دامن خیال آنها وسیع نبود که ازین امور را احیا کنند در واقع ما باید بگوییم مسلمانان این زمان مانند پدران خود باشند و همیشه [illegible] بوده اند و بر همین حال خواهند ماند مدام و همیشه - یا ازینگونه امور بی پروا بوده اند یا [illegible] در ترقی

نمی دیده اند نوشته اند که ابتدا در مسلمانان تاریخ ماه و سنه نبود و در تاریخ عجایب البلدان
در سبب وضع تاریخ هجری نوشته که ابی موسی اشعری که حاکم یمن بود در زمان خلافت عمرؓ
نامه نوشت که از جانب شما مکاتیب که به من صدور می نماید تاریخش معلوم نمی شود - پس حضرت
عمرؓ با اصحاب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام جهت وضع تاریخ مشوره نمود " " " "

پس این عقده مالاینحل را مرقوم ساخت به امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه فرستادند
الخ - در غیاث اللغات شرح آن مفصلاً بیان شده - بنده عرض می کند که اگر یکی از مسلمانان
در آغاز خلافت خلیفه اوّل یا خلیفه ثانی ازین عقده مالاینحل نیز که اعظم عقده های مالاینحل اسلامیان
بود اظهاری نموده بود بخدمت یکی از خلفای مذکوره بالا و آن را نزد علی مرتضی رضی الله عنه
میفرستادند بیشک آن حضرت ضابطه نیکی برای این امر عظیم صورت میداد - چنانچه صرف و نحو
عرب را هم که ازان کرورها عالم پیدا شدند و خواهند شد که حقیقت قرآن و حدیث و عبارت
و معانی کلام عرب و مذهب خود را دانستند و خواهند دانست ابتدا آن حلال عقده های مالاینحل
بانی و باعث گشت - ولیکن ازهمین ذکر نمودن و وضع نمودن تاریخ و مشاورت بجهت وضع تاریخ
تمام کیفیات و حالات حکومت و حکمرانی و تمدن آن زمان برخردمند معلوم می شود - و این
امر را تا همین دم هیچکس ندانسته و نمی داند و نخواهد دانست و همچنین خواهد بود و بی حساب آن را
ترکمانان عثمانی ایشیا از چهار صد سال است که در یورپ می باشند و تمام این مدت را به نصارا
سروکار و داد و ستد و آمد و شد و جنگ و جدال داشته و هنوز این امر را نه دانسته اند
و چنین اصولی برای خود قرار نداده اند - شاه کج کلاه ایران سه مرتبه به یورپ رفت و باز آمد.
در سبب تغیر لباس زنان ایران شد و لی سبب وضع اصول نشد در ملک خود - ریاست دکن
با آنکه یکصد و پنجاه سال است با نصارا سروکار و آمد و شد دارد و هنوز مردم آن ازین امر با
اطلاع نیستند - بلکه نواب محسن الملک که آوازه او بچهار گوشه عالم رسیده و اسپیچ های او در تمام
اخبارها و رسالها طبع شد هنگامیکه بنده او را گفتم که اسپیچ های جناب متضمن هیچ گونه طلبی می باشد جز این مطلب
و در حیدرآباد یک مجلس شود لازم است - در جواب گفت در حیدرآباد کدام کس این مطالب را فهم می کند -
گفتم خدا گواه است که تو خود ابدا ازین مطالب خبر نداری اگر خبر داری لغت تبت خود غرضی تو مانع است که ذکر

اران کشی زیراکه این امر اول از همه دیگر فواید عظیمه مستمری است قوی و استوار در راه
خودسری و خودرائی عهده داران هر ریاست از ریاستهای عالم خواه عیسوی باشد خواه مسلمانی
درحقیقت در این امر خاص تمام اهل ایشیا یکسان اند سوائے جاپان و در هند ریاست میسور
اگرچه میسور هم بر وفق اراده بنده نیست مع ذلک بهتر از دیگر ریاستهائے هندی است +

(۳) اگر در آغاز اسلام چنین ضابطه را صورت وجود میدادند گاهی بر سر خلافت گفتگو و تنازع
نمی شد - یا خلیفه بموجب اجماع انتخاب می شد - یا بموجب انتخاب کردن یک خلیفه جانشین
خود را - در این صورت برای خلافت معاویه با علی در تنازع نبود و یزید با حسین - و دیگران
با دیگران - اگر برای این خلافت نبود آنهمه گوینده اشهد ان محمد رسول الله جمع نمی شدند
برائے قتل نبیره آن رسول الله و قتل شیرخواره او را تیر به گلو نمی زدند و دختر زادگان آن
رسول الله را شهر بشهر نمی گردانیدند و خواهش کنیزی آنها را نمی کردند +

"تف براین دنیای دون کز بهر این نیاد ... | مصطفا باشد رسول و تشنه پور مصطفا
ماتم او را گفت خاتون قیامت بی پدر | جد او را خواند محبوب آه ای بے حیا"

و اگر اینچنان خلیفه مقرر می شد تا امروز بریک و تیره عاری بود و تکمیل که خلیفه امام عرب بود
و از خاندان قریش - و از همه بالاتر امام خلیفه رسول الله و نزد همه اهل اسلام محترم بود کسی
را مجال آن نبود که از خلیفه بد گوید و یکے را سب کند مانند علی مرتضی پسر عم و داماد و جانشین
رسول الله را از بالائے منبر سب کنند سالهائے دراز و احدی را از خدا و رسول خدا و
لحاظ ذوی القربای او پروائے نباشد -

(۴) و نیز اگر ضابطه بود از برائے مشاورت و کارها همه بر وفق مشاورت می شد هیچ شکی
نیست که بسیارے از مسلمانان هم بودند که رائے نمی دادند در چنین امر عظیمی (اگرنه در کلیات
آن مطلقا و جزئیات و تفصیلات آن) که فرزند رسول الله را مع برادران و فرزندان حتی
طفل صغیر شش ماهه او بالب تشنه بکشند و عیال و اطفال او را بر شتران بی مقنعه نشانند
و ایذا کنند و شهر بشهر بگردانند و تا قیامت داغ بدنامی بر اسلام و اهل اسلام نهند -
بالجمله این مشاورت که بنظر درست نمی آید - مع ذلک اهنگامیکه پای خلافت در میان

بود باز تا یک اندازه کار مسلمانان بخوبی میگذشت و مشاورت هم بهر نحوے که بود می شد و
و هزارها شهر و بلاد را مسلمانان فتح نمودند و باز از اسلام و شرایع اسلام و قرآن نامی بود
ولیکن از آن زمان که لباس خلافت بلباس سلطنت مبدل شد هر چند خطاب آن شخص بود
خلیفه یا اولوالامر یا حاکم یا پادشاه یا امیر المومنین یا سلطان بکلی قرآن و شرع بر طاق نسیان
نهاده شد. بنوبت هزارها خاندان در شام و بغداد و اسپین و مصر و یمن و عمان و عراق و
ایران و ترکستان و فارس و خوارزم و خراسان و غزنین و هند و هندوستان و سند و گجرات
و بنگاله و اوده و دکن و کرناتک و زنگبار و جاهاے دیگر سلطنت و حکومت راندند که بسیارے
را شخص اول آن خاندان یا غلام ترک یا حبشی و رومی بوده یا چاکر پیشه دیگری بوده یا راهزنے
بوده یا مالک و مولای خود را کشته بجای او نشسته یا برادر و برادرزاده و عمو و خالو و
اقربای دیگر خود را که شاید دعوی دار بوده اند خود را الحق تخت سلطنت و حکومت دیده اند
گردن زده یا زهر خورانیده یا چشم برکنده تا آخر خود را استقلال داده بود. ولیکن هیچ یکے پس از
این خاندانها از صد یا صد و پنجاه یا نهایت دو صد سال زیاده دوام و بقا نداشت و بسیارے
ازین هم بسیار کمتر. و این ها پیوسته با یکدیگر در تنازع و جدال و قتال بودند و یکے بر دیگری
غالب آمده ملک او را بگرفت و خاندان او را منقرض ساخت و خود خاندانی و اساس سلطنت
جدیدے نهاد +

ملخص کلام این است که گاهی درمیان اهل اسلام اصولے به این نحو که بنده عرض می کنم
و در مد نظر دارم نبوده خواه آن بر وفق شرع باشد خواه بر وفق عرف و خواه بر وفق هر دو.
و اکثرے از مسلمانان کم و زیاد معلوم است دولت سلاطین اسلام و اعمال و افعال آنها
اگرچه تمام آن اعمال و افعال را بچشم منفور و بلباس شرعی می بینند و ابداً به نزد آنها این امور
و اعمال قبیح نمی نمایند مثلاً هارون الرشید ... کودن را بحکومت مصر معین نمود و یک
اکثرے از اهل اسلام این عمل را از جمله اعمال ... وجه می شمارند یا یک نسبت ابلهانه دیگرے
بآن می دهند مثل آنکه گفته ... می داشت چه بر ... او را ... نزد شرع و عقل و دانشمندان
جهان تا قیامت ... بسیار قبیح بود این عمل و خلاف ملکرانی و تمدن. محمود غزنوی چندین مرته

به هند آمد و خون بسیاری را ریخت و جمعی از بندگان خدا را اسیر نمود و یغمائی کرده برفت و
مانند هند ملکی را از دست بداد - ولیکن فقط یکصد سال پس از مرگش اولاد او خواب دیدند که
چشمانش نگران بود اگرچه ملکش در دست دیگران بود - تیمور لنگ لکها بندگان خدا را بیدریغ
بکشت و ملکها را تباه و پامال ساخت محض به نادانی و خلاف وضع جهانبانی و تمدن و ملکرانی -
در کتابچه که طفل هندو می خواند و چند هزار اطفال مسلمانان دیگر میخوانند و در پنجاب طبع نمودند
بطور اتفاق بنده ملاحظه نمودم که چند صفحه از تزک جهانگیری در آن درج است که هم عبارةً
پوچ است و هم مطلباً - برای آنکه خردمندان ماموُر فرمایند و خود انصاف دهند که آیا وضع تمدن
و ملکرانی به این نحو نیک است یا بد فقرات چندی را از آن نقل میکنم - اگرچه خردمندان قدیمی منش
و جدیدی فکش هند بخوبی از تواریخ ملک خود بلا اطلاع استند دلی میخواهم که به موجب خیالات
و تحریرات بنده ملاحظه نمایند +

"بعد از جلوس اولین حکمی که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود - که اگر متصدیان مهمات
دار العدالت در دادخواهی و عذر رسی ستم رسیدگان و مظلومان اهمال و مداهنه ورزند آن
مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبان کردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد -
وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سی گز مشتمل بر شصت
زنگ - وزن آن چهار من هندوستانی که سی و دو من عراقی بوده باشد - یک سرش بر کنگرهٔ
شاه برج قلعهٔ آگره استوار ساخته سر دیگر را تا کنارهٔ دریا برده بر میل سنگین که نصب شده محکم
ساختند" - تامل باید کرد که این چه تدبیر نیکی و اندیشهٔ خردمندانه ایست برای معدلت و دادرسی
دادخواهان "دوازده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته باشند و این احکام
را دستور العمل سازند .... چهارم شراب و دُرد بهره و آنچه از قسم مسکرات منهیه باشد
نسازند و نه فروشند با آنکه خود بخوردن شراب ارتکاب می نمایم و از هژده سالگی تا حال
که عمر من به سی و هشت رسیده همیشه مداومت به آن کرده ام - در اوایل چون بخوردن
آن حریص بودم گاهی تا بیست پیاله عرق دو آتشه تناول می شد - چون رفته رفته در من اثر
تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم - در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش پیاله رسانیدم"

چیزی که موجب تحسین و آفرین است همین است که این ظل الله و اولوالامر و صاحب آن زنجیر ہمی گزری عدل و نصفت اعتراف کرده که یکی از احکام او منع ساختن و فروختن شراب بوده هر چند خود بیست پیاله عرق دو آتشه هر روز از هژده سالگی تناول می فرموده۔ نعوذ بالله نعوذ بالله۔ ولیکن تعجب در این است که تا بیست سال یا بیشتر بعد از آن زنده بوده باستی که در بیست روز مرده باشد۔ معلوم نیست که اگر در این زمان می بود برندی و دیسکی و شمپین واز این قبیل مشروبات یا سیندھی و تاڑی چند پیاله و گڑامی نوشید۔ در آواخر بیانات خود که گویا آواخر ایام حیات او بوده می فرماید۔ "وبعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید۔ بغیر چند پیاله شراب انگوری چیزے دیگر هرگز توجه خاطر نمی شد" ولی معلوم نه شد که این مصاحب چهل ساله روزی چند توله یا ادلس بوده۔ واه سلاطین عظیم الشان اسلام۔ واه ظل الله واولوالامر۔ واه معدلت و وضع تمدن و ملکرانی۔ واه تو شتن این خرافات برای زبان آموزی و تحصیل تهذیب اخلاق اطفال مدارس و پسندیدگی این امور اہل اسلام۔ و ہزار افسوس بر حالت و غفلت و مذلت و خواری اہل اسلام در این روز۔ نادر به این ملک آمد و فاتح و منصور گشت و صد ہزار از بندگان خدا را از تیغ گذرانید ولیکن بقدر یک روز آمدنی امروزه انگریزان از ہندوستان نبرد بلکه به همین اندک مبلغ قناعت نمود و به ملک خود مراجعت کرد و ملک ہند را با این خلقت و دولت برای انگریزان واگذاشت و در اندک زمانے گشته شده ملکش تقسیم شد و اولاد او گرسنگی در افتادند که اگر امروز کسی یاد و از آنها در جهان باشند بیشک گدای میکنند۔ چنانچه بچشم می بینیم بعضی از شاہزادگان دہلی از خاندان تیمور و بابر در حیدرآباد برای ده و پانزده روپیه سرگردان اند و از مال دنیا چیزے که دارند یک کلاه زردوز است علامت شاہزادگی۔ از همین جهته بود که سر سید احمد خان وضع تمدن انگریزان را ترجیح میداد بر وضع تمدن مسلمانان والحق بنهایت بهتر است در این شکے نیست۔ و بهتر از این چیست که امروز انگریزان برسی کرور خلق حکومت دارند فقط بیک انگشت زنجیر ہی گزری و یکصد کرور آمدنی دارند بدون آنکه کسے شکایت کند۔ اگر بابر ہاسے [illegible] شکایت بیشک سر سید پیروان او گاہے

شکایت نه کردند و نخواهند کرد. در همین وقت که بنده قلم در دست دارم اکثر و اغلب اهل اسلام خود بخوبی میدانند همچنانکه بنده میدانم حالت ملک ترکی و مصر و زنگبار و افغانستان وغیره چگونه است. در بابهای دیگر بعضی کیفیات ایران و ترکی و جاهای دیگر از همین تاریخ بعرض هم مذهبان خود میرسانم اگر خدا تعالی توفیق خیر دهد ایشان را که از خواب غفلت بیدار شوند. ولیکن این حالتی است که هیچ خردمندی امید اجابت از آن ندارد.

چهارم. انا خلقناکم من ذکر و انثی الخ. یعنی ای مردم و اولاد حضرت آدم علی العموم بدانید که خلق کردیم تمام شما را سفید و سیاه رومی و زنگی و فرنگی و هندی دیگر و ترسا و یهود و مجوس و مسلمان را از یک پدر و مادر و شما را این رنگها و نامها دادیم و این مختلف فرق و قبائل را نیز محض برای آنکه از یکدیگر شناخته شوید و این نه از آن است که یکی را بر دیگری فوقیت باشد نزد ما. هان البته اگر فوقیت و برتری هست فرقه را از این فرقه را خواهد بود که پرهیزگاری آن و خوف آن از ما و اطاعت کردن آن از ما بیش از دیگران باشد. این مطلب بسیار عظیم الهی است و هر فردی از افراد خلق یا هر قوم و ذات و ملتی باید سر در گریبان خود فرو برده با خود بیندیشد که آیا من یا ما آن کس و آن قوم می باشیم و در تحت این شرط داخلیم. میخواهیم بدانیم که تقوی چیست و کدام صفات و خصال و شرائط و اعمال را تقوی میگویند و خدای تعالی مقرر فرموده که بآن صفات و شرائط متقیان از غیر متقیان تمیز داده می شوند. در ابتدای اصول عظیم خود خدا تعالی میفرماید. ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین. یعنی این کتابی است قرآن عظیم در آن شکی نیست که رهنمائی است برای پرهیزگاران و اطاعت کنندگان. آنها کدام فرقه اند و نشان آنها چیست آنهاست. آن فرقه ایمان می آرند بخدای نادیده و نماز می کنند و از آنچه روزی آنهاست انفاق می کنند و ایمان می آرند به آنچه فرستاده شده است بتو ای محمد و قبل از تو و نیز به قیامت یقین دارند. خوب در این شرائط و علامات غور باید کرد.

(۱) متقیان فرموده نه مسلمانان (۲) نماز می کنند (۳) انفاق می کنند. (۴) ایمان می آرند نه تنها بکلمه آنچه بتو فرستاده شده (۵) و ایمان می آرند به آنچه قبل از تو فرستاده

شده (۶) و ایمان می آرند به قیامت - در مقامات دیگر هم ذکر متقیان و چند شرایط و علامات
دیگر نیز بیان فرموده ولی این شش نشان و شرط اصل اصیل می باشند - بهرحال اگر اصول
خدا تعالی اینهاست بنده بخوف می گویم که هر که از بندگان خدا بهر مذهب و ملتی که باشد
بر این اصول قدم زند هم او گرامی است نزد خدا - و چون بر احدی کماکان معلوم نیست
که آیا برابر مطابق این اصول عمل می کند یا بر عکس لازمی درسد که خود را برتر از دیگران بداند -
باقی ماند نفس دین و شریعت یعنی آئین دین اسلام است و شریعت شریعت محمدی است - مسلمانان
را این دعوی و تمسک است که بمحض اقرار بالایمان ما بر دیگران تفوق داریم - بیشک این اشتباه
عظیم است - از این آیه معلوم نمی شود و لازم نیفتاده است که هر شخص که لا اله الا الله محمد الرسول الله
بگوید اگر دیگر شرایط اسلام و تقوی را به عمل نیارد و اگر بکلی بر خلاف اوامر و نواهی الهی
رفتار کند چه بکند و عشقی کند با اولاد و اعتقاد به جان رسول الله بهتر از دیگر بندگان خدای
عادل و کریم و رحیم باشد - این است و جز این نیست که همین اراده خداوندی بوده است
و همین باید همیشه وضع تمدن و سیاست و نظم دنیا داری اهل اسلام باشد - لیکن گاهی چنین
نبوده است تا امروز هیچ پادشاهی در میان اهل اسلام به این اصول پیروی نکرده و امروز
هم نمی کنند و رعایای هیچ پادشاه مسلمانی هم که باشند عمل نیکی بر این اصول - بهر ملکی
که قدم نهادند خلق آن ملک را کشتند و مال آنها را غارت کردند و زنان و دختران آنها را
اسیر کردند یا به تصرف خود در آوردند و گفتند یا مسلمان شوید یا به کشتن راضی گردید -
البته هر قومی انکار دارد که مذهب خود و آبای خود را از دست بدهد آن هم به زور و زبر
دستی و حال آنکه برای این کار هم خدا تعالی اصول دیگری قرار داده و فرموده ادع الی سبیل
ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن - ولیکن
این مسلمان صورتان کافر سیرت که برای خدا شمشیر نمیزدند بلکه برای مال دنیا شمشیر میزدند و بپا
بدست شان افتاده که در خلق خدا را و عقلا و رعایای خود را هی کشتند - اما عاقل نبود از عدل و
عادل حقیقی که اقوام دیگر را بر آنها مسلط خواهد کرد که بنان شب مما نشان نمایند و آنها را ذلیل
و حقیر سازند و دیگران را از چنگ ظلم های آنها نجات دهند - هیچ حکمتی از انگریزان در ملک

هندیه ازین بود و نیست و نخواهد بود که با دین و مذهب کسی کاری ندارند و همه خلق هند را بسر
خود داشته و بخود واگذاشته اند که همه شراب بخورند و آنچه از محنت خود حاصل کنند همه را بشراب
و اعمال دیگر صرف کنند که خزانه آنها پر شود خواه اینها به بهشت روند خواه بدوزخ - ولیکن
اینها خوش اند و اکثرے تعریف و تحسین هم میکنند از معدلت و نصفت انگریزان - البته اگر
انگریزان هم ظلم می کنند چنانچه بسیاری از مردم هند می گویند و شاکی اند منتقم حقیقی از آنها هم
انتقام خواهد کشید - ولیکن سر سید احمد خان سعی داشت و میخواست ظاهر سازد که مسلمانان
هند تماما خوش اند از عدل و نصفت انگریز تا کجا این دعوی صادق است بنده نمی توانم گفت
مرا هیچ شکی نیست که اگر مسلمانان هم همین بخو رفتار کرده بودند که انگریزان می کنند امروز
تمام هند در حقیقه مسلمانان بود و همه اهل هند مسلمان بودند و در واقع تمام جهات و اهل جهان بدون
آنکه خون کسی ریخته شود یا زن و فرزند کسی آلوده دامن شوند و دین اسلام باین سان بدتمام
باشد - ولیکن این بیچاره الهان ترقی و تنزل هر قوم و هر ملت و هر چیز و هر کسی را نسبت
بهیچ چیز و کیفیات و اسباب و جهات دیگر نمی دهند جز نصیب و قسمت - به موجب اقوال
خدا و رسول چنین نصیب و قسمتی که عموم مسلمانان معتقد اند و معتاد شده اند که بران اعتماد
و تکیه کنند یعنی سبب را رها کردن و به سبب پشت نمودن خلق نه شده وجود ندارد و بنده
ابدا بران تکیه و اعتقاد ندارم - آنچه هست و نیست در امور جهان یعنی آن قطعه که امور دین و دنیای
همه خلق الله موقوف و وابسته به آن است این دو کلام الهی است و بس - اول لیس
للانسان الا ما سعی - ثانی - ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم - بنده این هر دو را خود
به کمال تجربه کرده ام اولی را در حالت خود و ثانی را در حالت بسیاری بلکه تمام اهل اسلام
اگر ما به غور و تامل این هر دو حالت را در میان خود و نصارا ملاحظه کنیم بر ما معلوم خواهد شد
افتراق آنها - آنچه اندکی از بسیار بنده میدانم اگر بیان کنم صد کتاب میشود و لیکن از برای اینکه هم
مذهبان خود کلی بیفایده می دانم و بیفایده می بینم - "فهم سخن تا نکند مستمع - قوت طبع از متکلم
مجوے" - این قدر هم کافی است اگر فهم کنند +
مختصر کلام اینها که عرض شده و شاید بعضی دیگر ازین قبیل اصناف اقوال و اصلی

ممالک محروسه و مقبوضهٔ ترکان را گرفته باشند همچنانکه کمپانی دیگر انگریزان اراضی مقبوضهٔ اولاد تیمور را در ملک هند گرفتند. ولیکن آن زمان ترکان سببی نهایت زبردست بودند که تمام مردم فرنگ از آنها اندیشناک بودند چنانچه صد سال بعد از استقرار آن کمپانی با دولک مردم جنگی ترکان بر ملک استریا (جرمنی) حمله بردند و قریب رسید که پای تخت آن ملک را که شهر وین باشد بگیرند مگر وزیر بدبخت بغفلت گذرانید و آن فتح و ظفر میسر نه شد و الّا امروز بالیقین مالک سراسر مملکت فرنگ باشندی. بنده از این حکایت بسیار خوش می شوم و مسلمانان هند نیز بسیار خوش می شوند و اگر آن زمان خوشی میکردند بعوض آنکه دو سال گذشته خوشی کردند در زمان جنگ ترکی و یونان واقعاً بسزا بود. ولیکن مسلمانان هند و همه عالم فراموش نکنند که آنچه غرض بنده است در همه جا و همه وقت با مسلمانان همراه بوده است یعنی عدم اصول و بواسطه عدم اصول عدم نظم و نسق و مشاورت و اتفاق وغیره. چنانچه در آن جنگ مذکور بالا در ۱۷ جولائی ۱۶۸۳ عیسوی ترکان شهر وین را محاصره کردند و در روز غرهٔ سپتمبر یک طرف حصار را نیز شگافتند و لے بخواب غفلت در افتادند. قره مصطفی که بنظر تحقیر بر نصارا نظر می کرد بغرور و نخوت و مستی و غفلت میکرد از ابتدا و از جریان جنگ و محاصرهٔ شهر بکلی بے خیال و بے پروا بود و حال آنکه نصارا در سعی و عهد و اتفاق و اتحاد سرگرم بودند و بالجمله یکایک از خواب غفلت بیدار شد و از مستی پندار بهوش آمد هنگامیکه شصت و چهار هزار مرد مسلح و آماده از کوهستان بزیر آمدند بسرداری پادشاه پولند و دیوک لارین و جمعی دیگر از شاهزادگان جرمن. و سخن کوتاه چنان شکست فاحشی به ترکان دادند. که سراسیمه بهر طرفی پراگنده شدند. و تمام سامان و لوازم جنگ و توپ وغیره خود را واگذاشتند و لوای معروف آنها را که می خواندند. لوای محمدؐ در روز ۱۲ سپتمبر ۱۶۸۳ نزد پوپ برسم تحفه ارسال داشتند.

این فقرهٔ بالا متعلق است بتاریخ و از آن تاریخ تا این تاریخ دو صد و پانزده سال میگذرد ابداً گمان نمیرود یا یقین نمی توان کرد که در این وقت در تمام روی زمین یک مسلمان هم یافت شود که آن تاریخ و آن جنگ را بیاد داشته شد. ولیکن احتمال میرود که در این وقت اقلاً

دو کرور مسلمان زنده اند که از سه چهار سال پیشتر حالت ترکی بخوبی یاد دارند و بیش و
کم گوش زد آنها شده است آنچه در اخبارها نوشته بوده است نسبت به آن ملک -
اوّل اینکه همهٔ اهل یورپ عموماً و انگریزان خصوصاً همیشه مملکت ترکی را میخوانند مرد بیمار -
ثانی آنکه هزارها مضمون در اخبارها درج بوده اند از ظلم و جفاجوئی ترکان نسبت انصارا و رعایای
خود و ارامنه وغیره - و زیر اعظم موجودهٔ انگلند بیانی نموده بود که در اخبارها درج شده بود و
عنوان آن این بود "گنگرین این یورپ" یعنی "جذام در مملکت یورپ" - همه کس میدانند
که جذام چگونه ناخوشی است - مضمون آن فقره این است "ممکن نیست تجاهل ورزیدن
یا فراموش کردن بے آرامی و دردسری را که گاه و بیگاه دارمی آید بر حکومت هائے یورپ
بسبب آنکه هر یورپ خود صحیح و تندرست می باشد یک گوشه آن بمرض جذام گرفتار
است که سمّیت آنست که موجب بیماری و عدم امنیت تمام آن گردد" مستر گلدستون در
بعضی از بیانات خود گفته بود "سلطان ترکی یک سفاک خون آشام است که می گوید
یعنی ("سلطان") هر حجت و دلیل و گفتگو و عرض و فریادی با من بے فائده است (یا آنکه
خود مستر گلدستون می گوید حجت و گفتگو با سلطان ترکی بے فائده است[1]) جز آن که
تمام سلطنت های عظیمهٔ یورپ متحداً با کمال زور و اجبار با او رفتار کنند چاره دیگری نیست"
بیشک هر مسلمانے که در ملک هند این کلمات را از شخصی شنیده یا در اخباری دیده بجوش
و خروش آمده - (۱) جمع کثیری از مسلمانان را عقیده این است که اگر سلطان ترکی با نصارا
مباهله کند فوراً آتشی از آسمان آمده همه نصارا را می سوزد و همچنین اگر قومی اراده کنند که
حمله بر ملکش آرند البته به موجب کلام خدا "کم من فئة قليلة غلبت فئة
کثيرة" مغلوب خواهند شد یا ملائکه سلطان را یاری خواهند کرد - ظاهر است که این عقیده
عقیدهٔ ابلهان است و خردمندان اهل اسلام را این عقیده نیست خصوصاً آنها که در مدرسه‌های
انگریزی و کالجهای علیگره وغیره تحصیل کرده اند یا پیروان سر سید احمد خان می باشند -

[1] این عبارت چنان است که بهر دو صورت ترجمه بتوان کرد -

اگر چنین امری در ابتدای اسلام واقع شد این قدر کافی است که بنده بگویم همه مسلمانان
میدانند که اجزای آن مباهله که بودند و سرداران افواج که بود و آن فتوحات خاص نسبت
داشتند به معجزه و کرامت - اگرچه اینها را نیز سر سید احمد و پیروان او باور و اعتقاد ندارند -
دیگر آنکه بحسب ظاهر جنگهای آن زمانها دیگر و به وضع دیگر بود و جنگهای این زمان به وضع
دیگر است - شاید تمام مسلمانان جهان شنیده باشند ولی باور و یقین نکنند که هزاران
هزار مرد جنگی چند ماه پیشتر در افغانستان شکست خوردند و همه بی خانمان و آواره
شدند - و همچنین در یک جنگ در چند ساعت مهدی سودانی با لکها مرید یا فوج شکست
خورد و با چند کس فرار کرد - اگر دو صد سال پیشتر بود آفریدیهای افغانستان در مدت
دو هفته داخل دهلی می شدند - محتمل که شخصی مانند عمران خان خود را پادشاه دهلی قرار می داد
و همچنین مهدی سودانی تمام بر افریقا را تسخیر می نمود +

(۲) بعضی از دیگر مسلمانان خیال می کنند که هنوز ملک ترکی بیمار نیست بلکه تندرست و صحیح و
سالم است - این خیال را هم از آن می کنند که سال گذشته ترکی با یونان جنگ نمود و یونان را
شکست داد ولیکن این جنگ جنگ باز و صعوه بود یا جنگ گربه و موش - بیشک گربه شیر
است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ - هیچ شکی نیست که ترکی در
مقابل هیچ یک از دول یورپ ایستادگی نمی تواند کرد در این زمان - (۳) بعضی از
مسلمانان می گویند که اخبار با دروغ بسیار است خصوصاً اخبار های انگریزی - خیر در این
هم شکی نیست چرا که از نوشتجات آنها معلوم می شود که اگر ممکن آنها باشد یک روز هم
ترکان را در یورپ نمی گذارند در این فتنه انگریزیها را هم آنها می کنند مع ذلک البته
از ده حصه یک حصه راست است و در واقع اگر راست باشد خلاف تمدن است -

(۴) بعضی از مسلمانان را اعتقاد این است که فرض لازم افتاده است برای اهل اسلام
که عیسوی و یهود و مجوس و هندو و ذاتهای دیگر را که کافر می دانند بکشند - بنده را این عقیده
نیست بلکه یقین است که صاحبان دانش و بینش ما نیز این امر را جائز ندانند خصوصاً اقلّاً
و در این زمان که مسلمانان را زور و استیلا نیست و وضع حکمرانی دیگر شده -

(۵) بعضی از مسلمانان می گویند انگریزان هم از اینگونه ظلم ها می کنند در ملک هند و با سایر خلق الله سوای هم مذهبان خود و عدالت آنها نیز عدالت واقعی نیست - بنده تسلیم می کنم این امر را و بالکل متفق می باشم و سخن بر این است که انگریزان قانونی را تمسک خود قرار داده اند و لی آن قانون در میان مسلمانان نیست اگر مسلمانان همچنین اصولی و چنین قانونی در ملک خود جاری می کردند کسی را جرأت نفس کشیدن نبود - انگریزان می گویند ما مسلمان و هنود و عیسوی را بیک چشم نگاه می کنیم و همه یکسان آزاد اند - بیشک این سخن راست است - چرا مسلمانان چنین نمی کنند؟ - اگر هم مذهبان بنده به اقوال و نوشتجات بنده بغور ملاحظه کنند می بینند و می دانند که همه غرض و مطلب من این است که مسلمانان نیز باید بهمان طریق مستقیم قدم زنند که اوّل خدا و بعد از آن رسول و شرع مقدّس نبوی به آنها نموده و پیش پای آنها نهاده اند و همچنین امروز نصارا در آن قدم میزنند و زور و استیلا دارند و بر دیگران و اعمال و افعال آنها نکته چینی می کنند - انگریزان فخر می کنند و لاف میزنند و بجا و بسیار فخر می کنند و لاف میزنند که رعایای آنها در ممالک غیر مثل ترکی و ایران و چین و حیدرآباد و جا های دیگر در تحت قانون خودشان می باشند و قانون آنها در آن ریاستها نیز جاری است - چرا نباید قانون مسلمانان نیز در ممالک نصارا جاری باشد یعنی حاکم و قاضی از خودشان داشته باشند - این امور را فهم و غیرت و حمیت در کار است که اهل اسلام فاقد آنها می باشند - معاهداتی که نصارا کرده اند با دولت عثمانی کبیر هر که خواهد از جهان با اطلاع باشد باید یا در کتب ملاحظه کند یا در اخبارات - یک فقره را بنده می نویسم برای آگهی و نمونه اگر کسی را رغبت بخواندن آن باشد - در بمبئی گزت پانزدهم یا شانزدهم جولائی ملاحظه نمایند مضمونے را که عنوان آن این است -

Native States and
The Paramount Power

ریاستهای هندی و حکومت اعظم یعنی حکومت انگلیش

The treaty while admitting the Turk for certain purposes into the European Country recognised the broad differences between Christian and Mohamadans institutions, habits and feelings, by insisting on the withdrawal from the jurisdiction of the local courts of christian foreigners who resorted to Turkish Territory for purposes of trade, and by establishing officers and courts with jurisdiction over dispute between followers

حاصل این فقره این است که دول حکومت های یورپ گویا بعضی مآرب ترکی را با خود اشتمال
میدهند در امور راه و رسم و تواضع ولیکن چون رسوم دینیه و عادات مذهبیه مسلمانان
افتراق کلی دارد با نصارا لهذا باید نصارائی که رعایای دول یورپ می باشند و برای
تجارت دران ملک میروند در تحت احکام قضائی مسلمانان باشند" ولیکن سوای
این امور هم دول نصارا در تمام امور مسلمانان که متعلق استند با رعایای عیسوی آنها
مداخلت می کنند پس چرا نباید که مسلمانان نیز در امور هم مذهبان خود در ممالک نصارا
مداخلت داشته باشند بیشک سلطان ترکی و شاه ایران را میرسد چنین دعوی را
بکنند. ولی افسوس است "تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف" همه مطلب منحصر است
بیک نقطه و یک نکته که در این اوراق شاید پنجاه مقام ذکر شده و آن این است که تا در
ملک و ریاست اصول نباشد هیچ کاری صورت پذیر نیست بموجب دلخواه یعنی اسباب

بزرگی و زور و استیلا فراهم نمی آید که با دیگران برابری و مقابلی شود.

در این مقام و مناسب این کیفیات مناسب میدانم که چیزی بنویسیم از معاملات ملک جاپان و انگلند یعنی حالت رعایای انگریز در آن ملک - ولی این فقرات را ترجمه نمی کنم چرا که اندکی طولانی می باشند هر که بخواهد تمام مضمون آن را ملاحظه کند در تیمز آف اندیای ۵ یا ۶ اگست به بیند - چند فقره اینهاست -

"انگریزانی که در ملک جاپان اقامت دارند بالاتفاق عرضیه بخدمت لارد سالسبری وزیر اعظم و وزیر دول خارجه خود عرض کردند که بموجب این معاهدهٔ جدیدی که شونده است درمیان انگلند و جاپان رعایای انگلش اجازت نخواهند داشت که مالک زمین باشند در آن ملک - و هر مکانی را که به اجاره گیرند مدت آن زیاده از بیست سال نخواهد بود و این مدت چندان کوتاه است که تجارت پیشگان و کسبه و دستکاران انگریز را فرصتی در دست نیست که انباری بسازند و یا کار فایده مند دیگری نمایند و فوراً پس از انقضای مدت باز در زیر سلطه و در دست مالکان املاک خواهند افتاد برای تجدید کرایه - یک سختی دیگر که رعایای انگلند را پیش خواهد آمد این است که به موجب قانون بیگانگان ممنوع خواهند بود از بودن مالکان و مضمون نگاران و جاری کنندگان اخبار و لهذا ایشان نهایت سخت خواهد گذشت - ولیکن از همه بالاتر و سخت تر دو چیز است که لارد سالسبری باید کمال توجه را در آن بکار برد زیرا که لی نهایت آزادی و راحت ما را هیچ خواهند برد و آن اینهاست که اول محکمهٔ قضائی جاپان ضمانت از مجرمین بیگانه قبول نخواهد کرد - دیگر آن که محابس جاپان سزاوار شایستهٔ اهل یورپ نیستند - والغرض در مدت ۱۲ ماه از آن فوایدی که از جریان قانون خود و بودن در تحت قانون خود ما را حاصل بود در بین ۴۰ سال محروم خواهیم شد" - در این جا فقط چند کلمهٔ بکنایه و اشاره عرض می کنم اگر کنایه فهم باشند - مملکتی به آن عظمت مانند چین در این وقت مانند فیل دمانی است لی هر که از هر طرف در امی کشند و پاره پاره می کنند و حال آنکه جاپان مانند بزی است تربیت یافته که با همه مقابلی می کند و از هیچ کس باک ندارد - همین حال را باید ترکی و ایران سرمشق خود قرار دهند و لیکن بدانند سبب آن چیست و پیروی آن را کنند -

حیدرآباد - تمام اهل حیدرآباد که درین وقت زنده می باشند و از سی سال عمر آنها کمتر نیست بخوبی می دانند که پانزده یا بست سال قبل ازین در این ریاست چه واقع شده - و کسانیکه پنجاه و شصت سال آنهاست البته از واقعات چهل سال پیشتر با اطلاع اند - بنده که باشندهٔ این ریاست نیستم و از جای دیگر باین ریاست آمده ام بنده آنکه از حالت بیست یا بیست و پنج سال قبل ازین این ریاست با اطلاع می باشم و از آنچه گذشته است در مکان فرد فرد اهل این ریاست خبر دارم بهیچ وجه از ملک ترکی یا ملک خودم و اهالی آن ملکها اطلاع ندارم - ولیکن امور خانگی افراد امرا را ذکر نمی کنم یعنی از شخص خاصی نام نمیبرم فقط چند امرا را بطور کنایه می نویسم که فقط مردم حیدرآباد و آن هم معدودی از آنها بفهمند نه مردم جاهای دیگر - ابتدا وقتی که بنده باین ریاست قدم نهادم مقدمهٔ کلیسی در میان بود دیوانی یا نیابت حضرت بندگان عالی بالاشتراک سرسالارجنگ اول و وقارالامرا ماضی - در همین زمان رزیدنت شد سر رچرد مید و مددگار او شد میجر آمیت - در همین زمان آمد جمعی از هندوستانی ها - بعد ازین سرسالارجنگ اول وفات یافت و چند ماهی پیشکار بمسند دیوانی نشست و در این مدت قلیل بسیار کارهای بی معنی شد که از انجمله بود ابتداهای زور و استیلای عبدالحق و بندوبست و فروخت ریلوی و واگذار معدنیات به کمپانی انگریز - اگرچه گفتگوی آن در زمان سرسالارجنگ اول شد و ختم آن در زمان سرسالارجنگ ثانی ولی بندوبست دغابازی آن در زمان پیشکار شد - بعد از آن آمد مقدمهٔ جلوس اعلیحضرت و درین جلوس نیز واقع شد مسندنشینی سالارجنگ ثانی و مایوسی پیشکار و دیگران - و درین ضمن اعمال و افعال و اسباب و جهات اشخاص و اتفاقاتی که موجب اختلاف و افتراق میان شاه و دیوان این ریاست گشت و استعفا و موقوفی و وفات او و برادر او وغیره می باشند - و درین میان کارهای ریلوی و معدنیات بسرگرمی جاری شد و اختتام پذیرفت و عبدالحق گشت مالک لکوک روپیه و شاهزادهٔ هند و کرنل مرشل و جمعی از افسران انگریز خاطرجمعی دادند که ما از دیوان حیدرآباد خواهیم نمود مشروط برگرفتن فوجی از افواج نظام - بعد از آن آمد نوبت جوبلی قیصرهٔ هند و انتخاب سر آسمانجاه برای دیوانی و مقدمهٔ ظاهر شدن افعال و اعمال خیانتکارانهٔ عبدالحق و

نشستن مجلس دریافت مقدمه مذکوره در لندن رفتن محسن الملک بانگلند پس آمد نوبت
مشتاق حسین وبدار المهامی او یعنی دخیل بودن او در تمام امور ریاست و رفته رفته
دخول تجمم محسن الملک - در این ایام واقع شد نیابت فتح نواز جنگ در لندن و بالآخره
هوم سکرتری شدن آن بزرگ خاندان و ملاقات دادن زوجهٔ منکوحه یا غیر منکوحه
خود را به ملکهٔ هند و مشتعل شدن آتش حقد و حسد در کانون سینهٔ دیگران وهم درین
ایام واقع شد تشریف آوری انگریز صاحب بزرگواری از خاندان رمبولد وآوردن
خطوط سفارش از ولیعهد انگلند و دیگر اراکین دولت انگلند و افسران عالی شان حکومت
درباب دعوی براین ریاست بیچاره و طلبگاری دوازده لک وانفصال وگرفتن
او سه لک زر نقد (تاریخ این خاندان راهم از ابتدا و در زمانه چند و نعل وغیره بنده
بخوبی میدانم) پس واقع شد مقدمه حبشی و افسران فوجی انگریز - پس ازان واقع شد
کیفیت خریداری الماس بنجاه لکه - پس واقع شد گرفتن فوج - پس نوبت رسید به طلوع
آفتاب اقبال آغا میرزا بیگ سرور جنگ و سرور الملک بهادر - پس واقع شد اتفاقات
جمعی از همین حضرات مذکوره در خرابی فتح نواز جنگ و حکایت بغفلت و ظاهر شدن بسیاری
از اسرار ریاست و بی عزتی جمعی کثیر و خرچ بسیاری از خزانه سرکار و گرفتن و دادن رشوتهای
بسیار - پس آنگاه نوبت رسید باعتزال نواب سر آسمانجاه و انتصاب سر وقار الامرا موجود
و اخراج بنوبت فتح نواز جنگ و اقبال علی و انتصار جنگ و محسن الملک و هرمزجی و
چند کس دیگر - آنگاه واقع شد مقدمه یوسف الدین که هنوز بکلی ختم نشده - پس آمد
نوبت اخراج سرور الملک بهادر که در همان اوایل انتصابش بنده اشعار چندی گفته بودم
که یک شعرش که درین وقت بخاطرم هست می نویسم به موجب ضرب المثل این ملک و آن اینست

شنوان به سر هر زبان است سرور	نپرسد کس او را از باب زمادر
بود رسم معهود این خاک و کشور	دو سال دگر بینیش کفش بر سر

این واقعه را من پیش گوئی کردم ولیکن دو سال نشد بلکه چهار سال شد - بالآخر رسید
نوبت به اخراج مولوی احمد رضا خان اگرچه بنظر بنده ضعیف این کس بیجرم بود و بیشک

خیانتی که از وسر زد نشد - سر آسمانجاه ازجهان روان شد وجشن سی ساله اعلیحضرت را هم بنده بچشم دیدم - و آخرین همه درین وقت این است که جمعی بکمال سرگرمی وجان فشانی وپاسداری نمک خدمت ازین ریاست کردند وحق شناسانگی سزاوار مزد خدمات لائقه خودمی باشند خطاب های عالی شان جنگی وبهادری سرفراز شدند - رباعی

دانی زچه باشد این عمارت بر آب | ایشان که بمنزه باد و درجولان اند
نااهل بود جنگ وبهادر بخطاب | برآب روان اند همی همچو حباب

البته هریک ازین فقرات ومطالب سابق الذکر مشتمل است بر تفاصیل بسیار که نوشتن آنها هریک هریک کتابی میشود واکثری را مطالب وکیفیات دیگر نیز متضمن هستند - وآنچه غرض بنده است همین است که ظاهر سازم تا چه اندازه از عزت ودولت وقوت این ریاست کاست وچه مبالغ گزاف ازین ریاست تلف گشت - درین مقدمات ماسبق ودرین این ۲۵ سال اگر کسی بخواهد تخمین کند که چه مقدار زر این ریاست چه از خزینه ریاست واز کیسه عمال وامرا برباد شده که بعضی را خود خورده وبعضی را بدیگران خورانیده اند وبکیسه مختلف اشخاص واصناف رفته مثل افسران انگریز واخبار نویسان وبرسیتران ووکلاء وغیره تخمیناً پنج کرور بشود - ولیکن بنده سؤال میکنم که آیا مجلس فهمیده است که سبب این واقعات وخرابی ها وبیعزتی ها چه بوده - شاید بسیاری هم بدانند وشکی نیست که بسیاری هم نمی دانند - عمده اسباب وجهات این واقعات سازش واتفاق همی بوده است بر عهده وخدمتی خصوصاً عهدهٔ دیوانی این ریاست وبجهة خرابی وتباهی یکدیگر ونیز لی پروائی از تباهی ریاست وبی انتظامی امور - ولیکن درانجا ودراین وقت مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه درمجلس رندان سخنی نیست که نیست ؛

حالا میخواهیم ملاحظه کنیم که امور زیست وزندگی خلق حیدرآباد مشتمل از چند مهم بر چند امر است وحالت هریک ازان امور ورشتهای آنها چگونه است -

اول - امر زراعت است وفلاحت وکسانیکه روز وشب درکار آن می باشند میدانند که چه عدت از حقیقت این ریاست درآن مشغول اند وچگونه است حالت آنها و

چه مقدار از زمین ملک زراعت می شود و چه حالت نیک یا تباهی است در نی حکومت
از آن ثمر چیست +

دوم - تجارت است و آن هم از حاصل کرورگری (کمرگخانه) معلوم می شود که تمام
تجارت و مال التجارۀ داخله و خارجۀ این ریاست چیست - آیا بقدر تجارت عدن یا نانگ
هست که چند میل مربع زمین بیش نیستند؟ +

سوم - کسب و پیشه است که هر که در حیدرآباد یک روز گردش کند بخوبی می فهمد
که حالت کسب و پیشه در سراسر این ریاست چیست و چه حالت دارد +

چهارم - امر دستکاری و کارخانجات است که از نمایشگاه ملک پیٹ چند سال
پیشتر بر همه کس معلوم است +

پنجم - سپاهی گری است که حالت فوج و خصوصاً فوج بیقاعدۀ این ریاست بر همه
کس معلوم است +

ششم - امر حکومت است که اکثری از خلق در جستجوی خدمت و نوکری درین رشته
اند و آن هم بر هر شخص ذهین خردمند و آگاهی که یکبار در یک کچهری قدم گذارد و ده دقیقه در آنجا
گردش کند بکمال خوبی برا و معلوم می شود چه حالتی دارد حکومت و ملکرانی این ریاست -
ولی این هم معلوم است که تمام خرابی و تباهی ریاست - آفت و بلاء طاعون و وبا و ذلت
و نکبت قوم از مفاسد و نقایض این رشته است البته در همه جهان خصوصاً در این ریاست +

هفتم - امور متعلقۀ امراست و زمینداران و منصبداران و علما و فقراء و طوایف
و انعامات وغیره وغیره - پس این است حالت این ریاست - ولیکن همه کس در حیدرآباد
نمیدانند که فرق میان حیدرآباد و سکندرآباد چیست از هر حیثیتی اگرچه آن پای تخت یک
ریاست عظیم الشان است و این فقط لشکرگاه یا دهی بیش نیست و هم متعلق این ریاست
است و در تحت حکمرانی انگریزان - کل سر سبد چنین ریاست عظیم الشان شهر حیدرآباد است
در این شهر چیزی که قابل دید است و گویا خال عذار آن شاهد دلفریب است سرکی است که
شروع می شود از دروازۀ افضل گنج و میرود به چهار کمان و چهار منار تا شالی بنده - بعضی

سرک های دیگر در چهار مناره و سوکه حوض وغیره - چون در دیگر کوچه ها افتادم همه تنگ و
غلیظ و تمام موری ها در معبر واقع وغلاظات جاری اند یا آنکه مردم در آنجا ها خرابی کرده اند
که جای قدم نهادن نیست وکسی را رغبت نیست از آن شوارع عبور کند - البته کسانی که
بمبئی را دیده اند که نمونه ایست از شهر های عظیمهٔ ممالک فرنگ میدانند که بنده چه عرض میکنم
باوجود آنکه حیدرآباد درین وقت صد درجه بهتر از ایران است ده هزار درجه بهتر از افغانستان
و سایر ریاستهای اهل اسلام - حیدرآباد امروز گسینت دارد - مجلس ایجاد قوانین دارد - دار
القضا دارد - پولیس باقاعده دارد - فوج باقانون دارد - پستخانه دارد - صفائی دارد -
ادارهٔ حفظان صحت دارد - اداره هوم سکرتری دارد - ادارهٔ تعمیرات دارد - دفتر محاسبی دارد -
و بسیار ادارها و دفاتر دیگر دارد - مع ذلک هیچ ندارد چرا که اصول ندارد - با وجود همه
چیزها که دارد ده هزار درجه بی بند و بست و بی انتظام تر از ایران و افغانستان جاها
دیگر است - لیکن اگر ما فرض کنیم که صد گونه عیب در دولت مسلمانان است و همه مانع
ترقی اند و همه موجب افسوس اند سرآمد این همه عیوب یک عیب است و صد [illegible]
افسوس بر آن سرآمد افسوس ها است - آن عیب چیست؟ آن عیب بی پروائی است -
لعنت خدا برین بی پروائی - هیچ ملتی در جهان بی پرواتر از مسلمانان نیست -
مسلمانان از بهائم بتر استند در بی پروائی - اگر طوفان نوح شود احدی را پروا نیست
و به شغلی مشغول است جان و دل و حواس عشرهٔ او مشغول آن شغل است و یک شغل او نه
شغل [illegible] نقصان نیست - مثلاً امیری در حیدرآباد بلبلی دوست دارد و تمام حواس او متوجه
آن جانور است - شاید اگر خانه اش آتش بگیرد و [illegible] آتش گرفته پروائی ندارد - دیگری
همین [illegible] حواس گرفتار پتنگ است - دیگری گرفتار بدعت است - دیگری گرفتار هوس است
دیگری گرفتار افیون است و تا کجا می توان نوشت باوجود آنکه احدی را پروائی نیست -
مثلاً آنچه نقصان بخزانه و بعزت و شان و عظمت ریاست و قوم دارد می آید و آنچه [illegible]
واشنا [illegible] برده و بشود نه رئیس را پروائی است نه مردم را نه حاکم را نه رعیت را - و هیچ
شک نیست که ازین سخنان حق هردو فریق [illegible] دلی بخسبدگی آنهسا ه ا

نقصانی نمی رساند اگر نقصانی رساند بخود شان میرساند - حالا جای تأمل است که چون شخصی
در خانهٔ خودش طفل یا جوان خودش در بستر مرگ خفته و کلی بی پروا است از بیماری و مرگ
جوان همسایه اش تا بچه اندازه بی پروا باید باشد - آن کسی که قوت جان و قوت روح
و روانش یک بلبل است چهار پیسه یا یک بطر است هشت پیسه یا یک پتنگ است یا یک
سگ انگریزی است یا یک خروس جنگی است یا یک کنیزک مطبخی است یا یک دهرلی است
یا یک لوطهٔ سندهی است یا تمام روز و شب در خیال معاجین و قوة باه است یا خط او
در آرایش ریش خود است و اشتغال این مشاغل و چیزها کجا بخیال آنست که فاضل آمدنی برا
چه می شود و خنگ سودان بکجا رسید و مهدی سودانی کجا رفت و حالت کریت چگونه
است و غنیک احدی ازین معاملات و واقعات خبردار نیست -

هر چند که بنده بخوبی می دانم که (۱) این سخن بنده بکلی بی فائده اند و فعل عبث و
(۲) بی مزد و برخلاف موجب رنجش خاطر و خشم و قهر و غضب و مورد طعن و لعن و دشنام
و گناه لازم و (۳) در نزد بسیاری دال بر جنون و بلاهت و حماقت و خبط دماغ بنده‌اند
و قبل ازانکه دیگران بگویند و مرا سزاوار دانند من خود می گویم و مقر و معترفم که واقعاً من چنینم
و آنچه خلق به گویند سزاوارم بلکه بیش ازانیم و من آنم که من دانم (۴) و واقعاً حماقت و
بلاهت است که من گاهی به ملک خود نمی روم و خبر مرا و این سخن را کسی بملک من نمیرساند
و اگر هم برساند بی فائده محض است و ممالک دیگر اسلام نیز دور استند و مرا بر آنها سروکاری
نیست و در این ریاست هم بیگانه و بی علاقه ام و به سر و سینه زدن من بکلی پوچ و بمعنی محض
فضول است - مع ذلک می گویم و می کنم هرچه بنظرم آید محض به این خیال و برین اندیشه که
آخر مسلمانم و یکی از اعضاء بنی آدم بحتمل که برای اهل ملت و مذهب من فائده باشد در سخن
من - ولیکن این را هم بر صفحهٔ روزگار می گذارم که آنچه تا امروز نوشته ام اگر جمع آوری آن
ممکن بود بحتمل پنجاه کتاب می شد ولی آرزو در دلم ماند که یک مسلمان پیدا شود که مرا بگوید -
"دردی به نویس"
اما شوق مسلمانان بچیست و زر مسلمانان بکجا و در چه مقام صرف می شود بناچ طوایف و

جشن سالگره۔

در جشن و طرب رود همه عمر بسر | بر اهل طرب وقف بود کیسهٔ زر
باشد که جهان برای جشن است و طرب | ور نه بجوی نه تاج ارزد نه کمر

مدرسه در سکندرآباد می باشد از مسلمانان چون مسجدی از مسلمانان در محلهٔ یهودان که بنده نیز یکی از ممبران کمیتی انتظامیهٔ آن می باشم ہیچ مسلمانی را رغبت و میل خاطر نیست که در کمیتی آن شریک شود۔ آنها که شریک اند بندرت حاضر می شوند۔ بعضی از آنها بیش از یکبار در اجلاس آن حاضر نشده اند۔ بعضی هم بہانہ استعفاء داده اند۔ و اگر اینها مبلغ قلیلی در مدد مخارج مدرسه می دهند در دفتر مدرسه باید ملاحظه نمود که چگونه می دهند۔ انجمنی نیز از مسلمانان می باشد که گاہی عدد ممبران آن از ده یا دوازده بیش نیستند۔ روزی بنده در دفتر آن انجمن ملاحظه کردم هفتاد و یک روپیه بقایا بود و سه روپیه وصول بابت ماه جون گذشته +

حالت بزرگان و صاحبان دولت ما چگونه است؟ مثلاً یکی از امرای این ریاست چهار سگ بخرید چهار ہزار روپیه کمپاتی و ده خدمتکار برای خدمت و بادرزن آنها می گمارد و سایبانی در کمال آراستگی برای آنها می سازد و غذای این سگان باید شیر و مسکه و سرشیر و ڈبل چاپ باشد اگرچه مشهور است ده پانزده لک مقروض است۔ دیگری بنان شب محتاج است و جاگیرات او را تصرف کرده اند شکره را به شکار میبرد آن جانور بنجشکی را شکار می کند و برای شکار چند روزناچ است و رنگ و سبوها سے سندہی صرف می شود۔ امیر دیگری ایام بارش دعوتی کرده بود از انگریزان که در اخبارات بمبئی باین موجب درج بود۔ "در آن مجلس (۲۵۰) مهمان برخوان نشستند و آن دعوت چنان نشاط انگیز بود که دعوتیان را چون کرسمس مینمود۔ ولی ہنگامیکه هر شخصی از قوت طعام هاسی روح بخش و شراب های فرحت افزا سر خود را بر آسمان می دید و از نشاط بر پای خود ایستاده نمود باران شروع شد و عیش را بر همه منغص داشت" بنده را عذرے نیست باینگونه دعوتها اگر کسانی که آن طعامها و شرابهای روح بخش را می خورند تا حصه در

مد نظر داشته باشند - اگر خدا نخواسته فردای آن شب واقعه رخ دهد آن غذا و شرابها فراموش می شود چنانچه در مقدمات دیگر و واقعات دیگران ما دیدیم و بخوبی تجربه آموختیم اگر امرا و بزرگان ما می دانستند که طرق بهتر از اینها می باشد که زر خود یا زر یا ستمها را برباد دهند چرا چنین می کردند البته نمی دانند - اگر آن امیر بداند که از بند کردن نان ده یا پنجاه کس و خورانیدن آن بچهار کس ... به قروض او هرگز ادا نخواهند شد چرا چنین می کند - شخصی بطور شکایت نزد بنده این رباعی را خواند -

رباعی

ای فخر دکن مرد و شکست پیمان　　افسوس بر آن نام و بر آن شوکت و شان
تخفیف بخرج بودت این تی - بر نام　　از من بریدی و خوراندی بسگان

آن دیگری آن دوصد یا سیصد روپیه را که از بیچاره در کربلا بقرض گرفته و آن بیچاره از آنجا محض برای این مبلغ آمده اگر ادا کند هزار درجه بهتر از آنست که جلسه کند برای شکر خود - و آن امیر که غذاهای مقوی و شرابهای بهی ... به صاحبان انگریزان خورانید و نوشانید بچند مستحق یا دانشمند یا بچند مدرسه و چند انجمن میداد بشکر بی نهایت اجر او زیاده بود نزد خدا و محبوبیت او نزد بندگان خدا و رعایای ... خدا توفیق خیر دهد همه مسلمانان را در روی زمین که نیک را از بد فرق و تمیز آریم - آمین ثم آمین -

کانستی تیوشن یعنی اصول سلطنت چیست و در میان مسلمانان چگونه باید

اول - اصول سلطنت چیست ؟ باید دانست که اصول سلطنت صحیح چیز جدید نیست - در واقع اصول در هر ملک و هر سلطنتی می باشد - چنانچه سابقاً عرض شد بعضی از مکانات را اجزا مستقل است از چند چوب برای ستونها و قدری علف یا شاخه های درختان

برای سقف آنها۔ بعضی دیگر مشتمل است از گل خالص برای دیوار ها و چوبهای باریک چندے
مع قدری علف خشک برای سقف۔ و بعضی را دو گز از زمین کنده اند و از سنگ سخت
و آہک اساس آنها را استوار نهاده اند و بر این منوال می کشند تا بسقف و ستونهای
سنگین یا آهنین نیز در آنها بکار می برند و سقف آنها نیز از چوبهای و شہ تیرهای بسیار
سخت و آجر یا سنگ یا چیزهای استوار دیگر است۔ پس معلوم است که دوام و قوام
هر یک ازین مکانات بحسب اجزای آنها تا چه مشابه است در بعضی جا ها مصالح یافت نمی شوند
در بعضی جا ها مصالح موجود است دولت یافت نمی شود۔ و در بعضی جا ها مصالح و دولت موجود
استند ولی علم و عقل و سلیقه درست کردن و عمارت نمودن نیست۔ در میان اهل اسلام
تا امروز هم مصالح بوده است و هم دولت ولی علم و عقل و سلیقه نبوده است۔ مصالح اصول
دین و دولت مسلمانان سخت ترین و مستحکم ترین مصالح است لیکن فقط یک فوت کاسه گری
لازم دارد و یا بگوییم نقطه که آن پرکار عظیم یا محوری که آن دولاب عظیم بگرد آن حرکت کند۔
اگر ما پرکاری را بر گیریم که یک بند انگشت طول آن باشد و دائره بکشیم که بقدر کف دستی
باشد بالضرور در وسط آن یک نقطه می باشد۔ و اگر آن پرکار صد گز یا هزار گز یا ده هزار گز
باشد باز در وسط آن دائره بالضروره نقطهٔ لازم است که بر آن حرکت کند۔ ولیکن فایدهٔ
این نقطه برای عرض دیگر و در مقام دیگر است۔ ممکن است که ما دائره بکشیم خواه بقدر کف
دستی و خواه بقدر وسعت صفحهٔ ارض ولی از امکان خارج است که بدون آن نقطهٔ دائره کما
کان مدور و هموار و هر کنارهٔ آن با کنارهای دیگر مساوی باشد۔ پس از انجائیکه در ممکنات
هیچ چیزی خواه حسی باشد و خواه عقلی بی ضابطهٔ خاص نیست و امکان ندارد بنا براین در امر
مشاورت هم ضابطه در کار است۔ در تمام امور متعلقه دین و دنیای خلق جهان بالضروره
ضابطه می باشد و خصوصاً در میان ما مسلمانان در هر امری از اسور پنجاه و صد هزار ضابطهٔ
می باشد خواه بر وفق شرع باشند خواه بر وفق عرف و عادات و رسوم۔ خداوند تعالی شانهٔ
فقط این قدر فرمود اقیموا الصلوٰة و اٰتوا الزکوٰة در میان هر فرقهٔ از اهل
اسلام هزار ها ضابطه می باشد برای نماز و برای روزه و برای زکوٰة و برای حج و برای

عقیقه و نکاح و طلاق و میراث و بیع و شری و اکل و شرب و لباس و طهارت و نجاسات و مطهرات و نجاسات و حمام کردن و خضاب و سر تراشیدن و غسل و تیمم و کفن و دفن و سوم و دهم و چهلم و هزاران امور دیگر - ولی کمال افسوس است که در امر مشاورت هیچ ضابطهٔ نیست و هیچکس هم دران نشده است که ضابطهٔ قرار دهد برای مشاورت -

مسلمانان باید به کمال دقت براین فقره ملاحظه و با ملاحظه تأمل نمایند - فوراً پس از رسول الله مسلمانان بر دو فرقه شدند - و پس ازان بمرور ایام فرق متعدده شدند و مشهور به هفتاد و دو ملت گشتند - ولی معلوم نیست که واقعاً افتراق این فرق از کدام زمان آغاز شد و کدام زمان عدد آنها به هفتاد و دو رسید که در زمان حافظ شیرازی هم هفتاد و دو ملت مشهور بوده و احتمال کلی میرود که دراین زمان دو چند باشد - بهرحال کسانی که درمیان ما کتب نوشته اند متعلق به امور دینیه و دنیویه تا هرچند صنف بوده اند بعضی از آنها خاص متعلق و مربوط به امور دینیه نوشته اند چنین مشهور است که در زمان هارون خلیفهٔ عباسی حکم رفت به اجتماع احکام خدا و سنن رسول الله - ابتدا ابوحنیفه تمام احکام و سنن را جمع آوری نمود و پس ازان سه امام دیگر که تمام سنی جهان بر نوشتجات آنها عمل میکنند در تمام امور دین خود اگرچه آنها هم خالی از اختلاف نیستند - ولیکن البته دراین صنف هر شخصی که به لباس دین و اهل شرع و هدایت آمده و بانی مبانی طریقه یا ملت جدیدی از هفتاد و دو ملت شده یا بسیار امور دیگر را مزید کرده یا بسیاری از امور را کم و زیاد و تغییر و تبدل نموده که بیشک در ابتدا اسلام نبوده و بعد وجود یافته است بحسب فهم و ادراک آن اشخاص و پیروان آنها مطالبی که در کتب این مختلف و متعدد فرق درج شده محتمل که کرورها باشد - فرقهٔ دیگر تواریخ مسلمانان را نوشته اند یعنی جنگ و جدال و فتح و نصرت و چیزی هم وضع زندگی آنها را - فرقه دیگری کتبی نوشته اند در اخلاق که چیزی از قرآن و احادیث و سنن رسول الله اخذ کرده اند و چیزی از اقوال حکماء قدیم - و یکی از شعب اخلاق شمرده اند تمدن را که آن هم هرچند شعبهٔ دیگر است و از آن شعبهٔ سیاست ملک و آداب ملوک است - صاحب اخلاق جلالی هم صفحهٔ

درین باب نوشته است ولیکن ابداً غرض بنده ازان مستفاد نمی شود - یک فرقه هم کتب
چندی نوشته اند در زمانهٔ بعضی از سلاطین که به اعتقاد خودشان ضوابط ملکی اند چون آئین
اکبری و تزک جهانگیری وغیره - آنچه بر بنده معلوم است در هیچیک ازین کتب یافت نمی شود
و نخواهد شد وضع و طریق مشاورت و مثالی هم یافت نمی شود که فلان بادشاه
در فلان عهد باین موجب و باین وضع مشاورت می کرد - کتاب دیگری را درین وقت
جناب شمس العلماء مولوی سید علی بلگرامی - بی - ای - از زبان فرانساوی ترجمه فرموده است
و نام نهاده "تمدن عرب" اگرچه معلوم نیست که نام نسخهٔ اصل آن چه بوده است - بنده آن
کتاب را چند روز پیشتر نزد دوستی دیدم و سرسری بر آن نظری کردم و به اعتقاد بنده
مراد از تمدن درین کتاب نیز اجتماع است و معاشرت خلق - ازین قبیل تمدن همیشه از
ابتدای جهان در هر شهری و بلدی بوده است بلکه در میان صحرانشینان و مردمان کوهستان
و در میان این ها هم یک نوع حکومتی بوده است و تا این زمان هست و همچنین یک
قسم مشاورت و کنکاش - چنانچه فردوسی می گوید "پی مصلحت مجلس آراستند +
نشستند و گفتند و برخاستند"[1] + و در این زمان هم ریش سفیدان دهات گرد هم
می نشینند و مشاورتی می کنند که در هند پنچایت گویند - ولیکن این همه را در هر حال و هر درجه
خوردی و بزرگی شکل و صورت یکسان بوده است یعنی به همان وضعی که صحرانشینان و
کوهستانی ها کنکاش می کرده اند سلاطین هم کنکاش می کرده اند به عبارة اخری
که هر مردے صحرانشین و عصر پادشاهی در شکل و صورت و مصالح
یکسان بوده - و گذشته ازین این وضع دهقانیت و وحشیانه هم اگر ابتدا در میان اهل اسلام
وجود داشت در اندک زمانی معلوم شد و از میان رفت - چنانچه تمام مسلمان جهان هر روز
بچشم می بینند که نه سلطان ترکی مشاورت می کند در امور ملکی نه شاه ایران - نه امیر
افغانستان و نه دیگران و همه خودمختاراند - دعوای بندهٔ ضعیف این است که در تمدن

[1] شاید مصرع اول این شعر که فارسی است این باشد "به کنکاش بزمی بیاراستند" درین وقت بخاطر بنده نیست

و ملک رانی مشاورت مانند جان است در جسم حیوان و انسان - ولی نه بآن وضع قدیم ملکه بوضع جدید اہل یورپ +

بنا برین باید دانست که آن مشاورتی که فرمان خدا بران رفته از ابتدا اعدی معنی و کیفیت واقعی آن را نفهمید - خدا فرموده است وشاورهم فی الامر و جای دیگر فرموده وامرهم شوری - یعنی مشاورت کن با آنها و امر آنها بر فحوی مشاورت و شوری است - شورا یا مشاورت بر دو قسم است یکی آنکه تعلق دارد به امور متعلقهٔ فرد فرد خلق که دران جوابدہی نیست - دیگری آنکه تعلق دارد به امور عموم خلق من حیث المجموع که دران جوابدہی است در صورت اوّل اگر شخصی با یکی یا دو از دوستان خود مشاورت کند در امری که متعلق بخود او یابه وابستگان اوست که حق و اختیار دارد در امور آنها مثل آنکه دختر خود را بنکاح فلان مرد در آرد یا پسر خود را داماد کند - به فلان ملکش فرستد - مبلغی باو دہد که کسب و تجارت کند و فلان مکان بخرد و فلان زمین را به فروشد دراین ہا جای گفتگو نیست - ولیکن در صورت ثانی به این نحو نمی تواند مشاوره یعنی با یک شخص یا دو شخص - البته ممکن است چنین کردن چنانچه تا امروز کرده اند ولی اگر خلاف انصاف و معدلت نباشد اقلاً خلاف عقل و حکمت است - مثلاً در امور متعلقه عموم خلق الله و اقلاً در ملک عرب و اقلاً در حجاز و اقلاً در مکه یا مدینه که خلق مشتمل بودند از صد قبیله و هر قبیلهٔ را ہمیشه بزرگی و شیخی بوده است که آن قبیله مطیع و منقاد او بوده اند امروز ہم چنین است چگونه ممکن بود مشاورت با یک شخص یا چهار یا ده شخص پس ضرورت بود که بزرگ یا شیخ هر قبیلهٔ در شوری شریک باشد - درین صورت ہا معنی مشاورت این نیست که پادشاہی گاه گاہی مشاورت کند با ملائی یا فاضلی یا حکیمی یا فقیری و پیر و مرشدی یا درویشی یا منجمی یا رمالی و ازین قبیل اشخاص که ہمیشه صدہا و ہزارہا در حواشی مجالس سلاطین اسلام موجود بوده مثل خواجه نصیر الدین طوسی - یا ابو الفضل و فیضی یا ملا محمد باقر مجلسی و امثال این بزرگواران که از ہیچ امری از امور ملکرانی اطلاع نداشتند - با انکه اگر پادشاه وقت و ملک سنی بود و مشیر از سنی رائی دہد مفرہم

احوال وجان مال وحال شیعها یا برعکس - یا در مخالفت نصارا یا مجوس یا هنود یا دیگر مذاهب وملل - ودگذشته از اینها در آن ازمنه واوقات وضع ملکرانی هم بکلی دیگر بود ومشاورت با آن اشخاص شاید کافی بود اگرچه در آن هم بنده را اعتراض است - پس بطور اختصار ودر ملخص سخن پادشاه یا حاکم باید با جمعی مشاورت کند که مشتمل باشند از جمعی از نایب منابان مختلف اصناف رعایای که غرض اصلی ومقصود کلی وافعی از آن حاصل شود یعنی اتحاد ویکدلی تمام رعیت او - راست است که این رسم کاهی درمیان اهل اسلام نبوده است اگرچه ما مسلّم هم داریم که رسم مشاورت درمیان اهل اسلام بوده - ولیکن بیشبک حکم خدایتعالی درخصوص مشاورت همین کیفیت وغرض را متضمن است وسوائی این طور دوام وقوام سلطنت امکان ندارد - ومسلمانان بایستی که این وضع واین رسم را از نصارا به بینند وغور دران نمایند وپسند واخذ نمایند دوصد سال پیشتر - ولیکن هر آفتی که برانیها وبر ملک ودولت اینها وارد آید راضی اند که رسوم وعادات بدقدیمی خود را از دست ندهند - وشکی نیست که اگر این وضع ملکرانی را اختیار کنند - ممالک آنها از آفات مصئون مانند ورعایای آنها یکدل ومتحد خواهند شد ودولت آنها را دوام وبقائی خواهد بود +

ولیکن این اصول یا کانستی تیوشن اگرچه از حیثیت تام وغرض یک می باشد درمیان مختلف طوایف نصارا مع ذالک بحسب میل وخواهش ومقتضیات حالات وعادات ورسوم قدیمهٔ هر قومی مختلف است بصورت وشکل وتفصیلات وجزئیات مثل مکانی که هر کسی به ملاحظات ومقتضیات حالات وسلیقه خود تعمیر کند - قریب شصت ریاست ومملکت ودولت یورپ می باشند باشتمال ترکی بعضی بسیار وسیع وعظیم وبعضی بسیار خورد - نام ووضع هر یک بقسمی است بحسب عظمت یا خوردی آن - اگر زمین ورقبهٔ آن بسیار وسیع وعظیم الشان است آن را می خوانند "امپیر" وپادشاه آن را "امپرار" (یعنی امپراطور) - اگر کوچک تر از آن است میخوانند - کینگدم یعنی پادشاهی وفرمانروای آن را میخوانند پادشاه - اگر خورد باشد آنرا میخوانند ریاست وفرمانروای آنرا شاهزاده - ووضع سلطنت وحکومت را نیز بنام های مختلف میخوانند اگر در سلطنت پادشاه نیست ووقتاً فوقتاً رئیسی انتخاب میشود آن را میخوانند جمهوری - واگر

اگر پادشاه باشد بسیار عظیم الشان آن سلطنت را میگویند مانرکی - و اگر خورد باشد میخوانند
ساورینتی یعنی شاهزادگی - پس اگر پادشاه را اختیار کامل است و غیر محدود و بدون مشاورت
(گاهی هم با مشاورت) میخوانند ابسالیوت مانرکی - اگر با مشاورت باشد میخوانند ابسالیوت
مانرکی مع یک یا دو مجلس شورا - اگر اختیار پادشاه محدود باشد میخوانند لیمیتد مانرکی مع
یک یا دو مجلس شورا - برای تفهیم بعضی از خوانندگان تشریح میشود که سلطنتهای ترکی و ایران
پادشاهی خودمختار غیر محدود می باشند (بغیر شوری) - کابل و حیدرآباد ریاستهای
هستند شاهزادگی خودمختار غیر محدود (بغیر شوری) الغرض بهر نحوی که هر قومی یا طایفه یا قبیله
بخواهند که در میان خود اصولی قرار دهند ممکن است و اصل غرض همین است که ضابطه باشد
و بموجب آن ضابطه عمل شود ولی بدون مجلس شوری و مشاورت نباشد -

دوم - اصول سلطنت در میان مسلمانان چگونه باید؟ چنانچه در همین وقت در
فقرهٔ ماقبل ذکر شد اگرچه خلق عالم از اولاد حضرت آدم در بعضی امور یکسان اند در بسیاری
از امور اختلاف کلی دارند - پس از آن اگرچه پیروان هر مذهبی شاید در اصول عقاید مذهبیه
متحد اند ولی در فروع آن مختلف اند و نیز بحسب زمین و جای بود و باش و آب و هوا و وضع
و عادات و رسوم زیست و زندگی خاصه خود و مقتضیات بسیار و کیفیات بیشمار دیگر - بنابر
این در بعضی از امور یعنی اصول اصلیه مسلمانان جهان متحد می توانند شد یعنی بیک رده می توانند
قدم زد ولی در بسیار کیفیات و حالات دیگر متحد نمی توانند شد مثلاً خلقیت ممالک عثمانیه
آنچه در یورپ واقع است چهار میلیون مسلمان می باشند و بیش از هشت میلیون عیسوی
و هفتاد هزار یهود اند ولی آنچه در ایشیا واقع است قریب سیزده میلیون مسلمان می باشند و
بیش از سه میلیون عیسوی و هشتاد هزار یهود - و لیکن از مسلمانان دو ثلث عرب اند که مختلف
ذات دارند - در ایران تقریباً تمام مسلمان و شیعه می باشند و ذاتها و مذاهب دیگر بسیار کم اند -
افغانستان تماماً مسلمان اند ولی سنی و شیعه هردو می باشند - در حیدرآباد محتمل که دو ثلث
هندو باشند و یک ثلث مسلمان بلکه هنود و هنوز بیشتر از این چنین است و در مسلمانان شیعه هم
می باشند - از آن طرف ممالک عثمانی و ایران و افغانستان خود بکلی مستقل می باشند -

ریاستهای عثمانی و ایران تاجدار اند و با دول خارجه سر و کار و تجارت و معاهدات دارند و هر چه بخواهند می توانند کرد۔ بر خلاف افغانستان که امیر تاجدار است و با هیچ دولتی سرکار و معاهده ندارد۔ و چون انگریزان هر ساله مبلغ گرانی به امیر عبد الرحمان می دهند و او مقید داشته اند در سر و کار با دیگر دول۔ در ریاست حیدرآباد به موجب معاهدهٔ با انگریزان ابدا نمی تواند با دول خارجه بلکه با ریاستهای یومی هم سر و کار رد آمد و شد داشته باشد۔ در این صورت ها و به موجب این مقتضیات مذکوره یا منفرده اصول این ریاستها نیز باید مختلف باشد۔ به هر طورے مناسب دانند۔

بهر حال در این عبارت ذیل اصول سلطنتهای اسلام ممکن است بیک نحو باشند

(۱)۔ پادشاه باید مسلمان باشد۔

(۲)۔ پادشاهی موروثی و در رشتهٔ اولاد ذکور و از بطن زن منکوحه باشد۔

(۳)۔ زوجات پادشاهان به موجب شرع از چهار بیش نباشند، اگر بیش باشند اقلاً چهار از آن ها منکوحه باشند۔ و بیشک این زنان منکوحه باید اول از خاندان سلاطین و رؤسا باشند۔ اگر در میان سلاطین شیعه و سنی ممکن نشود و بیشک در میان شیعه و شیعه و سنی سنی ممکن است و در این یک لحاظ پولتیکیه نیز می باشد۔ اگر این هم ممکن نباشد از خاندانهای شریف و بزرگان ملک در ریاست دختران بگیرند و بهر حال زنان حرم پادشاهان نباید از کنیزکان یا ادنی خلق باشد۔

(۴) فرزندان ذکور از بطن این زنان منکوحه بطور درجه یعنی پسر اول از بطن هر زنی که باشد ولیعهد و جانشین باشد۔ اگر این پسر اولین بمیرد و از و فرزند ذکور نیست پسر دوم از بطن هر زنی که باشد۔ اگر این هم بمیرد و فرزند ذکوری از و بجا نماند پسر سوم و کان ذلک۔

(۵) مخارج خاصه پادشاه و چهار زن منکوحه او و فرزندان آنها تا زمانی که داماد یا عروس شوند باید معین از خزانهٔ عامه ریاست باشد یا اگر از اراضی و جاگیرات خالصه باشد باندازه باشد که شان و مرتبهٔ پادشاهی ملاحظه شود و خرج چهار زن منکوحه و ملازمان خاصه و اسباب تجمل و جاه و جلالی مناسب و شایسته و از آن تجاوز نکند۔

. . . . .

(۶) در زمان جلوس وتخت نشینی که سال وروز آن معین باشد واقلاً کمتر از هجده سالگی نباشد- پادشاه باید بدست یکی از علماء شرع تاج برسر گذارد وبقرآن سوگند خورد که آنچه می کند دین و شریعت ومعدلت وآسایش رعیت ورفاه اهل ملک خود را درنظر دارد +

(۷)- اختیار وحقوق پادشاه باید معین باشد به موجب قانون- مثلاً بنام پادشاه باید خطبه بخوانند- سکه زنند- بنام پادشاه تمام امور کلی وجزئی ملک جاری باشد- دادن زمین وجاگیر وخطاب وخلعت ومنصب وجنگ وصلح وتعیین حکام به ممالک وفرستادن سفرا بممالک وبجانب دول خارجه وغیره وغیره خاصه پادشاه باشد- ولی شرط آن این است که در همه این مواقف وامور با وزرای خود مشاورت کند وزیرا آن او خلق را جوابده باشند +

(۸) همیشه دو مجلس در هر ملکی ضرورست (اگرچه در ممالک یورپ وامریکا غالباً سه مجلس است- دو مجلس عام ویک مجلس وزراء بنظر بنده دو کافی است)- یکی مجلس وزرست که "کبینٹ" می گویند یا کونسل وزراء- دیگری مجلس شورای عامه است که در آن قوانین جاری می شوند- ودر عموم امور بحث وگفتگو میرود- البته در مجلس وزراء پادشاه باید حاضر باشد ومشاورت نماید در امور- وایشان در مشاورت با پادشاه اگر خلاف کنند رعیت را جوابده می باشند- واگرچه در واقع جاری کنندهٔ احکام پادشاه است این وزراء باید بنیابت پادشاه احکام وامور ملک را جاری سازند- این وزراء باید همه سوگند خورند- تمام اسرار ورازهای سلطنت را باید پوشیده دارند ودر اخفای آنها جوابده باشند- وبالضروره این را باید دانست که در امر وزارت چندانکه لحاظ دانشمندی را باید نمایند لحاظ خاندان یا دولت را نباید نمود- ولی این دانشمندی که بنده عرض می کنم از قبیل دانشمندی قدیم نیست ونیز از آن قبیل هم نیست که شخصی مدتی در مطبخی ظرف می شسته است بملاحظهٔ آنکه سالها در مطبخ بوده او را باید آشپز ساخت یا داروغهٔ مطبخ خانهٔ پادشاهی- ازین قبیل کارها همیشه درمیان مسلمانان شده ومی شود- بسا باشد که وزیر اعظم ملک بکلی از جهان بیخبر است ونوشتجات ملکی را دستخط هم نمی تواند کرد- این اشخاص که بمرتبهٔ وزارت میرسند ومیخواهند آنها را اینگونه خدمات عالیه بخشند. باید در تمام امور پولتیکیه وسیاسیه امتحان داده باشند واقلاً سی سال

خدمت کرده باشند و عمر آنها از پنجاه سال کمتر نباشد - فرمانروائی که دو ماه دیگر به هند می آید یکی
از کملین است بلکه ثانی او کم است ولی هنوز در انتخاب او نکته چینی می شود که جوان است اگرچه
که (۲۹) ساله است - پس علاوه بر کمالیت در دانش کمالیت در تجربه نیز ضرور است +
(۹) مجلس شورای عامه خواه یک باشد و خواه دو باید مشتمل باشد از بزرگان و دانشمندان و
رؤسا و علماء و فضلاء و همچنین وزراء - البته اینها باید بجوی انتخاب و گزیده شوند که به موجب ضابطه
خاصی باشد - و در آن ممالک که رعایا از ذاتها و مذاهب دیگر هم می باشند از بزرگان و رسای
آن ذاتها نیز باندازهٔ عدت آنها باید اشخاص چندی را بگزینند که موجب اعتراض آن ها یا اقوام
دیگر نه شود +
(۱۰) مجلس شوراء عامه اگرچه می تواند قانون جاری کند و در هر امری از امور رای دهد و سؤال
و جواب کند ولی ابداً اختیار در جریان احکام و قوانین و امور ندارد - این کارها با وزراست
و آنها جوابده استند - ولیکن باوجود آنکه این مجلس باید بشود و رای دهد در امور ملک و قانون جاری
کند کونسل وزراء را اختیار است که بهر موجبی که مصلحت دانند عمل نمایند ولی بطور جوابدهی و تقسیمی
که مورد ایراد و گفتگو نه شوند +
(۱۱) - نیز در رای بنده تمام رعایای اہل اسلام باید آزاد باشند به موجب ضابطهٔ مستحکمی که معنی
آزادی حقیقی را بدانند و از جادهٔ مستقیم آن انحراف نورزند - مثلاً زنان اہل اسلام خواه به موجب
مذہب باشد خواه به موجب رسم ملک ہمیشہ در پردہ بوده اند ولی چادر گاہی از خانہ بیرون نیامده
اند بر خلاف نصارا و یهود و مجوس و غیره - پس چون آزاد ہم شوند باید با پردہ باشند - شرابخواری
و شراب کشی و شراب فروشی در اسلام حرام است پس این امور را باید اہل اسلام مرتکب نشوند -
و بالجملہ ہمهٔ این امور بر وفق ضابطهٔ خاصی باید باشند +
(۱۲) اگرچه ذاتها و اہل مذاہب دیگر نیز در امور مذہبیه و رسوم و عادات دینیه و نیز در دادن
خراج بحکومت باید با مسلمانان مساوی باشند ولیکن ممکن است که فرق در میان آنها و
مسلمانان بگذارند که نه بسیار خلاف انصاف باشد و نه خلاف عقل و حکمت عملی - چنانچه ما
می بینیم انگریزان در این ملک و در ملک آئرلند چنین کارها کرده و می کنند و همچنین دیگر نصارا

با یهود وغیره چنین معامله می کنند.

(۱۳) یکی از اصول اهل اسلام تماماً باید این باشد که آینده در ملاء عام بد از مذهب و طریقه و عقاید و بزرگان یکدیگر (و هیچ ملتی) نگویند. بلکه در مساجد و بر منابر هم بر زبان نرانند و در کتب هم ننویسند یعنی سخنی نه گویند و نه نویسند جاهلانه وغیر مهذبانه. در مکانهای خود مختارند در صورتی که در همسایگی آنها کسی از مذهب دیگری نباشد و موجب رنجش خاطر دیگری نگردد. البته در مساجد و بر منابر بطور معقول و با دلائل و براهین اگر بیانی کنند و نیز اگر علماء فریقین هر که باشند با یکدیگر در مجلسی گفتگو نمایند که غرض آنها حاجت باشد نه حجت و دریافت حقیقت امور باشد نه خصومت و جدال و در صورتی که بدانند منجر به فساد و خصومت نمی شود و همچنین نوشتن در کتب به همین شروط نباید ممنوع باشد. بلکه بنده را رای این است که سنی و شیعه در مساجد یکدیگر بروند اگر ضرورت نماز باشد و بطور خود نماز کنند و به استماع مواعظ یکدیگر حاضر شوند و بنشینند. شاید که به این نحو عقاید و رسوم یکدیگر معلوم کنند. هیچ شکی نیست که علاوه بر اخوت و اتحاد آنچه راحق دانستند بر آن عمل خواهند کرد. بالجمله غرض بنده این است که تعصب را بر کنار گذارند.

(۱۴) اگر خدا خواست در ممالک اسلام این اصول جاری شد و قوام و دوامی بهم رسانید و دولت ها با نظام گشت یکی از امور لازمه اهمه واجبه که هم بر وفق شرع است هم بر وفق عقل و حکمت و تمدن اتحاد و اتفاق تمام مسلمانان جهان است در امور ملکیه و در مخالفت اقوام دیگر. اگر ترکی و ایران و افغانستان و دیگر دولتهای اهل اسلام متفق شوند شکی نیست که زور و استیلای دیگر اقوام بر اهل اسلام تخفیف کلی خواهد یافت بلکه معدوم خواهد شد.

(۱۵) چون مسلمانان قوی شدند البته تا مدتی احتیاج بمردم یورپ و جنیاسر و کار و معامله هم دارند بلکه همیشه تجارت دارند و باید هم داشته باشند لهذا الحقّ با همهٔ آن دول اتحاد آنها نیز لازم است. ولی مقام افسوس است که دو دولت قوی بازوی یورپ روس و انگلند به واسطه خصومت و عداوت و همچشمی ذاتی یا عارضی و پولتیکی خود و ارادهٔ حمله روس بملک هند و ثبات انگلند در دفع نمودن آن حمله را چندین ریاست اهل اسلام درمیان این دو لطمه خور استند بلکه احتمال کلی میرود و یا یقین قطعی است که قصد این ریاستها را هم دارند یا حتماً

یا غیر اصالتہ یعنی به لحاظ حمله به هندوستان و مدافعهٔ آن - در این صورت خواه به این لحاظ خاص باشد - و خواه به ملاحظات دیگر هم در دوستی و اتحاد و معاهدات و معاملات دیگر کار داشتن با این دو قوم مسلمانان را (خصوصاً ترکی و ایران و افغانستان را) واجب و لازم است که کمال احتیاط و هشیاری را بکار برند اگرچه در واقع در معامله و سروکار با هر دولت و قوم و طائفه و همچنین با هر شخصی احتیاط شرط است چرا که اگر مسلمانان و همچنین چینیان از ابتدا به احتیاط و هشیاری کار کرده بودند باین آفات امروزه در نمی افتادند -

(۱۶) در ریاست حیدرآباد همه فقرات سابق الذکر جاری می تواند شد جز نقرهٔ (۱۵) که به موجب معاهده با انگریزان نمی توان بران عمل نمود - و دیگران که معاهدات حکومت برٹیش را باید پیش نظر داشت و بر آنها برابر نه یک حرف کم و نه یک حرف زیاد عمل نمود - ولی برای امور زمان مستقبل که غیر از معاهدات ماضیه اند اندیشه دیگر باید کرد - بلکه بنده امیدوارم که اگر چنین اصولی در این ریاست جاری شود ممکن است که معاهدات ماضیه را نیز باحسن وجهی حک و اصلاح نمایند که طرفین هر دو راضی باشند - و غرض بنده این است که بی شک وسط اصول و انتظام نیک اتحاد و یکجهتی هم بهتر ملاحظه خواهد شد - و همیشه رای بنده این بوده است در خصوص معاملات حکومت برٹیش با این ریاست و همچنین دیگر ریاستهای بومی که برٹش گاورنمنٹ اندکی پالیسی خود را تغیر دهد و ملائم تر سازد یعنی مداخلت زیاده از حد در امور این ریاستها و سخت گیری بسیار هم لطفی ندارد و بی شک باین سبب ارادت کیشی و لاایلتی این ریاستها و مردم آنها زیاده بر زیاده می شود -

(۱۷) آینده یعنی پس از جریان این اصول قوانین ملک در میان اهل اسلام بر دو قسم خواهند بود شرعیه و عرفیه - قواعد شرعیه نیز بر دو قسم اند یک قسم آن است که خاص تعلق دارد با ذات خلق مثل نماز و روزه و زکوٰة و حج و از این قبیل امور - خلق درانها مختار اند که از ملائی که بخواهند تقلید کنند و بر وفق قول و فتوی او عمل نمایند قسم دیگران است که تعلق دارد بار تباط خلق با یکدیگر مثل عقد و نکاح و طلاق و میراث و دعاوی دیگر و قتل نفس و زنا و سایر جرایم وغیره - این قوانین را باید بموجب آرای مجمعی که مشتمل باشد از جمعی از علمای کبار و بزرگان عالی مقدار

فاضل کامل سوای علما جمع نمایند در یک جلد یا جلدهای متعدده و اگر ضرورت هم باشد علماء
شرع را در آن عذری نباشد بعضی مقامات را حک و اصلاح نمایند که مدام قانون ملک باشند
و این کتب را چهاپ در سراسر ملک جاری دارند و محکمات قضا در هر شهر و بلد و قریه برپا نمایند
و قضات کامل را بکار یعنی از طرف حکومت مقرر کنند بدرجات مختلفه که انصاف کنند
در میان خلق و امور خلق را فیصله نمایند بر وفق حکم شرع - از برای انفصال اخیر مقدمات خلق در صورتی
که مدعی و مدعی الیه یا یکی از انها بر انفصال محکمه قضائی راضی نه شوند یا نشود مجلس دیگری باشد
مشتمل از چند کس از اعاظم و اعلم علما که پادشاه آن فیصله را به آنها رجوع نماید و فیصله آنها اخیره
قطعی باشد - اما امور عرفیه که ابداً نسبت و ارتباطی به امور شرعیه ندارند در مجلس شورای عامه باید
قانونی برای هر کاری جاری نمایند - و تمام قوانین خواه شرعیه باشند خواه عرفیه و خواه حک
اصلاح بعضی از فقرات یکی از آنها باشد - باید در اول در شورای عامه و به موجب و غلبه آرا امضا
یابند و پس از آن با امضای پادشاه و پادشاه باید بعد از ختم امور آن را مهر و دستخط نماید -

(۱۸) - این هم باید دانست که چون قوانین شرعیه اهل اسلام معین می باشند و هر فرقه از اهل اسلام
در آنچه در میان آنها جاری است ابداً اختلافی ندارند و غالباً از ابتدای اسلام بر یک حال جاری
بوده اند لهذا ابداً بر آنها گفتگوئی نخواهد رفت و در مجالس شورای ملکی ضرورتی نمی شود که بر آنها
بحث رود - محتمل که گاه گاهی در مقدمه و بر سر مسئله گفتگو شود - پس در صورتی که یکبار تمام احکام
جمع گشتند و جمعی از علما متفقاً امضا داشتند - که بر آنها عمل شود تا قیامت جاری خواهند بود و
تمام خلق پابند آنها می باشند - پس مشاورت خاص خواهد بود در امور عرفیه و سیاست مدنیه
و حفاظت ثغور و بندوبست امور دول خارجه و تجارت و امثال اینها شکی نیست که در میان
اهل اسلام بسبب اختلاف عقاید نه سنی به احکام شیعه راضی می شود و نه شیعه به احکام سنی -
پس ضرور است که امور هر فرقه به موجب کتب و قوانین خود شان فیصله شود که به هیچ وجه موجب
گفتگو و رنجش خاطر هیچ فریقی نه گردد -

(۱۹) هیچ شکی نیست که بعد از این امور سابق هزارها امور دیگری باشند لازم و ملزوم زیست
و زندگانی و ترقی و آسایش و آرامش و تجارت و فلاحت و صنعت و دوام و بقای ملک و رعیت

که باید صورت انجام یابند و هیچیک ازین امور صورت وجود و انجام نمی پذیرد مگر به واسطهٔ و ذریعهٔ علم و دانش - و آن علم و دانش را البته از مردم یورپ یعنی نصاری اخذ نمودو با وجود آن مذهب خود را هم از دست نباید داد که لطف همه در آنست +

(۲۰) سیویل سروس یعنی خدمت اهل قلم به موجب و مفهومی که در میان انگریزان مشهور و جاری است و آن این است که اهل قلم بهر درجه و مقامی و عهده و منصبی که باشند مجبور اباید در علوم و السنه چندی امتحان دهند قبل از آنکه داخل خدمت حکومت می شوند باید در همهٔ ریاست های اهل اسلام جاری باشند - و بخصوصیه اهمیّت و ضرورت آن در این ریاست زیاده است که هم باشندگان این ریاست تشویق در تحصیل علوم و خدمت در ریاست خود هم در اندک زمانی تمام رشتهای حکومتی این ریاست پر شوند از مردمان تربیت شده با دانش و کاردان - مگر چنین معلوم می شود که بعضی از اهالی هندوستان که در این ریاست عهدهای عالی شان دارند - در این امر مخالف می باشند به واسطهٔ اغراض خودشان و شاید عذر آنها این است که زر سرکار مفت برباد می شود ولیکن این عذر که بکلی خلاف است - با وجود این شخصی شکایت میکرد که هفت پشت من باشندهٔ این ریاست بوده اند و فرزند من در درجهٔ ایف اے تحصیل میکند و من اراده دارم او را به انگلیند فرستم ولی عذرهای ناموجهی آرند هر چند که چندین جوان هندوستانی روانه ساخته شدند بلکه دختر داکتر اگورناتهه را هم نیز این ریاست بانگلند فرستادند و اینها در میدل هم امتحان نداده بودند - و سرکار نظام چهار لک روپیه را برای این کار وقف باشندگان این ریاست کرده مع ذلک این ریاست روتیه این صاحبان کرام - بیشک این خاص حق باشندگان این ریاست است و باید جاری باشد و احدی دیگر را در آن حقی نباشد +

(۲۱) سوال - ایا این کار را باید پادشاه بکند یا رعیت - در این اختلاف بسیار است -

خاتمهٔ کلام و لب تمام

۱ - مگر در این جا و جاهای دیگر عرض نموده ام که مسلمانم و خیرخواه همهٔ ملمانان جهان و ...

دلی تعصب و همه را برادر میدانم +

۲- اگر سخنان بنده کسی را ناگوار آید مرا پروائی نیست "نصیحت کسی سودمند آیدش + که گفتار سعدی پسند آیدش +

۳- اگر مسلمان جهان که امروز در این وقت بطور یقین از ده هزار ۹۹۹۹ جاهل اند و یک کامل بگویند که ما میل نداریم که ترقی کنیم یا عذر دیگری ازین قبیل آرند ما را به آنها حرفی و ایرادی نیست وما علی الرسول الا البلاغ بگذارد تا بیفتد و بیند سزای خویش "

۴- اگر بگویند دین اسلام مانع ترقی است بکلی خلاف است - بلکه دین اسلام از هر دینے زیاده باعث ترقی است - خود خدا تعالی فرموده است لیس للانسان الا ما سعی پس آنچه مسلمانان را نیست محض از آن است که در جستجو و حصول آن سعی نمی کنند -

۵- اگر بگویند دین با دولت جمع نمی شود این هم بکلی خلاف است - بلکه بزرگان دین ما گفته اند دین و دولت توامان اند - و از دولت مراد دنیاست و همچنانکه برای قوم است برای افراد و آحاد قوم است - یعنی هر شخصی می تواند که هم صاحب دین باشد و هم صاحب دولت شرط آن فقط محنت است و محنت درست +

۶- اگر بگویند سعی و کوشش بکار نیاید و تدبیر با تقدیر برابری نه کند و آنچه شدنی است آن می شود - این هم خلاف شرع و عقل است و اینها بهانه و معاذیر سستی و تن پروری است و نه کردن محنت و مشقت - البته پختن و فرو بردن نان بحلق تدبیر است و هر کسی از ان ناگزیر اگرچه ممکن است که لقمه در گلو بگیرد و فالوده راه نفس بند کند و هزار ها بار چنین شده - پس نان هم نباید خورد که در آن محنت و نزد جاهلان خلاف تقدیر +

رزق هر چند بی گمان برسد　　شرط عقل است جستن از درها

۷- اگر گویند تحصیل نان و دولت و عزت ما را از دینداری باز میدارد و همچنین تحصیل علوم دیگران و تقلید و تاسی بدیگران در تمدن و کمال و هنر ما را از راه بیرون می برد این هم خلاف است - البته اگر کسی پا بند و پیرو مذهب و شریعت خود باشد و از طفولیت سر خود و لا قید نبوده و بخوبی تربیت شده و در صحبت نیکان بوده کاهی خلاف نمی کند

و از راه منحرف نمی شود - و بیشک ممکن است پیروی و پابندی دین نمودن و تحصیل نان و زر هم بطور معقولیت کردن - هر شخصی که علم خود را شمشیر و سپر خود قرار دهد که با کی جنگد و با دیگر مداهنه نماید یعنی از طرفی گوید من عالم هستم و شما جاهل و از طرفی دلیل آرد که هر چه خلاف فطرت و عقل است مرا به آن اعتقاد نیست این شخص بالکل لا اُبالی و بیدین است - این شخص دزد است در لباس محتسب - مختصر این است که اگر این شخص نخواهد هم دیندار باشد و هم پرهیزکار بیشک نمی تواند در اندک زمانی صاحب لکها زر شود - بهمین سبب است که خود را بیدین و لا ابالی نشان دهد -

۸ - اگر بگویند دین کافی است ما را و ما دنیا نمیخواهیم و لهذا دنیا زندان ماست و باید باشد راضی هستیم چرا که آخرت داریم - این هم خلاف شرع و عقل است - فرضاً اگر چنین شخصی بصداقت و راستی دیندار هم باشد باید کفش بر سر خورد و سر تسلیم پیش انداز د و بخیال نعم آخرت نیز به عقوبت خداوندی مستظهر باشد - خدا خود فرموده است من جاسن والجروح قصاص - پس این شخص [illegible] است و خلاف مرضی می کند -

۹ - اگر بگویند مراد ازین این است که هر چه بنظر ما نیک آید بکنیم و هر چه بد آید نکنیم و این غالباً موقوف بر علم و دانش است و ما خود عالم و دانشمندیم و نیک را از بد شناسیم این هم خلاف عقل سلیم و خلاف تمدن و دنیاداری است - بیشک هیچ کس در دنیا نمی تواند بدین حرف بماند و عملاً باید پیرو دینی باشد - و هر دینی را که بزبان اقرار داد که پیرو آن است پیروی آن به عمل یا ارکان هم ضرور است - و پیروی دین در ظاهر و باطن هر دو ضرور است زیرا که در پیروی اوامر و نواهی الٰهی قطع نظر از قیامت و حساب و عقاب و کتاب و بهشت و دوزخ که باشد یا نه باشد لازمهٔ آن اقلاً تمام امور [illegible] و زندگی انسان را بنهج بسیار نیکی صورت انجام می دهد چنانچه لازمهٔ تربیت انسانی افتاده - از همه بالاتر این است که چون انسان مدنی الطبع است و با وجود آن که با همسایهٔ خود در صورت و هیولا یکسان است بالفطره یا طبیعت و مشرب و جنسیت و عادت و خصوصاً در مذهب و عقاید مختلف است و همین اختلاف مدام مایه در [illegible]

نفرت و کراهیت است و اختیاری هم نیست در این مقام یک اشاره میکنیم اگر دانشمندان ما فهم کنند انگریزان خود را در علم و دانش و تهذیب سرآمد خلق جهان می دانند - مع ذلک از وزرای اعظم انگلند چند سال پیشتر نسبت بشخصی فارسی گفت " کاهی مرد سیه فام در پرلمنت ما داخل نه شده " - و انگریزان مردم ایشیا را عموماً و اهل هند را خصوصاً سیه فام میدانند و از آنها انکار و کراهیت - دارند - ولی شکی هم نیست که همین معنی مردم وحشی صفت زنگی افریقا می گویند نسبت به آن بزرگ عالیشان و کس نه گوید که دروغ می ترش است " پس مطلب ازدست رد کردین در میان هر قومی مانند رشته دستبیح است - و چون آن رشته گسست همه دانهای آن پراکنده خواهند شد - پس چون اختلاف از میان اقوام جهان معدوم نخواهد شد و هر قومی را ضرور است دفع مضرت دیگران از خود نمودن و دفع آن مضرت بدون اتفاق نمی شود و هیچ چیزی برای اتفاق از دین بهتر نیست +

۱۰ - اگر گویند آخرالزمان در رسیده جواب گوئیم - ای جاهلان سست طبیعت و غافلان بیهوش بهانه جو آخرالزمان وقتی رسیده که شما فسق کردید در مقابل خدا و احکام او " امرنا مترفیها ففسقوا " قرآن خدا را بر طاق نسیان نهادید و در شام و بغداد و کوفه و کربلا کارها کردید و در قسطنطنیه و طهران و کابل و حیدرآباد در همین وقت کارها می کنید - از آن زمان اراده خدا بر آن قرار گرفت که قریه یعنی کاخ دولت شما را منهدم سازد - راست راست که پنجاه سال دیگر نه قسطنطنیه بجا خواهد بود نه طهران نه کابل و نه حیدرآباد - ولیکن هر یک از شما ها را به یک دم از حیات خود خاطر جمعی نیست و مع ذلک آن دم را غنیمت می شمارید که واد فسق و فجور و لهو و لعب را بدهید اما از نگرانی و فراهم کردن اسباب ترقی و آسایش خود و تحصیل علم و هنر بی پروا هستید هیچ شکی نیست که اگر شما ها تحصیل دانش کنید و توهمات ابلهانه را از سر گذارید خواهید دانست که آخرالزمان هنوز بسیار دور است - وقتی که حافظ شیرازی این اشعار را می نوشت آخرالزمان در رسیده بود +

این چه شور است که دور قمری بینم	همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم
ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است	قوت دانا همه از خون جگر می بینم

اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان | طوق زرین همه در گردن خرمی بینیم
ولی بنده در همین وقت ساعت ۳ شب ۵ ۲ جمادی الاول سنه ۱۳۱۶ هجری در حیدرآباد بچشم
می‌بینم آنچه را که حافظ شش صد سال بیشتر در شیراز دیده و هنوز آخر الزمان دور است
۱۱ - در این صورت ما مسلمانان و برادران دینی ما را باید (۱) بسختی پابند دین باشند
(۲) همه باهم برادر باشند و مشفق باوجود اختلافات و عقاید مذهبیه - (۳) صاحبان حمیت
و غیرت دینی و قومی باشند (۴) در کسب هرگونه کمال و دانش سائی [illegible] باشند
(۵) برای ترقی ملک و دولت و عزت و حفظ و مراتب خود غایت جد و جهد بعمل آرند -
(۶) ریاستهای ما باید همه با یکدیگر متحد و یکرنگ باشند - (۷) و این چیزها امکان ندارند -
جز به وجود اصول در تمدن و ملکرانی - والسلام خیر ختام -

رباعی

هند بهر امیرم بود این خامه بسر | هنوز شاه دو زیرم بنظر باشند در
اسلام چو پایمال کفر است از آن | گویم بتو کاسه خفته بخیز از بستر

تمت بالخیر

هنوز مطالب بسیاری می‌باشند منسوب به ایران و برای هدایت ایران که در این جا
ذکر نمی‌شوند تا معلوم شود که آسیائی‌ها به آنها دارند یا نه - فعلاً مثال اهل ایران و همچنین دیگر
مسلمانان جهان مثال آن زنی است که از و سوال کردند که آش می‌توانی پختن گفت آری
چون همه کیفیات آش را از و سوال کردند و تماما گفت میدانم و می‌توانم کرد - عاقبت الامر
پرسیدند که خشت هم بر سر دیگ می‌توانی نهاد گفت به کمال خوبی - پس آش پخت و خشت را
هم بر سر دیگ نهاد همچنان که در ایران فلانی می‌کنند و بعض کیفیات آن بر ما معلوم است
اگرچه کارهای اهل ملک ما بر بنده بخوبی ظاهر است - ولیکن همیشه چی لافند که همه چیز میدانیم
پس اگر واقعات و کیفیات این رساله را نه دانستند و معترف اند که نمی‌دانند رساله دیگری

نوشته خواهد شد مشتمل بر مطالب آنهمه دیگر و الا چه شود رحمت بیجا اگر تحصیل حاصل محال است این دعویهای بیجا را چند قونسل جنرل ماضی ما که در بمبئی بودند به بنده نوشتند و خطوط آنها نزد بنده موجود است بی شک این بزرگوار یک لفظ بلکه یک حرف هم از دفتر پولتیک و تمدن نخوانده بودند و نمی دانستند۔

التماس

هر بزرگوار که عنایت فرموده مختصر یا مطول چیزی به نویسد نسبت به این رساله ناچیز خواه بطور تقریظ باشد خواه بطور جواب خواه بطور نکته چینی و خواه بطور اصلاح بی نهایت بنده را ممنون و شکرگزار خواهد فرمود۔ شرط آن است که غرض احقاق حق باشد نه حجت و بے تعصب خالی از خصومت باشد فقط

حامی الاسلام

میرزا اسمعیل یزدی اصفهانی

۲۵۔ جمادی الاول سنه ۱۳۱۶

کتبه

میرزا احمد شاد علی

د-۱

ف ۲۹۷۵۸۴

مرزا اسمٰعیل حسین اصفہانی۔

رسول تہذیب دین اسلام

[illegible]